

انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

در محضر عبد صالح علیه السلام

(جلد ۲)

پاسخ‌هایی روشن‌گرانه درباره‌ی انواع معارف، اندرزها و رؤیاهای ملکوتی که هیچ انسان مؤمن به خداوند، از آن بی‌نیاز نیست، از طریق گفتگوی مستقیم با قائم آل محمد علیه السلام - سید احمد الحسن علیه السلام - که پیش روی سالکان الی الله قرار می‌دهیم.

آماده‌سازی و نگارش

ابوحسن

نام کتاب	در محضر عبد صالح <small>رحمته</small> جلد (۲)
نویسنده	ابوحسن
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه السلام</small>
نوبت انتشار	دوم
تاریخ انتشار	۱۳۹۴
کد کتاب	۱۰۰۱/۲
ویرایش ترجمه	دوم

مشخصات کتاب اصلی:

نام کتاب: در محضر عبد صالح رحمته جلد (۲)
 گردآورنده: ابوحسن
 نوبت چاپ: دوم
 تاریخ انتشار: ۱۳۹۴ ه. ش. ، ۱۴۳۶ ه. ق. ، ۲۰۱۵ م.

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن رحمته به
 تارفاهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co/ir
www.almahdyoon.co

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیر

خداوند متعال درباره‌ی هم‌سخن خود موسی بن عمران علیه السلام.... و شاگردش یوشع بن نون علیه السلام در سفر الهی آنها برای علم آموزی می‌فرماید: « قَوْجِدًا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّنْ لَّدُنَّا عِلْمًا. » «در آنجا بنده‌ای از بندگان ما را که رحمت خویش را بر او ارزانی داشته بودیم و خود به او دانش آموخته بودیم، یافتند.».

لذا او «عبد صالح» و «عالم» است، همان طور که خدای سبحان او را چنین نام نهاده

ای فرزند بتول طاهره علیها السلام دستم را به سوی تو دراز می‌کنم؛ اگر چه صاحبش به دلیل گناهانش روسیاه است ولی یقین دارد که شما دستی را که به سوی تان کشیده شده، رد نمی‌کنید.

احمد! ... ای مَجْمَعِ پاک دو دریای «علی و فاطمه» علیهما السلام

به سوی تو ای آموزگار انبیاء

جانم به فدایت آنچه از دریای سخنان شیرین و گوارای شما گرد آورده‌ام، به شما

هدیه می‌کنم و خود را بیش از کسی که خرما نزد انصار گرامی شما می‌برد، نمی‌دانم.

از جسارتی که به خرج داده‌ام و بابت کم‌شرمی‌ام پوزش می‌خواهم

کسی که در حق شما کوتاهی روا داشته است

فهرست

پیش گفتار..... ۱۳

ایستگاه اول:..... ۱۵

در سایه‌ی لطف و رحمت حسین^(ع) و پسرش که سحاب، سایه افکن او است. ۱۵

• چرا امام حسین^(ع) تشنه و سر بریده، شهید شد؟..... ۱۵

• آیا آنچه بر امام حسین^(ع) جاری شد، دوباره تکرار می‌گردد؟..... ۱۷

• مسلم بن عقیل^(ع) کشته شده‌ی غریب و شکست خورده..... ۱۸

• ظهور نشانه‌ای روشن در آسمان..... ۲۰

• عمامه‌ی او «سحاب» است..... ۲۳

ایستگاه دوم: در باب عقاید و آنچه به آن ملحق می‌شود..... ۲۵

• تقسیم صفات الهی..... ۲۵

• اقسام توحید..... ۲۷

• ذات، کنه و حقیقت..... ۲۸

• اسم «الله» صفت است، چرا؟!..... ۲۸

• واقعاً بین اصول پنج‌گانه چه رابطه‌ی شرعی برقرار است؟!..... ۲۹

• هدف از ارسال پیامبران؟..... ۳۰

• آیا برای مخلوق، وجودی قبل از عالم ذر، موجود بوده است؟..... ۳۲

• کتاب متشابهی که آیاتش محکم شده است!..... ۳۲

• حاکمیت خدا و انتخابات در منشور (فرمان) الهی..... ۳۴

- قرآن برای حجت آوردن و دشمنی کردن کافی است!..... ۳۶
- عیب‌جویی مسیحیان از کتاب خدا!..... ۳۶
- تشریح به وسیله‌ی قرآن و معضلی به نام تأویل!..... ۳۷
- آیا قوانین وضعی با فطرت انسان سازگار است؟..... ۳۷
- آیا تئوری انفجار کیهانی (انفجار بزرگ) وجود خالق را رد می‌کند؟..... ۳۸
- آیا اقاییم از هم متمایزند؟..... ۳۹
- انجیل برنابا..... ۳۹

ایستگاه سوم: مسایل مربوط به ادله‌ی دعوت مبارک..... ۴۱

- نص و گواهی خدا..... ۴۱
- آیا صرف ادعای وصیت یک دلیل به شمار می‌رود؟..... ۴۲
- احتجاج پیامبران به وصیت..... ۴۳
- آیا مضمون وصیت از قبل معلوم بوده است؟..... ۴۴
- وصیت و نص مستقیم..... ۴۶
- روایتِ خداوند عمرش را تباه گرداند..... ۴۷
- کتاب «وصیت مقدس، نوشتارِ بازدارنده از گمراهی»..... ۴۹
- بشارتی برای کسانی که از وصیت حضرت محمد ﷺ دفاع می‌کنند..... ۴۹
- مادر موسی چگونه به حضرت موسی ﷺ ایمان آورد؟..... ۵۰
- چرا حضرت یعقوب ﷺ پسر خود را از بازگویی رؤیایش نهی کرد؟..... ۵۱
- آیا خدا در استخاره به کسی غیر از ولی‌اش اشاره می‌کند؟..... ۵۲
- آیا احمد الحسن از مراجع خواسته از او معجزه بطلبند؟!..... ۵۳
- حجت بودن مهدیین ﷺ..... ۵۴

- خروج در روایت یمانی!..... ۵۶
- هنگامی که او را دیدید با او بیعت کنید!..... ۵۷
- ارسال از جانب ایلیا..... ۵۸

ایستگاه چهارم: مسایل مربوط به مخالفین دعوت حق و عقاید آنها ۵۹

- عقاید بدعت‌آمیز شیعیان مرجع‌گرا..... ۵۹
- حسد، مدعیان علم را کور ساخته است!..... ۶۵
- برخی گمان می‌کنند که وی علم منطق نمی‌داند!..... ۶۶
- سوالاتی که ایشان برای بحث و مناقشه مطرح کرده است ولی طبق معمول کسی پاسخ‌گو نیست!... ۶۷
- نیاکانشان پدرم امام حسین (علیه السلام) را کشتند، آیا قضیه خاتمه یافت؟..... ۷۳
- شد آنچه وعده داده شده بود، آیا عقیده‌ی تقلید از غیر معصوم سودی به حالشان داشت؟.. ۷۴
- دلیل آنها بر نیابت عامه!..... ۷۶
- رؤیاهای دروغین می‌سازند، با چه هدفی؟!..... ۷۷
- بعضی از آنچه با حق و با صاحب آن انجام دادند..... ۸۰
- این است سخن آنها درباره‌ی وصیت مقدس..... ۸۴

ایستگاه پنجم: اشاره به گوشه‌هایی از رفتار ایشان با مردم و انصارش ۹۱

- شما بار زحمت آنها را از دوش من برداشته‌اید..... ۹۱
- هر یک از شما باید یک امت باشد..... ۹۱
- کسی که گمان می‌کند ریسمان‌اش (دلبستگی) به دنیا را قطع کرده است..... ۹۳
- نصیحتی برای هر یک از انصار که به مناظره می‌پردازد..... ۹۴
- مرثیه‌خوانی ایشان بر انصار شهیدش..... ۹۶
- ایشان دمی از یاد انصارشان که در زندان‌ها پنهان گشته‌اند، غافل نیست..... ۹۹

- نقش زنان در یاری حق..... ۹۹
- کشته شدن حجت خدا، پیامد تفرقه و چنددستگی..... ۱۰۱
- خطاب به کسانی که آزاری اندک از مؤمنین را بر نمی تابند!..... ۱۰۲
- نحوه‌ی تعامل با افراد مشکوک..... ۱۰۳
- هر کسی به حضور در مجلس امام حسین (علیه السلام) توفیق نمی یابد!..... ۱۰۳
- اهمیت مطالعه و پژوهش در حوزه‌ی مهدویت..... ۱۰۴
- تعبیر خواب..... ۱۰۵
- با سید خود مدارا کنید!..... ۱۰۵
- اهتمام ایشان نسبت به هدایت مردم و محبتی که ایشان به مردم دارد..... ۱۰۶
- برخورد ایشان با مال و اموال..... ۱۱۰
- آن زن در حالی که بر فرزندان می گریست، جان داد..... ۱۱۱
- آیا احمد الحسن دنیاطلب است؟!..... ۱۱۲

در محضر عبد صالح رحمۃ اللہ علیہ

(جلد ۲)

پیش‌گفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

این نوشتار، جلد دوم از کتاب «در محضر عبد صالح» است که برادر ابو حسن در آن، برخی پاسخ‌های سید احمد الحسن (علیه السلام) به پرسش‌های وی و دیگر انصار ایشان را گردآوری نموده است. ایشان مرا موظف کرده که کتاب را از منظر واژگانی بررسی نمایم و آنچه را که از این جنبه مورد نیاز است انجام دهم و پیش‌گفتاری نیز بر کتاب بنگارم.

واقعیت آن است که من واژه‌های اندکی برای گفتن دارم. با خواندن پاسخ‌های سید احمد الحسن (علیه السلام) احساسی در من پدیدار می‌گردد که می‌توانم آن را در قالب یک پرسش بیان نمایم: «چه طور ممکن است کسی کلام سید احمد الحسن (علیه السلام) را بخواند ولی این همه صدق و صفايي را که بر سخنان ایشان سایه افکنده است، ملاحظه نکند؟!»

واقعاً شگفت‌انگیز است که چه طور دل مردم، درباره‌ی این گفتار نغز که هیچ نارسایی و ناپاکی در آن راه ندارد و نشان می‌دهد که بی‌شک گوینده‌اش، آب (دانش) را از دریای علم و معرفت برگرفته است، به خطا می‌رود! برای ایشان (علیه السلام) گویی معانی در کناره‌ی راه افتاده است؛ همچون دیگران، از جستجوی معانی به رنج و زحمت نمی‌افتد و در آشکارسازی و تبیین آنها، آزار و مشقتی نمی‌بیند.

حتی به نظر می‌رسد واژه‌ها همواره آماده و در دسترس سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌باشند. چه قدر آرزو داشتم اکنون که من پیگیر انجام وظیفه‌ای شده‌ام که برادر عزیزم ابو حسن مرا به آن گماشته است، به او خبر می‌دادم که واقعاً هیچ نیازی به انجام این ماموریت نیست، چرا که این کار شاید پاکی و بی‌آلایشی کلمات را تباه سازد و حرارت و صمیمیت آن را به یغما برد؛ خصوصاً با توجه به این که سید (علیه السلام) با گفتاری برادرانه و همراه با صدق و صفا، انصارش را اجابت می‌نماید و به سؤالات آنها پاسخ می‌دهد. این فضا قطعاً چنین اجابت می‌کند که

نباید با پیرایش واژگانی و بلاغی، این خُلق و خوی را به بند کشید؛ و این چیزی است که چه بسا خوش آیند افراد بی سواد می چون من باشد!

شما را به خدای تان سوگند می‌دهم به عنوان مثال وقتی امام صادق (علیه السلام) با اصحابش گفت و گو یا مکاتبه می‌فرماید، آیا چنین می‌پندارید که او به روشی که مطلوب نحوین (ادیبان) است با آنها سخن می‌گوید تا به این سان میان آنها عجیب و شگفت آور بنماید؛ گویی شخصی آمده تا یک کتاب ضخیم نحوی (ادبی) را مباحثه کند و یا این که حضرت (علیه السلام) با آنها همان طور سخن می‌گوید که آنها به آن تکلم می‌کنند؟!

در پایان از خداوند عزوجل درخواست می‌نمایم که بصیرت‌های ما را بگشاید تا وحی خدای عزوجل و وحی اولیای او (علیهم السلام) را دریافت نماید. خداوند بین ما و قوم ما به حق راهی گشاید که او بهترین راهگشایان است.

والله اعلم بالصواب و السلام على المرسلين

عبدالرزاق هاشم

۴ شوال ۱۴۳۴ هـ ق^۱

ایستگاه اول:

در سایه‌ی لطف و رحمت حسین^(ع) و پسرش که سحاب، سایه‌افکن او است

• چرا امام حسین^(علیه السلام) تشنه و سر بریده، شهید شد؟

سلام بر حسین و بر اهل بیت حسین و بر خانواده‌ی حسین و بر اصحاب حسین، مادام که منادی، بر حاکمیت خدا بر زمینش ندا سر می‌دهد و کسی که زمین لحظه‌ای از وی (حجت خدا) خالی نخواهد بود.

در شب دهم محرم الحرام، سید احمد الحسن^(علیه السلام) از جد شهیدش که تشنه و سر بریده شهید شد و ایشان هیچ روزی از یاد او غافل نبود، ذکرى به میان آورد و فرمود:

«امشب درباره‌ی امام حسین^(علیه السلام) خبری به شما می‌دهم که برایت خیر است.

به هاجر نگاه کن؛ هنگامی که پسرش اسماعیل را بر زمین نهاد در حالی که خود را چنین یافت که قادر به تحمل مرگ پسرش بر اثر تشنگی نیست، به سعی کردن بین صفا و مروه روی آورد

آیا چنین عملی، آن طور که آنها می‌گویند، رفتار یک مادر دیوانه‌ی شوریده‌ای است که خردش را از کف داده است؟!

یا همین رفتار او باعث شد برای اسماعیل آب (از زمین) بجوشد و بالا بیاید؟

اگر سعی هاجر بین صفا و مروه عامل جوشیدن آب شد، پس چرا باید عملی مانند دویدن او بین دو کوه سببی برای جوشیدن آب به قدرت خداوند باشد و فرزندش را نجات بخشد؟!

در واقع همان طور که قبلاً بیان داشته‌ام^۱، این دو کوه نماد فاطمه و علی^(علیهم السلام) می‌باشند و سعی بین این دو نیز به معنی توسل به فاطمه و علی^(علیهم السلام) و به ذریه یا نسل آنها است.

همین سعی هاجر باعث شد که خداوند بر او تفضل نماید، و (به این ترتیب) حسین^(علیه السلام) فدایی اسماعیل گردید.

بین! این بلاگردانی اول است: قربانی برای عطش. اسماعیل (علیه السلام) باید از تشنگی جان می‌داد، ولی حسین (علیه السلام) پسر علی و فاطمه (علیهما السلام) یا همان صفا و مروه‌ای که هاجر بین آن دو سعی نمود و به آنها توسل جست، بلاگردان او شد.

قربانی دوم: فدیة از ذبح شدن است که شما آن را می‌دانی. امام حسین (علیه السلام) بلاگردان اسماعیل گشت، و خداوند در قرآن از آن یاد کرده است: «وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» (و او را به قربانی‌ای بزرگ باز خریدیم) (صافات: ۱۰۷).

حسین (علیه السلام) بلاگردان او از تشنگی و از ذبح شدن شد و به همین دلیل امام حسین (علیه السلام) تشنه و سربریده جان داد.

در دین خدا یا در زندگی پیامبران (علیهم السلام) هیچ چیز بیهوده و بی‌حکمتی وجود ندارد؛ بر خلاف تصور کسانی که از درک واقعیت برکنارند و چنین گمان می‌کنند که هاجر به دلیل تشنگی پسرش و این که چون اسماعیل در شرف مرگ بود، گیج و منگ شد و لذا این سعی (دویدن) وی هیچ معنی و مفهومی در بر نداشته است!!

به همین دلیل کسی که به حج می‌رود در حالی که از حقایق آگاه نیست و نمی‌داند چه می‌کند، خداوند حج او را به صغیر کشیدن و دست زدن توصیف فرموده است: «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مَكَاءً وَتَصَدِيَةً قُدُوفًا الْعَذَابَ مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» (و دعایشان نزد خانه‌ی کعبه جز صغیر کشیدن و دست زدن هیچ نبود، پس به پاداش انکار تان عذاب را بچشید) (انفال: ۳۵).

کاری که انجام بدهی ولی معنایش را ندانی و چیزی از آن نفهمی، هیچ ارزشی ندارد. «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (یا گمان کرده‌ای که بیشترشان می‌شنوند و می‌فهمند؟ اینان چون چهارپایانی بیش نیستند، بلکه از چهارپایان هم گمراه‌ترند) (فرقان: ۴۴).

تو را به خدایت سوگند، چه فرقی میان چهارپایی که بین دو کوه می‌دود با کسی که ندانسته بین صفا و مروه سعی می‌کند، وجود دارد؟!

موضوع این نیست که انسان بین دو کوه هروله کند یا بدود یا سعی کند، بلکه آدمی باید بداند چه می‌کند و چرا انجام می‌دهد!

رفتن به سوی کعبه، سعی بین صفا و مروه و ... و دیگر اعمال حج، همگی اعمالی است که به امام علی و امام حسین و آل محمد (علیهم السلام) تعلق دارد.»

• آیا آنچه بر امام حسین(علیه السلام) جاری شد، دوباره تکرار می‌گردد؟

مدتهاست که موضوعی ذهن مرا به خود مشغول کرده که مربوط به سؤال ۱۴۱ مندرج در کتاب متشابهات است. متن سؤال و پاسخ سید احمد الحسن(علیه السلام) به آن به این شرح است:

سؤال:
این سخن خدای متعال به چه معنی است: «رَبِّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبِّ الْمَغْرِبَيْنِ» (پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب) (الرحمن: ۱۷).
پاسخ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و الصمد لله رب العالمین و صدر العرش صمد و آل صمد اللانم و المهرین

منظور از این دو، حمزه‌ی (سرخ‌ی) مشرقی و حمزه‌ی مغربی است. حمزه‌ی مشرقی به خون حضرت علی(علیه السلام) اشاره دارد و حمزه‌ی مغربی به خون امام حسین(علیه السلام) این در خصوص ائمه(علیهم السلام) است.

اما در مورد مهدیین، حمزه‌ی مشرقی به خون یکی از مهدیین که نظیر حضرت علی(علیه السلام) است اشاره دارد و حمزه‌ی مغربی نیز به خون یکی از مهدیین(علیهم السلام) که نظیر امام حسین(علیه السلام) است دلالت می‌نماید.^۱

دوباره‌ی آن مهدی‌ای که آنچه بر جدش حسین(علیه السلام) رفت بر او نیز خواهد رفت، سؤال کردم، و پرسیدم که وی از بین دوازده مهدی(علیهم السلام) کدام مهدی است؟ چگونه این واقعه بر او حادث می‌گردد؟ و آیا برخی از کسانی که در قتل او شرکت می‌جویند، جزو کسانی هستند که به پدرش (یعنی مهدی قبل از او) ایمان آورده و یاری‌اش نموده‌اند؟

ایشان(علیه السلام) در پاسخ فرمود: «خداوند شما را توفیق دهد! این رسالتی شبیه رسالت حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) است و آنچه در آن بوده است، در این رسالت نیز می‌باشد. در آن ابوبکر و عمر نیز

۱ - ابوبصیر می‌گوید: از ابا عبد الله امام جعفر صادق(علیه السلام) درباره‌ی فرمایش خداوند «رَبِّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبِّ الْمَغْرِبَيْنِ» سؤال کردم. فرمود: «منظور از مشرقین، رسول الله(صلی الله علیه و آله) و امیر المؤمنین(علیه السلام) و منظور از مغربین، حسن و حسین(علیهم السلام) می‌باشد و در امثال آنها نیز جریان دارد». تفسیر قمی: ج ۲ ص ۳۴۴

هست؛ ابوذر و عمار و سلمان و نظایر آن نیز هست. در آن هم کمیل و میثم است و هم زیاد بن ابیه، و و رسالتی است همچون تمام دیگر رسالت‌ها، خداوند شما را توفیق دهد! قرآن بخوان تا بدانی امروز و فردا چه می‌شود.

داستان پیامبران و ائمه را بخوان تا دریابی امروز و فردا چه حادث می‌گردد. آیا این سخن خدای متعال را نخوانده‌ای که فرمود: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِّنَ الرَّسُلِ» (بگو: من از میان دیگر پیامبران، بدعتی تازه نیستم) (احقاف: ۹).

داستان فرستادگان، تقریباً یک‌پارچه و مرتبط با یکدیگر است. آری، برخی تفاوت‌ها در این که فلان رخداد اینجا حادث می‌گردد و آنجا رخ نمی‌دهد وجود دارد ولی این به آن معنا نیست که آن رخداد اصلاً اتفاق نمی‌افتد.....». هنگامی که اینها را شنیدم، سکوت بر من چیره گشت و از خدا حسن عاقبت را مسئلت نمودم.

همچنین این گفت و گو در شب دهم محرم الحرام صورت گرفت.

* * *

از آنجا که مسلم بن عقیل رضی الله عنه پرتویی از امام حسین رضی الله عنه است و ایشان جایگاه رفیعی در قلب سید احمد الحسن رضی الله عنه دارد، پس از یاد امام حسین رضی الله عنه ذکری از او به میان می‌آورم.

• مسلم بن عقیل رضی الله عنه کشته شده‌ی غریب و شکست خورده

سید احمد الحسن رضی الله عنه در روز شهادت مسلم رضی الله عنه برخی انصارش را تسلیت گفت و فرمود: «خداوند اجر شما را در شهادت مسلم بن عقیل عظیم گرداند!

مسلم بن عقیل در کوفه، انصار و یآوری که با او بر حق ثابت قدم بمانند نیافت؛ همان کوفه‌ای که ادعای شیعه بودن علی رضی الله عنه را دارد. الحمد لله ما امروز کسانی را که حق را یاری کنند و بر آن استوار باشند، یافته‌ایم.»

سپس وقتی به گوش سید احمد الحسن رضی الله عنه رسید که یکی از عمامه به سرها، به دعوت حق تاخته و آن را آماج حملات خود قرار داده است، در حالی که سینه‌شان مالمال از غم و

اندوه بود فرمود:

«چه قدر جای تاسف است! بیشتر مردم کماکان فریب این افراد نادان و نیز دین آنها مبتنی بر وجوب تقلید از غیرمعصوم را خورده‌اند؛ دینی که بر اساس اوهام و خیالات بنا نهاده‌اند و هیچ دلیل و مدرکی بر آن ندارند بلکه فقط جاهلان و کورکورانه به بی‌راهه رفته‌اند در حالی که ما این موضوع را بیشتر به طور کاملاً آشکاری برایشان تبیین کرده‌ایم. اگر اینها ذره‌ای دین داشتند، به خویشان خویش مراجعه می‌کردند و از ضلالتی که در آن قرار دارند، دست برمی‌داشتند.

امروز پاسخ یکی از این افرادی را که گویی هیچ سخنی نمی‌فهمند ۱ خواندم. به خدا سوگند اگر دو بز به دست او بدهم می‌ترسم آنها را گم و گور کند؛ حال چگونه است که مردم سخن او را می‌پذیرند و از او پیروی می‌کنند؟! بین او چه می‌گوید!».

آنچه را که ایشان به من داد خواندم و آن را پوچ و بی‌معنی یافتم که فقط به بد و بی‌راه گویی به یمانی اختصاص یافته بود و غیر از آن نیز، حرف‌هایی بی‌پایه و اساس بود. به خدا سوگند هدف او صرفاً این بوده است که به هر صورت ممکن، مردم را به ترک نصرت یمانی وا دارد. فرد مورد نظر از علمای شناخته شده نیست بلکه وی مسئولیت و موقعیتش را پس از فوت بردارش، از او به ارث برده است یا بهتر آن است که بگوییم آنچه موقعیت او بنا نموده را به ارث برده است.

نزد سید احمد الحسن علیه السلام باز می‌گردیم تا سخن ایشان در حق مسلم بن عقیل علیه السلام را بشنویم:

«مسلم بن عقیل در کوفه کسی را نیافت که او را یاری کند در حالی که امثال این افرادی که گویی هیچ سخنی را نمی‌فهمند، کسانی را می‌یابند که آنها را یاری و از آنها پیروی کنند!!

سلام خدا بر تو باد ای مسلم! به خدا سوگند از وقتی که کودک بودم، مصیبت مسلم قلب مرا بسیار به درد می‌آورد. با خودم می‌گفتم: حسین کسی را داشت که او را نصرت دهد و یاری نماید ولی مسلم را یکه و غریب، بی‌یار و یاور و شکست خورده کشتند. با این حال او در آخرین لحظه‌ی زندگی‌اش گریست چرا که بیم داشت آنچه بر سر او آمده بود بر سر امام

حسین (علیه السلام) نیز بیاید و هیچ کس که او را یاری کند، نیابد و حضرت تک و تنها کشته شود. مسلم به آنچه بر سر خودش رفته بود اهمیت نمی‌داد هر چند مصیبتش عظیم بود. سلام خدا بر او باد!».

• ظهور نشانه‌ای روشن در آسمان

خدای تعالی می‌فرماید: «سَزَيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (به زودی آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است. آیا این که پروردگارت بر هر چیزی شاهد است، کافی نیست؟)^۱

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «خداوند غیر از ما، چه آیه و نشانه‌ای را به اهل آفاق نشان داده است؟ پس کدامین نشانه برتر از ما می‌باشد؟»^۲

بدون شک این آیهی کریمه، با حضرت قائم (علیه السلام) ارتباط دارد.

ابوبصیر می‌گوید: تفسیر این سخن خدای متعال که می‌فرماید «سَزَيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» از امام باقر (علیه السلام) سؤال شد. حضرت فرمود: **در خودشان و در آفاق به آنها نشان داده می‌شود، و مقصود از این سخن خدا که «حتیٰ یَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» خروج قائم است؛ همان حقی از سوی خدای عزوجل که به این خلق می‌نماید و از آن چاره‌ای نیست.**^۳

در همین راستا، توقیعی از حضرت مهدی (علیه السلام) که برای شیخ مفید رحمت الله فرستاده بود را خواندم که حضرت در آن، نشانه‌هایی که با حلول ماه جمادی الاول به هنگام نزدیک شدن ظهور، در آسمان و همانند آن در زمین حاصل می‌شود را بیان نموده است. لیکن من نمی‌دانستم که آیا مقصود حضرت، این زمان ما است یا زمان شیخ مفید؛ چرا که حضرت (علیه السلام) در آن توقیع ذکر فرموده بود که بعد از حوادث، ظهورش ناگهانی و به یکباره خواهد بود. این متن توقیع مورد اشاره است:

مکتوبی در اواخر ماه صفر سال چهارصد و ده از ناحیه‌ی مقدسه به شیخ مفید محمد بن

۱ - فصلت: ۵۳

۲ - کامل الزیارات: ص ۵۴۳.

۳ - غیبت نعمانی: ص ۲۷۷.

محمد بن نعمان (قدس الله روحه و نور ضریحه) رسید. رساننده‌ی آن مکتوب گفته است که آن را از منطقه‌ای متصل به حجاز آورده است. از آن نسخه برداشتم:

این نامه‌ای است به برادر بالیمان و دوست رشید، شیخ مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (خداوند عزتش را مستدام دارد) که از جمله پیمان‌هایی است که به ودیعه نهاده شده و از بندگان خدا اخذ گردیده است.

بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد: سلام بر تو ای دوست مخلص در دین، که در اعتقاد به ما با یقین، امتیاز داری. ما شکر وجود تو را به پیشگاه خداوندی که جز او خدایی نیست می‌بریم و از او مسئلت می‌نماییم که رحمت خود را بر آقا و مولا و پیغمبر ما محمد و اولاد طاهرین او فرو فرستد، و به تو -که پروردگار توفیقت را برای یاری حق مستدام بدارد و پاداش تو را با سخنانی که با صداقت از جانب ما می‌گویی- افزون گرداند. اعلام می‌دارم که: به ما اجازه داده شده که تو را به شرافت مکاتبه مفتخر سازیم و موظف بداریم که آنچه به تو می‌نویسیم به دوستان ما که نزد تو هستند برسانی. خداوند ایشان را به طاعت خود عزیز بدارد و با حفظ و عنایات خود مشکلات آنان را برطرف فرماید. بر آنچه که ذکر می‌کنم درنگ کن -خداوند تو را به امداد خود بر دشمنانش که از دین او بیرون رفته‌اند، پیروز گرداند- و در رسانیدن آن به کسانی که بدیشان اطمینان داری به طرزى که ان شاء الله می‌نویسم عمل کن.

هر چند ما در جایی منزل کرده‌ایم که از محل سکونت ستمگران دور است و این هم به علتی است که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمان ما را تا زمانی که دولت دنیا از آن فاسقان می‌باشد در این دیده است، ولی در عین حال از اخبار و اوضاع شما کاملاً آگاهیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نمی‌ماند. ما از لغزش‌هایی که از برخی شیعیان سر می‌زند آگاهیم؛ از وقتی که بسیاری از آنان میل به بعضی از کارهای ناشایسته‌ای نموده‌اند که نیکان گذشته از آن احتراز می‌نمودند و پیمانی که از آنان گرفته شده را پشت سر انداخته‌اند گویی از آن بی‌اطلاع‌اند. ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم، که اگر جز این بود از هر سو گرفتاری‌ها به شما رو می‌آورد و دشمنان تان، شما را از میان برمی‌داشتند. از خداوند جل جلاله، پروا و از ما پشتیبانی کنبد تا شما را از فتنه‌ای که به سوی تان روی آورده است و شما اینک در لبه‌ی پرتگاه آن قرار گرفته‌اید نجات بخشیم؛ فتنه‌ای که هر کس اجلس فرا رسیده باشد، در آن نابود می‌گردد و آن کس که به آرزوی خویش رسیده باشد از آن دور

می‌ماند. آن فتنه، نشانه‌ی نزدیک شدن جنبش ما است و فاش نمودن خبر آن به امر و نهی ما، به وسیله‌ی شما است. خداوند نور خود را کامل می‌گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

از برافروختن و شعله‌ور ساختن آتش پرشراره‌ی جاهلیت که گروه‌های اموی مسلک آن را برافروخته و گروه هدایت یافتگان را به وسیله‌ی آن می‌ترسانند، به تقیه پناه ببرید و به آن چنگ زنید. من نجات آن کسی را تضمین می‌کنم که در آن فتنه برای خود، موقعیت و جایگاهی نجوید و در انتقاد و عیب‌جویی از آن به راهی خداپسندانه گام سپارد. از رویدادی که به هنگامه‌ی فرا رسیدن جمادی الاولی امسال روی خواهد داد عبرت آموزید و از خواب گرانی که شما را ربوده است، برای رخداد سهمگین پس از آن بیدار شوید. به زودی نشانه‌ای روشن از آسمان برای شما پدیدار و نظیر آن در زمین نیز ظاهر می‌گردد. در شرق عالم، رویدادهای اندوه‌بار و دلهره‌آور رخ خواهد داد و آن گاه گروه‌هایی که از اسلام بیرون رفته‌اند، بر عراق سلطه خواهند یافت. بر اثر اعمال ناپسند آنها، مردم دچار تنگی معیشت می‌شوند و پس از مدتی بر اثر نابودی استبدادگری اشرار، این رنج و زحمت برطرف خواهد شد و آن گاه پرهیزگاران شایسته‌کار، از نابودی او شادمان خواهند شد

و مردمی که از اطراف عالم به زیارت خانه‌ی خدا می‌روند، هر چه بخواهند در دسترس آنها قرار خواهد گرفت و ما در آسان ساختن سفر حج آنان مطابق دلخواهشان نقش و موقعیت ویژه‌ای خواهیم داشت که در پرتو نظم و تدبیر و انسجام، آشکار می‌گردد. از این رو، هر یک از شما باید به کارهایی بپردازد که او را به دوستی ما نزدیک سازد و از کارهایی که ناخوشایند و موجب خشم و ناراحتی ما می‌گردد، به شدت اجتناب ورزد؛ چرا که فرمان ما به طور ناگهانی فرامی‌رسد، در شرایطی که بازگشت و توبه سودی نبخشد و پشیمانی از گناه و زشت‌کاری، او را از کیفر عادلانه‌ی ما رهایی نخواهد داد. خداوند راه رشد و کمال را به شما الهام بخشد و وسایل پیروزی را به مهر و لطف خویش، برایتان فراهم آورد.^۱

از سید احمد الحسن (علیه السلام) در این خصوص سؤال نمودم و ایشان فرمود:

«می‌تواند آنچه در آن زمان بیان شده در این زمان اتفاق بیفتد؛ زیرا کلام مقید به زمان»

ظهور شده است. اگر ظهور در آن زمان اتفاق بیفتد، مربوط به آن زمان است و اگر ظهور به تاخیر بیفتد، علامت‌های مرتبط با آن نیز به تاخیر خواهد افتاد. به علاوه، به وقوع پیوستن آن نیز از ضروریات نمی‌باشد چرا که می‌تواند در آن بدها رخ دهد^۱ اما آنچه در این زمان اتفاق می‌افتد را می‌توان به آن مستدل نمود.»

• عمامه‌ی او «سحاب» است

این رؤیایی است که یک روز سید علیه السلام آن را برایم تعریف نمود:
 «دو روز پیش رؤیایی دیدم. از خدا مسئلت می‌کنیم که خیر باشد.
 (دیدم) در جایی ایستاده‌ام و گروهی که خواسته‌ای داشتند یا شاید در جستجوی حق بودند بر من وارد شدند. من متوجه نشدم که اینها کیستند ولی به یاد دارم لباس‌هایی که به تن داشتم، به رنگ تیره و یا مشکی بود و بر سرم نیز عمامه‌ای بود که رنگ آن سفید مخلوط با رنگ آب یعنی مانند توده‌ی ابر بود. دریافتم که این همانند عمامه‌ی رسول خدا «سحاب» و یا دقیقاً همان عمامه بود. رؤیا پایان یافت.»

۱ - از داوود بن ابی‌قاسم نقل شده که گفت: «نزد ابو‌جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام بودیم که ذکر سفیانی و آنچه که در روایت آمده مبنی بر این که امر وی محتوم است، به میان آمد. به ابو‌جعفر علیه السلام عرض کردم: آیا خدا در امر محتوم بدها دارد؟ فرمود: **آری**. به آن حضرت عرض کردیم: ما می‌ترسیم که خدا در امر قائم نیز بدها روا دارد. حضرت فرمود: **قائم جزو مواعید است**.» غیبت نعمانی: ص ۳۱۴.

ایستگاه دوم:

در باب عقاید و آنچه به آن ملحق می‌شود

• تقسیم صفات الهی

کسانی که کتب عقاید مسلمانان را مطالعه می‌کنند، درمی‌یابند که مسلمین صفات الهی را به صورت‌های مختلفی دسته‌بندی می‌کنند؛ از جمله صفات ذاتی، صفات فعلی و نظایر آن. روزی در این خصوص از ایشان علیه السلام سؤال کردم. پاسخ دادند:

«معمولاً تقسیم‌بندی‌ها منوط به دیدگاه و درک کسی است که این تقسیم‌بندی‌ها را صورت می‌دهد. حتی اگر این بخش‌بندی‌ها درست باشد، به آن معنا نیست که فایده‌ای داشته باشد؛ چه بسا گاهی اوقات بخش‌کردن‌ها به لغو (باطل) نزدیک‌تر باشد. همچنین در کتب آنها موارد غیرقابل قبولی وجود دارد، لیکن شما می‌دانی که من دوست ندارم متعرض اسامی آنها شوم، جز در مواقع ضرورت!

به عنوان مثال مساله‌ی صفات سلبی که به مفهوم نفی نقص از ساحت خدا است، فاقد اشکال و چنین چیزی روایت شده همان طور که در دعای جوشن کبیر و قرآن نیز آمده است. صفات کمالیه نیز که به معنای توصیف خدا به کمال مطلق است، فاقد اشکال و در قرآن و ادعیه نیز وارد شده است. اگر شما «کتاب توحید» را بخوانی موضوعی در این خصوص می‌یابی و این که توحید در چه جایگاهی قرار دارد؛ این موضوع به طور کامل ناقض عقیده‌ی آنها در رجوع صفات سلبیه به کمالیه است. مثلاً با عنوان توحید در تسبیح روبه‌رو می‌شوی و همچنین تبیین کیفیت این موضوع که معرفت ما به صفات خدا، همان معرفت به ناتوانی ما از شناخت صفات او است و نهایت آنچه ما می‌توانیم از او بشناسیم، معرفت صفات اولین فرستاده‌ی خدا و فرستادگان پس از او می‌باشد.

این موضوعات در «کتاب توحید» تشریح و تبیین شده که به طور کامل ناقض عقیده‌ی ایشان در مورد صفات است.

علاوه بر این، اسم «الله» خودش یک صفت است و به معنای کمال مطلق می‌باشد که خلق به عبادت او می‌پردازند و او فقط به وسیله‌ی آن برای رفع نیاز و فقر خلق بر آنها ظاهر و متجلی می‌شود.

به علاوه آیا در صورت عدم وجود «مقدور» (قدرت داده شده)، شما می‌توانی موجودی را به عنوان «قادر» وصف کنی؟ در این صورت، آیا اصلاً هیچ موضوعیتی برای این وصف وجود دارد؟ در صورت عدم وجود «مقدور» موضوع «وصف» موجودیتی ندارد. آیا منظورم را درک می‌کنی؟

بسیار خوب! البته ایشان -یا لاقلاً برخی از آنها- قائل به چنین گفتاری هستند. حال آیا می‌توان از وجود «اله» دم زد در حالی که کسی نباشد که او را عبادت کند^۱؟ آیا در صورت عدم وجود «کسی که پرورش یافته» (مربوب)، می‌توان موجودی را «پرورش دهنده» (رب) توصیف کرد؟

اکنون خدای سبحان با کمال مطلق (الله) تجلی یافته است تا پرستندگان^۲ رو به سوی او آورند. اگر پرستنده‌ای وجود نمی‌داشت، خدا نیز برای آنها به اولوهیت ظهور نمی‌یافت چرا که الوهیت متعلق به پرستنده (مألوه) است؛ (همان طور که) ربوبیت متعلق به «پرورش یافته» (مربوب) است. امیدوارم مطلب واضح باشد.

بنگر، هر موجودی گمان می‌کند «کمال» همان چیزی است که خودش آن را درک کرده و شناخته است. مورچه‌ی ساکن بر سنگ خارا تصور می‌کند که «الله» دو گوش‌واره دارد زیرا از دید او، نهایت کمال همین است. انسان، غایت کمال را قدرت کامل، علم کامل و مانند آن می‌بیند به این دلیل که او به مقداری از قدرت و علم دست یافته و لذا می‌پندارد «عالم» و «توانا»یی که در مخیله‌ی او می‌گنجد، نهایت چیزی است که می‌تواند خدا را به آن توصیف کند!

لازم است انسان به سمت معرفت و شناخت حرکت کند تا بداند که از دستیابی به معرفت ناتوان است، و کمالی که خدای سبحان را به آن متصف می‌بیند، صرفاً چیزی است که خداوند از این طریق خواسته او را به واقعیت یعنی همان معرفت حقیقی برساند. او با کمال

۱ - من یأله الیه.

۲ - المألوهون.

مطلق با ما روبه‌رو می‌شود تا ما را به این حقیقت برساند که ما از درک معرفت (به کنه او) عاجزیم؛ تا از این رهگذر خود و حقیقتی که ما را پدید آورده است را بشناسیم. ما هنگامی نسبت به او معرفت می‌یابیم که به عجز کامل خود در شناخت او پی ببریم. درک این عجز، همان شناخت حقیقت است. «من عرف نفسه عرف ربه» (کسی که خود را بشناسد پروردگارش را شناخته است).

به طور کلی این حقایق به وسیله‌ی کلام، درک و شناخته نمی‌شود بلکه هنگامی که خود انسان در آنها غور کند و در آن واقع گردد، قابل درک است.

• اقسام توحید

درباره‌ی تقسیمات توحید از ایشان پرسیدم و گفتم:

علمای عقاید توحید را به بخش‌هایی چند تقسیم می‌کنند؛ از قبیل توحید ذاتی، توحید صفاتی و توحید در عبادت. برخی نیز این بخش‌بندی را به هفت دسته رسانده‌اند و به سه تایی قبلی اضافه کرده‌اند: توحید افعالی، توحید در حاکمیت و تشریح (یا قانون‌گذاری)، توحید در استعانت و توحید در حب.

از سوی دیگر می‌بینیم که وهابی‌ها توحید را به دو دسته‌ی توحید ربوبی و توحید عبادی تقسیم می‌کنند. آیا این دسته‌بندی‌ها صحیح است؟ ایشان علیه السلام در پاسخ فرمود:

«معمولاً تقسیم‌بندی‌ها بستگی به مبنایی دارد که اساس کار تقسیم بر آن بنا شده است. این تقسیم‌بندی‌ها گاهی اوقات مفید و گاهی اوقات بیهوده و فاقد کارایی می‌باشند. به عنوان مثال، تقسیم توحید به توحید ذاتی و توحید صفاتی به این معنا که او خدای واحد احد است یعنی او واحدی است که شریکی ندارد و ذات او یکتا و صفات او عین ذات او است، بی‌اشکال و مطلب درست و سودمندی می‌باشد. انسان باید به خدای یگانه‌ی بی‌شریک معتقد باشد و این که خدا یکتا و صفات او عین ذاتش است. همچنین اگر گفته شود: باید توحید در عبادت رعایت شود به این معنا که عبادت که همان طاعت و فرمانبرداری است، در اصل از آن خدای یگانه است و فرمان‌پذیری از غیر او مانند اطاعت از پیامبران و فرستادگان الهی، فرعی از طاعت خداوند سبحان محسوب می‌شود.

دیگر مطالبی که بیان کردی - خداوند شما را توفیق دهد - نهایتش این سخن است که همه چیز قائم به خدای سبحان است و هر حرکت و سکونی در خارج، به او سبحان و تعالی - بازمی‌گردد، زیرا اگر چه حرکت و سکون به طور مستقیم از خدا صادر نگشته و از بنده‌ای از بندگان او است ولی این کار با حول و قوه‌ی الهی که خدا آن را به آن بنده اعطا نموده صورت پذیرفته است».

• ذات، کنه و حقیقت

در «کتاب توحید» از ذات مقدس (الهی) به قبله، حجاب، دروازه‌ی کنه و حقیقت تعبیر شده است و این که خدای سبحان به دلیل نیاز خلق، به وسیله‌ی آن تجلی یافت و اگر خلق نبود دیگر چیزی به اسم «ذات» وجود نمی‌داشت؛ ولی آیا این درست است که ما بگوییم «ذات، عین کنه و حقیقت است» یا «ذات ظهور آن است» یا «آن همان است ولی همان نیست» یا «ذات چیز دیگری است غیر از کنه و حقیقت» به این اعتبار که قبله یک چیز است و چیزی که قبله به آن اشاره می‌کند، چیزی دیگر؟
من با وجود فهم و درک اندکم، در این مورد از ایشان سؤال کردم. وی علیه السلام در پاسخ فرمود:

«ذات همان کنه و حقیقت است ولی تفاوت (بین آنها) ناشی از خود ما است و تفاوتی حقیقی به شمار نمی‌رود. در واقع این تفاوت، معرفتی است».

• اسم «الله» صفت است، چرا؟

واضح است که نام «الله» صفت است و همچنین روشن است که هر صفتی به موصوف نیاز دارد. حال این سؤال پیش می‌آید که: آیا موصوف، همان «کنه و حقیقت» است و حال آن که او غیب مطلق و سرّ مکنون می‌باشد؟
ایشان علیه السلام در پاسخ به این سؤال فرمود:

«آری، برای ما صفت است تا ما از این طریق او را بشناسیم. او با ذات (با الله) با ما روبه‌رو شده و این به خاطر حاجت خود ما است که با پرستش او، نقص خویش را برطرف سازیم و در نهایت به معرفت برسیم».

• واقعاً بین اصول پنج‌گانه چه رابطه‌ی شرعی برقرار است؟!*

برخی از علمای متاخر شیعه که مشرب اعتقادی دارند معتقدند اصول دین پنج تا است. اینها خود معترفند به این که دلیل شرعی (آیه یا روایت) بر این مطلب وجود ندارد؛ دلیل آنها بر این اصول پنج‌گانه (صرفاً) عقل است.

یکی از مدعیان فلسفه که می‌خواست به ناروا بین این اصول پنج‌گانه رابطه‌ای شرعی برقرار نماید، یکی از دعاهای اهل بیت (علیهم‌السلام) را نقل کرد^۱ و از خودش شرحی بر این دعا درآورد و به خیال خود مدعی شد که با استناد به این دعا، بین این اصول پنج‌گانه رابطه‌ی شرعی وجود دارد!!

به علاوه، این شخص بخش اعظمی از بحث خودش را برای طعنه زدن و عیب‌جویی از ادله‌ی دعوت حق یمانی اختصاص داده بود؛ لذا مصمم شدم که بر افتراهایی که زده پاسخی بنویسم.

در این خصوص از سید احمد الحسن (علیه‌السلام) سؤال کردم. ایشان فرمود:

«خداوند به شما توفیق دهد! اگر می‌خواهی درباره‌ی اصول پنج‌گانه بحث و گفت و گو کنی، بدان که این مقوله، موضوعی است بزرگ و وسیع و گمان نمی‌کنم مناقشه در باب اصول پنج‌گانه - که از روی بدعت گفته می‌شود این اصول به همین صورت، اصول دین است - نفع زیادی به شما برساند. اگر بر مناقشه بر چیزی که در رد ادله‌ی دعوت گفته متمرکز شوی، بهتر است.»

یعنی، بین اصول پنج‌گانه چیست و چرا علامه آنها را به وجود آورده است؟ علامه در این باب چه گفته؟ خلاصه‌ی کلام وی این است که این اصول با عقل ثابت می‌شود و در مجموع آنها اصول عقلی هستند و لذا آنها را اصول دین نام نهاده زیرا دلیل بر آنها عقل است. چه معنایی دارد که او بیاید و بین آنها رابطه و ملازمت نقلی و برقرار سازد؟ گفت و گو در باب اصول عقلی است و در هر صورت در اینجا موضع نقل، جایگاه ثانوی دارد؛ به این معنی که شما در اینجا حتی اگر «نقل» را هم بیآوری، ارزشی ندارد زیرا در اینجا مخلص کلام در امور عقلی و بحث آنها هم عقلانی است.

به خواست خدا در باب اصول دین و اعتقادات، کتابی منتشر خواهد شد و به حول و قوه‌ی الهی در آن، حق را از باطل متمایز خواهیم ساخت.»

• هدف از ارسال پیامبران؟

برخی از کسانی که از منبرها بالا می‌روند، اموری را مطرح می‌کنند که بسیار بسیار از واقعیت و از دین الهی به دور است؛ و با کمال تاسف، مردم نیز عقاید خود را بی‌چون و چرا از آنها اخذ می‌کنند.

روزی یکی از آنها درباره‌ی علت ارسال فرستادگان اظهار نظر می‌کرد و می‌گفت: «هدف از بعثت پیامبر یا نصب وصی، رسیدن به نظام و تشکیلات است و تا زمانی که مردم جامعه به این فرد ایمان نیاورند، این هدف محقق نمی‌شود.»

طبیعتاً غرض وی از این سخن، زیر سؤال بردن حقایق دعوت یمانی آل محمد ﷺ بود، با این استدلال که چون اغلب مردم به دعوت وی ایمان نیاورده‌اند و رسیدن به نظام محقق نشده، لذا هدف از بعثت او جامعه‌ی واقعیت به تن نکرده است!!

من نمی‌دانم اگر این فرد بیمار در زمان حضرت نوح ﷺ بود که ۹۵۰ سال شب و روز قومش را دعوت کرد و مطابق با نص قرآن، دعوت او جز به فرار و عناد آنها نیفزود^۱ چه سخنی بر زبان می‌راند؟ و حال آن که نتیجه‌ی تلاش‌های حضرت نوح ﷺ، چند نفر اندک شماری بودند که به او ایمان آوردند و همراهش سوار کشتی شدند و از طوفان نجات یافتند. سؤال این است: نظر این مدعی علم در قبال حضرت نوح ﷺ که نتوانست به نظام و سازماندهی جامعه دست یابد و بالطبع غرض از ارسالش -طبق تصور این مدعی فلسفه- محقق نگشت، چه خواهد بود؟!

به هر تقدیر، از احمد الحسن ﷺ درباره‌ی چنین گفته‌هایی سؤال کردم. ایشان ﷺ در پاسخ فرمود:

«او از نقض هدف ارسال به دلایل سخن می‌گوید در حالی که کلامش به طور کامل متناقض است. سؤال این است: هدف صحیح از فرستادن پیامبران چه بوده است؟ آیا او این

۱- قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا (گفت ای پروردگام، من قوم خود را شب و روز دعوت کردم* و دعوت من جز به فرارشان نیفزود). نوح: ۵ و ۶ (مترجم).

هدف را به طور درست، تعیین و مشخص کرده است؟

یعنی ما می‌توانیم بگوییم: هدف، فقط اقامه‌ی حجت است.

و می‌توانیم بگوییم: هدف، رساندن (پیام الهی) به خلق است.

و می‌توانیم بگوییم: هدف عبارت است از هدایت مردم به حق.

و می‌توانیم بگوییم: هدف وارد کردن مردم به بهشت است.

و می‌توانیم بگوییم: هدف، شناخت خدا است.

و می‌توانیم بگوییم و بگوییم و بگوییم ...

کدام یک هدف است؟ و چرا؟

او به سراغ مسئله‌ای آمده که خودشان در آن دست و پا می‌زنند و راه به جایی نمی‌برند.

آیا او و علمایش می‌دانند هدف صحیح از ارسال فرستادگان چه بوده است؟

موضوع این نیست که فقط بگوید هدف، فلان چیز است بلکه باید ما را مجاب کند به

این که هدف، فلان چیز است و فلان چیز نیست. هر سخنی که وی به میان آورد، ما با

قرآن و حکمت و عقل بر او اشکال خواهیم کرد.

اصولاً اینها سخن باطلی بر زبان می‌رانند، چرا که می‌گویند نبوت یا رسالت، از آنجا که

لطف است واجب می‌باشد؛ لطف بر خداوند سبحان واجب و ضروری است و ترک آن قبیح

و... دیگر حرف‌هایی که می‌زنند.

خداوند شما را توفیق دهد! ما در اینجا درصدد بحث و بررسی عقاید آنها نیستیم چرا که

قضیه به درازا می‌کشد.

اساساً نظریات عقلی آنها مردود و نادرست است و عقاید آنها که بر این نظریات عقلی بنا

شده‌اند، مردود و غیر صحیح می‌باشد. خداوند یک چیز می‌گوید و اینها چیزی دیگر. خدا

می‌فرماید: «رُسُلًا مَّبَشُورِينَ وَمُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»

(پیامبرانی مژده دهنده و بیم دهنده تا از آن پس مردم را بر خدا حجتی نباشد، و خدا پیروزمند و

حکیم است) (نساء: ۱۶۵). خداوند در اینجا می‌فرماید: هدف از ارسال پیامبران، اتمام حجت و

قطع عذر است حتی اگر این عذر، به دروغ و از جانب فرد دروغ‌گو باشد؛ حال آن که اینها

می‌گویند: علت ارسال پیامبران لطف می‌باشد و این لطف بر خداوند واجب و نیز ارسال در

همه حال بر او واجب است و ... نظایر آن.

بسیار خب، آیا در خصوص کسانی که خدا برای آنها فرستاده‌ای نفرستاده، می‌توان گفت که خدا با عدم ارسال، در انجام وظیفه‌ی خود کوتاهی کرده است؟ سرخ‌پوست‌ها، صدها یا هزاران سال در آمریکا زندگی کرده‌اند و فرستاده‌ای به سراغ آنها نیامده است. آنها چوب و سنگ و بت و پرنده می‌پرستیدند. در جنگل‌های آفریقا نیز قبایل بت پرستی وجود دارد که هزاران سال پیامبری برای آنها مبعوث نشده است. آیا این خلاف لطف واجب نیست!؟

به این ترتیب می‌بینی که سخنان آنها پراکنده‌گویی است ولی خودشان آن را عقلی و علمی می‌دانند. مصیبت اینجا است که حرف‌هایشان با قرآن ناسازگار است.

• آیا برای مخلوق، وجودی قبل از عالم ذر، موجود بوده است؟

گاهی اوقات از خودم می‌پرسیدم:

آیا عالم ذر، اولین عالم نزول و نخستین عالم از عوالم امتحان بوده است؟ به عبارت دیگر: آیا قبل از عالم ذر در قوس نزول، برای مخلوق، وجودی موجود بوده است؟ اگر چه من دو بار شکل سؤال را آماده کردم ولی باز هم آشفتگی و پریشانی، سؤال و حتی مرا زیر سایه‌ی خود گرفته است. ایشان علیه السلام بزرگوارانه در پاسخ من فرمود:

«از زمانی که عقل و جهل آفریده شدند و بین آنها مراتب درجه‌بندی شد، تمام مخلوقات دارای موجودیت مقامی بودند؛ هر مخلوقی به تناسب حال خودش. سپس خداوند آدم و ذریه‌ی او را در عالم ذر آفرید. هر یک از آنها طبق حالش یعنی بر اساس سرعت پاسخگویی‌اش، بر اساس التفات او به خودش و غفلت از پروردگارش یا بر اساس توجه و التفات او به پروردگارش، مقامی را به دست آورد. آری در سؤال شما ابهام و آشفتگی هست ولی این پاسخ مربوط به وضعیت خلق قبل از ذر تا وارد شدن به عالم ذر می‌باشد.»

• کتاب متشابهی که آیاتش محکم شده است!

پرسشگرانه گفتم:

آیه‌ای در کتاب خدا هست که می‌گوید همه‌ی قرآن متشابه است. آیه‌ی دیگری هم هست که می‌گوید همه‌ی آیات آن محکم است. آیه‌ی سوم هم می‌گوید، در قرآن هم محکم

وجود دارد هم متشابه. فصل الخطاب در این باب چیست؟

ایشان علیه السلام فرمود:

«این آیات کجا هستند؟ آیا سؤال شما این است که چه طور می‌شود قرآن، هم «محکم»

و هم «متشابه» و هم در عین حال «محکم و متشابه» باشد؟

کتاب، برای امام، محکم و برای مردم متشابه و برای شیعه‌ی امام، متشابه و محکم است زیرا آنها آنچه را که امام حکم کند می‌شناسند و می‌پذیرند.

مطالب مفصلی درباره‌ی قرآن و این که چگونه و چرا (آیات آن) محکم و متشابه است را می‌توانی در «کتاب متشابهات» بیابی^۱، آن را بخوان! اگر آن را درک کنی گمان نکنم به پرسیدن سؤالات بسیار در این خصوص نیاز داشته باشی. لکن چندی پیش که یکی از برادران تان درباره‌ی شرح این مطلب سخن می‌گفت، شنیدم که برخی مطالب را به گونه‌ای نادرست شرح می‌داد یعنی وی احتمالاً در «متشابهات»، مطالب مربوط به محکم و متشابه را به خوبی درک نکرده بود.»

در این میان اشاره به نکاتی چند مناسب است:

اول: این که پرسش کردن آدابی دارد که من در سؤالم آن را مراعات نکرده بودم. در اینجا برای روشن تر شدن، مطلبی را بیان می‌دارم:

این آیات عبارتند از:

«اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيًّا»^۲ (خدا بهترین سخن را نازل کرده است، کتابی متشابه و شبیه یکدیگر است).

«الرَّ كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»^۳ (الف، لام، را. کتابی است با آیاتی استوار و روشن از جانب حکیمی آگاه).

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ»^۴ (اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد بعضی از آیه‌ها محکم‌اند. این آیه‌ها ام‌الکتابند و بعضی آیه‌ها متشابه‌اند).

۱ - متشابهات: ج ۱ سؤال ۱۹.

۲ - زمر: ۲۳.

۳ - هود: ۱.

۴ - آل عمران: ۷.

اگر چه من در طرح سؤال بی ذوقی کردم ولی به لطف حسن اجابت و یاددهی ایشان، به خواسته‌ام رسیدم و جهلی که داشتم برطرف شد. چه نیکو پدر مهربانی است ایشان! دوم: شایسته بود که من قبل از طرح سؤال، آنچه را که ایشان در کتاب متشابهات مطرح نموده بود، به خوبی مطالعه می‌کردم. در این قضیه درسی است برای پویندگان راه خدا که از طرح سؤالاتی که قبلاً به آنها جواب داده شده بپرهیزند، تا حداقل بتوانیم اندکی از رنج و زحمتی که بر دوش امام مان هست را بکاهیم.

سوم: ما باید مراد سید احمد الحسن (علیه السلام) را که در کتاب‌ها و سخنان ایشان آمده است به نیکی دریابیم تا مبدا برخی موارد را به صورت اشتباه تشریح کنیم؛ همان طور که این قضیه برای یکی از برادران انصار که ایشان در سخنش به وی اشاره فرمودند، رخ داده است.

• حاکمیت خدا و انتخابات در منشور (فرمان) الهی

سید احمد الحسن (علیه السلام) یک بار به وسیله‌ی برخی از مؤمنین، مطلبی را به گروهی از انصار که در جایی حضور داشتند گوشزد کردند که مفاد آن این بود: کسی که می‌خواهد اداره‌ی عملی را بر عهده بگیرد، باید خود را نامزد کند. این نامزدی می‌تواند از طرف خود شخص صورت بگیرد و یا برادرانش او را نامزد کنند.

برخی به سرعت این مطلب را که چنین سخنی از سوی ایشان (علیه السلام) صادر شده منکر شدند و آن را به کار ابوبکر در سقیفه‌ی بنی ساعده تشبیه نمودند. دسته‌ای نیز نظر دیگری داشتند. پس از این که این موضوع به سمع ایشان (علیه السلام) رسید، جوابی دادند که متن آن چنین است: «خداوند به شما برکت دهد و اعمالتان را قبول فرماید! در خصوص موضوع انتخابات، من بر این عقیده‌ام که از سخنان ما و قرآن به وضوح روشن می‌شود که انتخابات به عنوان روشی برای تشخیص حاکم عام یا کسی که امور مردم را مدیریت کند، باطل است؛ ولی هنگامی که حاکم منصوب از سوی خدا، رای و نظر مردم را در خصوص کسی که بر آنها حکم کند یا قوانین عمومی را تشریح نماید خواستار شود، این یک امر شرعی است و در قرآن هم به آن اشاره شده است:

« قِيمًا رَحْمَةً مِّنَ اللَّهِ لِيَتَّخِذَ لِهِمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ » (به سبب رحمت خداست که تو با آنها این چنین نرم‌خوی و مهربان هستی اگر تندخو و سخت دل می‌بودی از گرد تو پراکنده

می‌شدند، پس بر آنها بیخشای و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن که خدا توکل کنندگان را دوست دارد (آل عمران: ۱۵۹).

یعنی جانشین الهی می‌تواند در آنچه مناسب می‌بیند، با مردم مشورت کند ولی رای و نظر نهایی از آن او است و او می‌تواند مشورت مردم را بپذیرد یا رد کند. نظام حکومت الهی نه مانند نظام دیکتاتوری است و نه همچون نظام دموکراسی، بلکه نوعی تشکیلات خاص است که دارای جزئیات مربوط به خود می‌باشد. خداوند توفیق‌تان دهد!

وقتی که ما ابزار می‌داریم که انتخابات و شوری باطل است، منظورمان روشن است: اینها اگر به عنوان یک ابزار کافی و مستقل برای تشخیص حاکم یا کسی که امور مردم را اداره می‌کند در نظر گرفته شود، حرام‌اند؛ این موضوع روشنی است.

دولت یا دولت‌هایی که جانشین خدا آنها را مدیریت می‌کند، تحت حاکمیت قانون الهی که در قرآن، تورات و کتاب‌ها و سیره‌ی انبیاء علیهم‌السلام آمده است، اداره می‌شود. به نظر شما شناخت کاملی نسبت به این قانون ندارید. باید با آن آشنا شوید و آن را بدانید. باید ابتدا این قانون قرآنی را بشناسید و سپس بگویید آیا درست است یا نه و آیا شرعی است یا غیرشرعی! به طور کلی قاعده‌ی عمومی چنین است: معصوم این حق را دارد که بدون مشورت مردم (فردی را برای انجام مسئولیتی) بگمارد و این حق را هم دارد که در تعیین چنین فردی با مردم مشورت کند و این حق را دارد که مشورت آنها را بپذیرد یا آن را رد کند و یا برخی از مشورت‌هایشان را پذیرفته و برخی دیگر را وانهد. معصوم این حق را دارد که در چهارچوب شریعت، قوانین عمومی را تشریح نماید؛ این حق را دارد که با مردم در خصوص تشریح قانونی که در چهارچوب شریعت قرار دارد به مشورت بنشیند و این حق را دارد که مشورت آنها را پذیرا باشد و یا مشورت‌شان را نپذیرد و یا قسمتی از آن را بپذیرد.

در قانون الهی، مجالس مشورتی دیده شده که اعضای برخی از آنها توسط عامه‌ی مردم انتخاب می‌شوند و عده‌ای از آنها بر اساس نظر اعیان و بزرگان‌شان مثل اساتید دانشگاه‌ها، شیوخ عشایر و غیره برگزیده می‌شوند.

خداوند شما را توفیق دهد! قانون الهی موضوع گسترده و عمیقی است و من گمان می‌کنم شما چیز زیادی از آن نمی‌دانید؛ پس قبل از این که به سراغ این موضوع بروید و یا نظر نادرستی ابراز دارید، اندکی تامل کنید.

کسی که گمان می‌کند در صورتی که خداوند به ما نصرت بدهد، احمد الحسن حتماً باید بر جامعه‌ای حکومت کند، در اشتباه است. خلیفه‌ی الهی می‌تواند بر دولت و حکومت اشراف داشته باشد و فقط به آنچه باید تحت اراده‌اش باشد مانند تصمیمات جنگ و صلح، اکتفا کند و اما این که آیا وی بر همه‌ی جزئیات، مدیریت و نظارت داشته باشد، چیزی است که در اختیار خود وی است. او به آنچه خدا به آن فرمان داده عمل می‌کند؛ چه خداوند دخالت مستقیم در امور با تمام تفصیل را به وی امر کند، و چه خداوند به او دستور دهد که کسی را برای مدیریت امور مردم بگمارد، وی همان را انجام می‌دهد.

از خدا مسئلت می‌نمایم که شما را توفیق دهد و گام‌های‌تان را استوار سازد».

• قرآن برای حجت آوردن و دشمنی کردن کافی است!

هنگامی که سرور خلق علیه السلام قصد داشت نوشته‌ای بنویسد که امتش را از گمراهی در امان نگه دارد، ورق و قلمی خواست. برخی وهابی‌ها به قصد توجیه گفتار رفیق‌شان در این هنگام مبنی بر این که «کتاب خدا برای ما کافی است» (حسینا کتاب الله)، سخن مزبور را با کلام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام در یکی از خطبه‌های آن حضرت مقایسه می‌کنند که فرمود: «... و خدا برای انتقام گرفتن از ستمگران کفایت می‌کند، و قرآن برای حجت آوردن و دشمنی کردن، کافی است ...».

احمد الحسن علیه السلام در بیان تفاوت بین این دو گفتار و نیز در پاسخ به احتجاج این جاهلان فرمود:

«عمر در مقابل سنت پیامبر صلی الله علیه و آله این گفتار را بر زبان آورد یعنی وی در مقام رد سنت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله گفت «حسینا کتاب الله»، ولی سخن امام علی علیه السلام این گونه نیست بلکه این کلام از باب مدح قرآن و بزرگ‌شماری شأن آن در مقابل غیرش بود و نه برای مردود شمردن غیر آن، آن گونه که عمر انجام داد».

• عیب‌جویی مسیحیان از کتاب خدا!

افراد مسیحی به قرآن کریم طعنه‌های زیادی می‌زنند. ایشان علیهم السلام در این خصوص فرمود:

«مسیحیان به حکمت قرآن و قانون عادلانه‌ی موجود در آن، و این که قرآن به خیر و

معروف امر کرده است نگاه نمی‌کنند؛ اینها قطعاً دلالت بر این دارد که قرآن از جانب خدا است نه از سوی شیطان. این در حالی است که جدال اینها بر سر این مطلب است که قرآن از لحاظ قواعد لغوی ایراد دارد! اشکال تراشی‌ها پایانی ندارد و بیان می‌دارد که مطرح‌کننده‌ی آنها دنبال رسیدن به هدف مشخصی نیست؛ کسی که شیطان راهنمایش باشد، گفتارش بی‌ارزش می‌شود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «رسول را با رسالتش بشناسید»، رسالت بر مرسَل (فرستاده شده) دلالت دارد و این که او از کجا آمده است. کلام حکمت آمیز، نظام دقیق، امر به معروف و نهی از منکر از سوی خدا است و کلام سفیهانه، بیهودگی، امر به منکر و نهی از معروف از جانب شیطان می‌باشد».

• تشریح به وسیله‌ی قرآن و معضلی به نام تأویل!

بعضاً گفته می‌شود: در حال حاضر، تشریح به وسیله‌ی قرآن برای مسلمانان با مشکل تأویل و تعدد وجوه روبه‌رو است. علاوه بر این، اختلاف در زمان هم عاملی برای اختلاف در احکام است. راه حل چیست؟

کاملاً واضح است که چنین سؤال‌کننده‌ای، به طور کامل از معادل دیگر قرآن غافل شده است؛ همان عدلی (معادلی) که به نص حدیث ثقلین که بین تمام مسلمانان معروف است، از قرآن جدا نمی‌گردد.

لذا ایشان (علیه السلام) در پاسخ به این سؤال فرمود:

«تشریح و قانون‌گذاری به وسیله‌ی قرآن و نیز به وسیله‌ی سنت معصوم فعلی صورت می‌گیرد. معصوم در هر زمانی قانون‌گذار است. ضرورتی ندارد که معصوم فعلی احکام سابق را برای این زمان نسخ کند زیرا وی قانون‌گذار است و ممکن است و می‌تواند احکام گذشته‌ی خود را منسوخ سازد (ولی ضرورتی بر این کار نیست)».

• آیا قوانین وضعی با فطرت انسان سازگار است؟

حال و روز برخی افراد گریزان از دین حیرت‌آور است. من این گونه به نظرم رسیده که گاهی اوقات این وضعیت از رجال دینی نشأت می‌گیرد؛ یعنی وضعیت آنها به جایی می‌رسد

که قوانین وضعی را مقدس می‌شمارند و مدعی می‌شوند که این قوانین، صلاحیت کامل برای راهبری جوامع انسانی در حوزه‌های مختلف را برخوردارند؛ بر خلاف قوانین دینی! احمد الحسن علیه السلام در مورد چنین افرادی می‌فرماید:

«آیا در قوانین وضعی، حقوق جامعه محفوظ است یا خیر؟ چگونه بین قوانین وضعی و حقوق فرد توازن ایجاد شده است؟ آیا (در این بین) حقوق خدا لحاظ شده است؟ آیا حقوق محیط زیست لحاظ شده است؟ حقوق حیوانات و گیاهان چه طور؟ و نظایر آن وانگهی در قوانین وضعی، نحوه‌ی ایجاد تعادل بین حقوق به چه صورت است؟ و آیا آنها این نوع تعادل را ایده‌آل و عادلانه می‌دانند؟ چگونه حکم می‌رانند و مبنای آنها در حکم کردن چیست؟

در حال حاضر قوانین وضعی بزرگ‌ترین جنایت تاریخ در حق کل افراد بشر را مرتکب شده و این همان پیامدی است که زمین به آن رسیده؛ یعنی اثر گلخانه‌ای که تهدیدی برای نابودی نوع بشر محسوب می‌شود!».

• آیا تئوری انفجار کیهانی (انفجار بزرگ) وجود خالق را رد می‌کند؟

ایشان علیه السلام در خصوص نظریه‌ی انفجار کیهانی و این که این انفجار باعث پیدایش خلق شده است، فرمود:

«انفجار بزرگ، نظریه‌ای است که ثابت می‌کند عالم جسمانی محدث بوده (به وجود آمده) و از تراکم انرژی پدیدار شده است؛ لذا بر وجود خالق ازلی دلالت دارد».

همگان را دعوت می‌کنم که منتظر انتشار کتاب احمد الحسن علیه السلام به نام «وهم الحاد» باشند. ایشان در این کتاب پرسش‌هایی در رابطه با خالق و هستی مطرح نموده و از علمای دینی پاسخ‌گویی به آنها را خواستار شده است. احمد الحسن علیه السلام درباره‌ی این کتاب می‌فرماید:

«.... من به سهم خودم این سؤالات و بسیار بیشتر از آن را در کتاب «وهم الحاد» پاسخ گفته‌ام و ان شاء الله به زودی آن را منتشر می‌کنم. این کتاب همچنین حاوی یک به اصطلاح مناظره‌ی علمی است با پروفسور ریچارد داوکینز که یکی از بزرگترین دانشمندان زیست‌شناسی تکاملی در عصر حاضر و همچنین با پروفسور استیون هاوکینگ، یکی از

برجسته‌ترین دانشمندان فیزیک نظری و ریاضیات کاربردی و متخصص در حوزه‌ی کیهان‌شناسی و صاحب نظریه‌ی ثابت شده‌ی پرتوزایی سیاه‌چاله‌ها، به شمار می‌رود.»

• آیا اقانیم از هم متمایزند؟

مسیحی‌ها به اقانیم سه‌گانه معتقدند و این مفهوم برای آنها معروف و مشهور است.

سید احمد الحسن علیه السلام درباره‌ی تمایز یا عدم تمایز اقانیم از هم می‌فرماید:

«آنها می‌گویند این اقانیم از هم جدا هستند لذا هر یک دیگری را ارسال کرده است؛ پدر، پسر را فرستاده، پدر روح القدس را فرستاده و پسر، روح القدس را. آنها قائل به تمایز هستند به این دلیل که یکی از اقانیم، آن دیگری را گسیل داشته است. همین موضوع، دلیل اعتقاد آنها به تمایز اقانیم را برای شما روشن می‌سازد.»

در مورد رابطه‌ی اعتقاد به تمایز اقانیم و تجسد که آن هم مورد اعتقاد مسیحیان است، ایشان علیه السلام فرمود:

«سخن درباره‌ی اقانیم، ارتباطی با تجسد ندارد. از نظر آنها، تجسد موضوع دیگری است. از نظر مسیحیان تمایز اقانیم، قبل از تجسد، در اثنای تجسد و پس از پایان گرفتن تجسد برقرار بوده است.»

• انجیل برنابا

برخی مسلمین با استناد به متون انجیل برنابا احتجاج می‌کنند. ایشان علیه السلام درباره‌ی این

انجیل فرمود:

«خداوند شما را توفیق دهد! انجیل برنابای متداول، صد در صد انجیلی جعلی است و فرد مسلمان نمی‌تواند با آن بر مسیحیان احتجاج کند زیرا به اختصار برای این انجیل هیچ طریق یا سند تاریخی معتبری وجود ندارد. نسخه‌ی انجیل قدیمی که این انجیل از روی آن چاپ شده کجا است؟ تاریخ آن چه موقع است؟ کجا یافت شده و آیا مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است؟ چه کسی آن را بررسی کرده و در این خصوص چه گفته است؟ کسی که می‌خواهد به وسیله‌ی این کتاب احتجاج کند باید به این پرسش‌ها پاسخ گوید و البته بعد از آن درمی‌یابد که دستش از هر دلیل و مدرکی که بتواند به پشتوانه‌ی آن با این کتاب بر

مسیحیان احتجاج کند خالی است.»

ایشان عليه السلام درباره‌ی کسی که انجیل برنابا را با انجیل یهودا مقایسه می‌کند فرمود:
 «آنچه که انجیل برنابا نامیده می‌شود، صرفاً بازیچه‌ای است که مسلمان‌نماها خودشان را
 با آن فریب می‌دهند، و گرنه این انجیل نه ارزش تاریخی دارد و نه هیچ فرد عاقلی می‌تواند
 با آن بر مسیحیان احتجاج نماید. چگونه ممکن است بتوان با کتابی که اصالتی ندارد محاجه
 نمود؟!»

اما انجیل یهودا، انجیلی کهن است و اصل و ریشه‌ی تاریخی برای آن یافت شده و با
 تحقیقات دقیق علمی مورد بررسی قرار گرفته است.»

ایستگاه سوم:

مسائل مربوط به ادله‌ی دعوت مبارک

• نص و گواهی خدا

یک روز احمد الحسن علیه السلام بدون مقدمه به من فرمود:

«سؤالی از شما دارم، یک سؤال علمی. خداوند شما را توفیق دهد!

نص، دلیل بر حجت است. آیا چنین نیست؟

بسیار خب، آیا این دلیل باید از همان روز اول ملازم و همراه حجت باشد یعنی باید از روز اول مطرح شده باشد؟ یا می‌شود که از روز اول به روزی که خلیفه در آن ادعا می‌کند، به تاخیر افتد؟

و آیا این نص هنگامی که عرضه می‌شود باید بر تمام مردم آن زمان حجت باشد یا خیر؟

و چه سودی دارد اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله با این نص بر یک بودایی احتجاج نماید؟

یا حضرت محمد صلی الله علیه و آله با استناد به کدام نص، بر هندو و بودایی محاجه می‌کند؟

این پرسش‌ها مربوط به قانون شناخت حجت یا به ویژه در باب نص (وصیت) او است.

آیا پاسخی بر این سؤالات می‌یابی؟»

گفتم: آیا بر اساس آنچه از سخنان شما آموخته‌ام پاسخ بدهم؟

فرمود: «بله».

گفتم: آنچه من دریافته‌ام این است که حجت در آغاز دعوتش، به خدای سبحان و گواهی

و خواسته‌ی او پشتگرم است و به وسیله‌ی آن بندگان خدا به او ایمان می‌آورند. حتی اگر

نص موجود باشد، گواهی خداوند دارای شأن بالاتری است، و الله اعلم.

ایشان علیه السلام فرمود: «آری، آیا گواهی خدا، نص نیست؟ و آیا نصی که از جانب غیر خدا

باشد، از گواهی و نص الهی برتر است؟

آری این همان نص است. من سابق بر این قانون کامل شناخت حجت را به نگارش در

نیاورده‌ام، به این امید که اینها به سراغ مناظره بیایند ولی به نظر می‌رسد آنها خواهان مناظره نیستند. آنچه در شبکه‌های ماهواره‌ای در خصوص مسخره کردن رؤیا بیان داشته‌اند مرا بس است. به خواست خدا کتاب «عقائد الاسلام» که در آن رسوایی ایشان و بیان جهل‌شان آمده است، منتشر خواهد شد، هر چند که اینها شرم و حیایی ندارند!

چند روز پیش به طور اتفاقی شنیدم که یکی از عمامه‌داران آنها در پاسخ به یک وهابی می‌گفت «اصل امامتی که شما از آن سخن می‌گویید به عنوان یک اصل دینی در قرآن ذکر نشده است»، از کتاب‌های دعوت استفاده می‌کرد و به آن وهابی می‌گفت: ما می‌گوییم ائمه جانشینان خدا بر زمین اویند و آدم، اولین جانشین خدا می‌باشد و خدا فرموده: **انی جاعل ... تا انتها.** به این ترتیب آنها بدون هیچ شرم و حیایی، هنگامی که مخالفین‌شان با آنها بحث و جدل می‌کنند، دلایل خود را از دعوت اخذ می‌کنند و هنگامی که مردم درباره‌ی این دعوت از آنها سؤال می‌کنند، آن را تکذیب می‌نمایند!!

این که آنها از دعوت و از علوم آن بهره می‌گیرند، آیا دلیلی بر این نیست که آنها به صاحب دعوت نیازمند و او از آنها بی‌نیاز است؟ آیا این (یعنی علم) از دلایل امامت نیست، و این که امام به نیازمندی همگان به او و بی‌نیازی او از مردم شناخته می‌شود؟ **حسبنا الله و نعم الوکیل.** به راستی که بر آتش چه شکیبایند!».

• آیا صرف ادعای وصیت یک دلیل به شمار می‌رود؟

وصیت مقدس، نوشته‌ی حضرت محمد ﷺ است که بازدارنده‌ی امت از گمراهی می‌باشد؛ چیزی که خدای سبحان خواسته از ادعای اهل باطل محفوظ بماند تا حجتی آشکار باشد بر صدق صاحب پرچم حق و هدایت در زمان ظهور؛ آن گاه که خدا به آل محمد ﷺ اجازه می‌دهد تا دعوت بزرگ الهی خود را آغاز نمایند.

ولی برخی مدعیان دروغین علم می‌کوشند مردم را از این دلیل بزرگ الهی بازدارند و با این ادعا که دروغ‌پردازان هم می‌توانند با وصیت احتجاج کنند، مردم را در این خصوص دچار شک و شبهه و تردید نمایند.

این در حالی است که آنها حتی نمی‌توانند به یک نمونه یا مثال که این عمل آنها را در

طول مسیر زندگی بشر از اولین روز توجیه کند، اشاره نمایند. می‌بینیم که قرآن کریم ادعای آنها را به وضوح تکذیب کرده است.

احمد الحسن علیه السلام درباره‌ی این شک و شبهه آفرینی آنها فرمود:

«آنها می‌گویند: چه طور ممکن است صرف ادعای وصیت، دلیل باشد؟ در حالی که قرآن بیان می‌دارد که ادعای وصیت، دلیل است. قرآن بیان کرده که عیسی علیه السلام در مقام احتجاج با نصارا، به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داده و به او وصیت نموده است.

آیا نمی‌بینند که خدای سبحان صرف ادعای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر این که او همان کسی است که عیسی علیه السلام به او وصیت کرده است را حجت به شمار آورده است؟

اگر به این صورت نبود، چه معنایی دارد که خدای سبحان از وصیت عیسی علیه السلام سخن به میان آورده است؟

آیا جز این است که خدا این وصیت را برای احتجاج به آن بیان نموده است؟ و آیا ذکر نکرده که در وصیت عیسی علیه السلام چیزی جز نام اول نیست؟

بنابراین، قرآن تأیید می‌کند که وصیت را فقط صاحبش ادعا می‌کند و نه کس دیگری. به هر حال، خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد و خدا را امری است که خود، آن را به پایان می‌رساند.»

• احتجاج پیامبران به وصیت

یک روز در خصوص احتجاج انبیاء به وصیت، از ایشان علیهم السلام می‌شنیدم که فرمود:

«آنها می‌گویند: آیا موسی علیه السلام به وصیت احتجاج کرد؟

چگونه آن حضرت به وصیت احتجاج نکرد در حالی که بنی اسرائیل به دلیل وصیت‌های انبیایشان نسبت به او، منتظر آن حضرت بودند؟!

همین طور است حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم. آیا قرآن به وضوح احتجاج به وصیت را بیان نموده است؟!

قرآن آشکارا بیان داشته که به آنها علیهم السلام وصیت شده بود و با وصیت نیز محاجه می‌کرده‌اند.

همین کفایت می‌کند که قرآن به روشنی با وصیت پیامبران علیهم‌السلام و وصیت حضرت عیسی علیه‌السلام به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم احتجاج نموده است.»

خدای متعال می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ» (و عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل من پیامبر خدا بر شما هستم، توراتی را که پیش از من بوده است تصدیق می‌کنم، و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش احمد است بشارتتان می‌دهم. چون آن پیامبر با آیات روشن خود آمد، گفتند این جادویی است آشکار).

• آیا مضمون وصیت از قبل معلوم بوده است؟

برخی از کسانی که به ناروا ادعای علم می‌کنند بر این پندارند که نیازی نبوده حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به هنگام احتضار وصیتی بنماید و به عنوان مثال حدیث ثقلین یا غدیر از نوشتن چنین وصیتی کفایت می‌کرده است. از سوی دیگر چون مضمون این وصیت از قبل مشخص بوده است لذا نیاز نبوده که آن حضرت خود را با نوشتن آن به سختی بیاندازد!

پاسخ احمد الحسن علیه‌السلام به چنین مدعیانی مطلب زیر است:

«برخی از آنها مدعی‌اند که از آنچه در وصیت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده که به زعم آنها آن را کتابت نکرده است، باخبرند و محتوای آن صرفاً تأکیدی بوده بر بیعت غدیر و مختصری از حدیث ثقلین؛ لذا آن حضرت به نوشتن وصیت‌نامه اهتمامی نداشت و طبق اعتقاد آنها، حتی پس از واقعه‌ی «رزیه»^۲ آن را برای مسکینانی همچون عمار و ابوذر و مقداد که قبولش می‌کردند نیز به کتابت درنیاورد؛ به زعم آنها آن حضرت حتی برای علی علیه‌السلام نیز وصیت را نوشت تا بعد از او به کسانی که آن را قبول می‌کنند برسد تا به این ترتیب تمام کسانی که در صلب‌های مردان هستند گمراه نگردند و امت از گمراهی نجات یابد!

۱ - صف: ۶

۲ - واقعه‌ی «رزیه‌ی یوم خمیس» (فاجعه‌ی روز پنج‌شنبه) در منابع اهل سنت (نظیر کتاب بخاری و کتاب مسلم) و منابع شیعه نقل شده است که طی آن حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درخواست نمود تا کتف و مرکب یا لوح و مرکبی بیاورند تا نوشته‌ای بنویسد که پس از آن امت هرگز گمراه نگردند؛ اما برخی (عمر) نسبت هذیان‌گویی به پیامبر دادند و مانع از انجام این عمل شدند. در منابع اهل سنت روایت شده است که هر بار ابن عباس این واقعه را یاد می‌کرد، اشک همچون دانه‌های مروارید از گونه‌هایش جاری می‌شد (مترجم).

من نمی‌دانم اینها از کجا فهمیده‌اند که وصیت‌نامه صرفاً تکرار یا تأکیدی بر واقعه‌ی غدیر یا دیگر رویدادها و سخنان پیشین پیامبر خدا ﷺ مانند حدیث ثقلین به صورت اجمالی بوده است، با این که آن حضرت پیامبر ﷺ و رسولی از جانب خدا بود و وحی به طور مداوم به حضرتش می‌رسید و رسالت او برای هدایت مردم نیز تا آخرین لحظه از حیاتش استمرار داشته است. آیا به عنوان مثال خداوند آنها را خبر داده که یک روز یا یک ماه یا دو ماه قبل از احتضار محمد ﷺ چیز جدید و تفصیل جدیدی مربوط به یکی از ثقلین یعنی اوصیای پس از او و نام‌ها و صفات برخی از آنها که متضمن عدم گمراهی امت تا روز قیامت است، به او وحی نموده است؟ هر چند چنین چیزی موافق حکمت باشد! اگر خدا چیزی به این مدعیان وحی نموده، پس این قاطعیت و اطمینان بر این که وصیت صرفاً تکراری بوده بر آنچه از پیش گذشته و لذا ترک نوشتن آن پس از «رزیه خمیس» (مصیبت روز پنجشنبه) بهتر و سزاوارتر بوده، از کجا آمده است؟!

آیا این به آن معنا نیست که عمر برای پیامبر خدا ﷺ تعیین تکلیف کرده بود که نوشتن وصیت‌نامه در روز پنجشنبه بهتر است، همان طور که برخی چنین گمان کرده‌اند که اعتراض عمر بر نوشتن مکتوب، کاری شایسته و خردمندانه بوده است؟! شما نیز بر رسول خدا ﷺ چنین مقرر می‌دارید که بهتر، نوشتن وصیت‌نامه پس از روز پنجشنبه بوده است و هیزم‌های آتش‌تان را از بین نمی‌برید! شما را به خدایتان سوگند، کدام یک پیامبر است: محمد بن عبدالله ﷺ یا عمر و دار و دسته‌اش، یا خود شما ای کسانی که نام تشیع بر خود نهاده‌اید؟! »

آنها از تلاش خود برای اشکال گرفتن بر نوشتن وصیت محمد ﷺ که نگه‌دارنده‌ی امت از گمراهی است دست بر نمی‌دارند. برخی از آنها اشکالی اختراع کرده‌اند که مضمون آن چنین است: یا، موسی بن جعفر (علیه السلام) در زندان پیش از وفات به فرد بعد از خود وصیت کرده و وصیت‌نامه‌اش را نوشته است و یا این که حضرت محمد ﷺ وصیتش را نوشته است!!

و از این قبیل سفسطه‌بازی‌ها، ایشان (علیهم السلام) در پاسخ به چنین سخنان بیهوده‌ای فرمود:

«ما با دلیل، وجوب وصیت به هنگام احتضار را ثابت کردیم و اکنون آنها هیچ دلیل نقضی ندارند، لذا دلیل ما ثابت می‌شود و نیز با آن، تنها وجوب نوشته شدن وصیت‌نامه‌ی پیامبر خدا ﷺ ثابت می‌گردد.

در این خصوص که با استناد به عدم وصیت موسی بن جعفر (علیه السلام) به هنگام احتضار به

دلیل مثلاً زندانی بودن او، بر وصیت حضرت رسول ﷺ اشکال می‌گیرند، خداوند می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (خدا هیچ کس را جز به اندازه‌ی طاقتش مکلف نمی‌کند) (بقره: ۲۸۶). لذا بیمار، روزه نمی‌گیرد و به همین دلیل، کسی که راه چاره‌ای نداشته باشد، مکلف نیست که به هنگام احتضار وصیت‌نامه بنویسد. موسی بن جعفر علیه السلام نتوانست چنین کند ولی پیامبر صلی الله علیه و آله چنین وضعیتی نداشت و آن حضرت قادر به نگارش وصیت بود، لذا این کار بر او واجب بود.

علاوه بر این، همه‌ی وصایا و روایات ائمه علیهم السلام به ما نرسیده و همان طور که همگان می‌دانند، بسیاری از اصول روائی شیعه مفقود شده است.

به علاوه، این که موسی بن جعفر علیه السلام به هنگام احتضار وصیت‌نامه‌اش را نوشته، خسارتی به همراه ندارد زیرا وصیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بازدارنده‌ی امت از گمراهی تا روز قیامت می‌باشد؛ لذا لازم نبود که خداوند شرایطی برای موسی بن جعفر علیه السلام فراهم آورد که به هنگام احتضار وصیت کند، در حالی که خدا زمان، فرصت و توانایی را در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت تا در وقت احتضار وصیت نماید. در عمل هم آن حضرت وصیت کرد و آن وصیت نیز نقل شده است.»

اکنون، آیا کیسه‌ی شما از اشکال تراشی بر وصیت مقدس خالی شد یا ایرادگیری همچنان ادامه دارد؟!!

• وصیت و نص مستقیم

عده‌ای می‌گویند: وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به تنهایی برای اثبات حقانیت کسی که به آن محاجه می‌کند کافی نیست و حتماً باید وصیت به طور مستقیم از امامی به امام پس از او صورت گرفته باشد.

ایشان علیهم السلام در پاسخ به چنین افرادی فرمود:

«علمای شیعه می‌گویند: وصیت یا نص از پیامبر صلی الله علیه و آله کفایت می‌کند، کما این که در کتاب در «باب الحادی عشر» به شرح مقدار سیوری^۱ این عبارت آمده که: نص از پیامبر یا امام

۱ - شیخ طوسی (رحمت الله) کتابی به نام «مصباح‌المجتهد» در ۱۰ باب تالیف نمود؛ سپس علامه حلی شرح‌هایی بر آن نوشت و بابی به نام «باب الحادی عشر» (باب یازدهم) به آن اضافه نمود. مقدار سیوری

قبلی کفایت می‌کند.

پس با استناد به متون عقایدی از حوزه‌ی آنها، وصیت از پیامبر ﷺ کافی است. اینها نه قرآن را در نظر می‌گیرند، نه روایات و نه سیره‌ی معصومین را. آنها فقط سخنان مراجعشان و فقهایشان و آنچه در حوزه‌ی نجف تدریس می‌شود را به دیده‌ی منت می‌گذارند؛ بلکه همین مطالب را نیز برای این که پی هوی و هوس خود بروند، منکر می‌شوند. این سخن علامه حلی است:

امام باید منصوص^۱ علیه باشد (باید بر او وصیت شده باشد) زیرا عصمت جزو امور باطنی است که فقط خدای تعالی به آن علم دارد، لذا باید از سوی کسی که بر عصمت او آگاه است نص صادر شود، یا ظهور معجزه به دست او که گواهی صدقش باشد. شارح کتاب (مقداد سیوری) در «النافع یوم الحشر: ص ۱۰۰» بر این مطلب چنین تعلیق زده است:

می‌گوییم: این اشاره‌ای است به شیوه‌ی تعیین امام. بر این که تنصیص (وجود نص) از سوی خدا، پیامبر خدا و امام قبلی، سبب مستقلی در تعیین امام ﷺ است، اجماع حاصل شده و تنها موضع اختلاف این است که آیا امام با چیزی غیر از نص نیز تعیین و مشخص می‌شود یا خیر. اصحاب امامیه‌ی ما از آن منع کرده‌اند و گفته‌اند: به جز نص راه دیگری نیست

• روایتِ خداوند عمرش را تباه گرداند

سید احمد الحسن علیه السلام در یکی از کتاب‌های انتشارات دعوت مبارک یمانی به نام «وصیت مقدس، نوشتارِ بازدارنده از گمراهی»^۱ که در سایت رسمی نیز منتشر شده است، توضیحی داده که جای هیچ شک و شبهه‌ای در خصوص حجیت وصیت مقدس و صدق کسی که به آن محاجه کند چه از دید قرآن و چه از دید سنت یا عقل بر جای نمی‌گذارد. از جمله مواردی که در این کتاب آمده است تبیین معنای روایت «تبرَّ الله عمره» (خداوند عمر او را تباه گرداند) برای مدعی دروغین می‌باشد. ایشان علیه السلام در این خصوص فرمود:

(متولد ۸۲۶ هـ ق) شرحی بر آن نگاشت که از مهم‌ترین شرح‌ها می‌باشد.

«من دریافتم که معنای روایت «تَبَّرَ اللهُ عَمْرَهُ» و وضعیت آن، برای انصار قدری مبهم است. از خداوند تقاضا دارم که شما را از آن برای بیان حق برای مؤمنین بهره‌مند گرداند و مقام و منزلت شما را بالا ببرد و حجت شما را بر ظالمین آشکار گرداند!».

به هر کسی که این کتاب را خوانده است می‌گوییم:

دلیل عقلی که سید احمد الحسن (علیه السلام) در کتابش تشریح نموده، محال بودن ادعای (باطل) نص به عنوان راهی برای تشخیص خلیفه‌ی الله را ثابت می‌کند؛ که واضحاً از اساسی‌ترین لازمه‌های تنزیه خداوند سبحان جهت جلوگیری از امکان تحقق این ادعای باطل می‌باشد. اما آنچه در ابتدا از دلایل قرآنی و روایی فهمیدیم «بازدارندگی عمومی از اصل ادعای باطل نص تشخیص» یا «همبستگی هلاکت مدعی باطل با ادعایش» می‌باشد.

آنچه از صورت دوم فهمیده می‌شود این است که امکان وقوع ادعای نص تشخیص از جانب مدعی باطل همراه با هلاکتش می‌باشد؛ حال چگونه این مدعی باطل می‌تواند به این ادعا دست یابد آن هم بعد از بازدارندگی عمومی آن و محال بودن آن از نظر عقلی؟!

هنگام مطالعه‌ی کتاب، این سؤال به ذهنم خطور کرد و ایشان (علیه السلام) برایم واضح فرمود:

«نه، این گونه نیست. خداوند توفیقت دهد! نص قرآنی و روایی نیز به خودی خود دلالت بر دلیل عقلی دارد و به معنی حمایت الهی از نص با هلاکت مدعی (باطل) می‌باشد و به فرض محال، به معنی امکان تحقق ادعای باطل نمی‌باشد.

عبارت: «حداقل ادعای آن همراه با هلاکت او قبل از آشکار شدن برای مردم است» به معنی بعید بودن امکان وصول به این ادعا می‌باشد و به این معنی نیست که این رویداد امکان محقق شدن را داشته باشد؛ ولی ما می‌گوییم: حتی اگر چنین چیزی محقق شود، باز هم ضرری نخواهد داشت؛ زیرا تحقق این ادعا تا این مرحله هیچ آسیبی به نص بازدارنده نمی‌رساند. پشتیبانی رسالت یعنی آن که شخص (باطل) آن را نتواند آشکارا نزد دیگری ادعا کند اما اگر فرض کنیم که او آن را صرفاً پیش خودش ادعا کند و قبل از آن که بتواند آنچه در درونش قرار دارد را آشکار کند، خداوند هلاکش نماید، این مساله ضرری برای نص بازدارنده ایجاد نمی‌کند. تنها چیزی که لازم است بیان معنی حمایت (نص) و جدا کردن تنها حالت ممکن از بعیدترین حالت‌هایی است که می‌تواند پیش بیاید».

این توضیح برای کسی که کتاب مذکور را نخوانده باشد، پیچیده به نظر می‌رسد بنابراین

برای درک بهتر پاسخ سید احمد الحسن علیه السلام توصیه می‌کنم که کتاب مذکور خوانده شود. به برخی برادران انصار که ممکن است از روی شرم و حیا بگویند: این مساله، موضوعی واضح است، ماجرای زیر را نقل می‌کنم:

روزی ایشان علیه السلام موضوعی را برایم بیان فرمود سپس چیزی فرمود که معنی آن چنین بود: آیا واضح شد؟ و هنگامی که گفتم: بله، واضح است، فرمود:

«خواهش می‌کنم در مورد چیزی که روشن نیست، نگو واضح است و هیچ گاه از طرح اشکال شرمگین نشو زیرا مخالفین تان به وسیله‌ی اشکال گرفتن با شما مواجه می‌شوند. لذا باید نسبت به آنچه مطرح می‌نمایید شناخت کامل داشته باشید. خداوند شما را توفیق دهد و گام‌های تان را استوار سازد!».

• کتاب «وصیت مقدس، نوشتارِ بازدارنده از گمراهی»

در خصوص اهمیت کتاب «وصیت مقدس» که بیشتر با شما درباره‌ی آن صحبت کردم، ایشان علیه السلام فرمود:

«خواهش می‌کنم این کتاب را به شکل یک کتابچه‌ی جیبی درآورید زیرا در آن چگونگی استدلال و احتجاج به وسیله‌ی وصیت بیان شده است. همچنین خواهشمندم آن را در حوزه در قالب یک یا دو مباحثه، به درس و بحث بگذارید؛ همین طور در حوزه‌ی نجف و در قالب کتابچه بین آنها توزیع شود و خوب است مطالب آن در روزنامه نیز منتشر شود تا مردم بیشتری از آن بهره‌مند گردند. بکشید با هر وسیله‌ای که در دست دارید، آن را به مؤمنین و مردم برسانید تا از آن بهره‌مند گردند. خداوند به شما جزای خیر بدهد!».

ایشان علیه السلام درباره‌ی وصیت جدش حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز فرمود:

«وصیت این گونه توصیف شده که بازدارنده از گمراهی است و قید «وصیت، بازدارنده از گمراهی است» حائز اهمیت می‌باشد زیرا اگر طبق توصیف خود حضرت، آن وصیت از ادعای اهل باطل محفوظ نمی‌ماند، پس ایشان دروغ گو می‌شد یا آن حضرت جاهل می‌بود و وصیت را به صفتی که در آن نبوده توصیف کرده و یا آن حضرت عاجز و ناتوان بوده یا ... و غیره، و حال آن که ایشان از همه‌ی این موارد منزه و به دور است.».

• بشارتی برای کسانی که از وصیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله دفاع می‌کنند

آنچه در این دنیا باعث حزن و اندوه می‌شود فراوان است، از جمله خواب ترساننده (انذار دهنده)، به ویژه اگر مضمون خواب، هشدار می‌دهنده‌ای را برای سید احمد الحسن (علیه السلام) تعریف کرد روزی فردی از انصار خواب هشدار دهنده‌ای را برای سید احمد الحسن (علیه السلام) تعریف کرد که یکی از انصار برای او دیده بود. این خواب وی را بسیار مضطرب نموده بود. ایشان (علیه السلام) وقتی ماجرای خواب را شنید، در پاسخ فرمود:

«به خواست خدا خیر است، و خداوند شما را از شیطان حفظ می‌فرماید. خداوند شما را توفیق دهد و گام‌هایت را استوار نماید!

جز خیر چیز دیگری نیست و ان شاء الله خداوند حامی تو است که همواره از راه و روش او دفاع کرده‌ای و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نیز که از وصیتش دفاع کرده‌ای پشتیبان تو می‌باشد. جز خیر چیز دیگری نیست، و رحمت خدا گسترده است.

البته شایسته است که هیچ کس از ترس سوء عاقبت آسوده نباشد حتی کسی که از جانب خدا بداند که عاقبتش ختم به خیر می‌شود.

از خدا مسئلت دارم که حسن عاقبت را روزی‌ات نماید و هر خلیفه‌ی خدا بر زمینش که در زمان او زندگی می‌کنی را نصرت دهی. خداوند شما را توفیق دهد و گام‌هایت را استوار نماید!».

• مادر موسی چگونه به حضرت موسی (علیه السلام) ایمان آورد؟

سید احمد الحسن (علیه السلام) در این مورد فرمود:

«در قرآن، مادر موسی چگونه به موسی (علیه السلام) ایمان آورد؟

آیا مادر موسی مکلف نبود؟

خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَأُوقِيهِ فِي السَّمِیِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (و به مادر موسی وحی کردیم که: شیرش بده و اگر بر او بیمناک شدی به درپایش بینداز و مترس و غمگین مشو، او را به تو باز می‌گردانیم و در شمار پیامبرانش می‌آوریم) (قصص: ۷).

«إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (او را به تو باز می‌گردانیم و در شمار پیامبرانش

می‌آوریم)

این شهادت خدا برای مادر موسی در خصوص پسرش حضرت موسی (علیه السلام) است و او نیز

مکلف بوده (تکلیف داشته) که همانند دیگر مکلفین به او ایمان آورد. حال چگونه به او ایمان آورد؟ آیا جز از طریق رؤیا که همان وحی الهی به سوی اوست؟».

شیخ مفید (رحمه الله) درباره‌ی کیفیت وحی به مادر حضرت موسی علیه السلام می‌گوید:

... و اما سخن ما در معجزات همان است که خدای تعالی فرموده: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا حَفَّتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ». این آیه متضمن صحت (درست‌شماری) خواب‌ها است زیرا به مادر موسی در خواب وحی شد ...

• چرا حضرت یعقوب علیه السلام پسر خود را از بازگویی رؤیایش نهی کرد؟

خدای متعال می‌فرماید: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ* قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»^۲ (آن گاه که یوسف به پدر خود گفت: ای پدر، من در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم که سجده‌ام می‌کنند* گفت: ای پسرکم، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن، که برای تو حيله‌ای می‌کنند زیرا شیطان برای آدمیان دشمنی آشکار است).

سید احمد الحسن علیه السلام در خصوص علت این که چرا یعقوب علیه السلام پسرش یوسف علیه السلام را از حکایت کردن خوابی که دیده بود برای برادرانش نهی نمود، می‌فرماید:

«در قرآن، یعقوب علیه السلام رؤیا را دلیلی بر تشخیص یوسف خلیفه الله دانست و وی را از این که خواب را برای برادرانش نقل کند بر حذر داشت زیرا در این صورت آنها می‌فهمیدند که وی خلیفه‌ی خدا و جانشین یعقوب علیه السلام خواهد بود.

با این وجود، این جاهلان انکار می‌کنند؟! نمی‌دانم چه طور مدعی هستند که به قرآن ایمان دارند؟!

اگر عذرشان این است که تفسیر نمی‌دانند، اینک ما موضوع را برای آنها روشن ساخته‌ایم و دیگر مجالی برای انکار نیست. حال جز لجاجت و خیره‌سری دیگر چه باقی مانده است؟!». حال که این مطلب واضح شد، من می‌گویم: آیا کسانی که رؤیا را مسخره می‌کنند در

حالی که رؤیا دلیلی برای تعیین مصداق خلیفه‌ی الله است، از سخنان خود که مردم را با آن به سبک مغزی می‌کشاند و بر انکار و تکذیب وحی الهی سوق می‌دهند، خجالت نمی‌کشند؟ آیا پاکی و ایمان اینها بیش از مادر حضرت موسی علیه السلام است؟! یا از حضرت یعقوب علیه السلام - پیامبر خدا- به دین الهی عالم‌تراند؟!!

• آیا خدا در استخاره به کسی غیر از ولی‌اش اشاره می‌کند؟

به هنگام عرض‌های دعوت حق بر مردم، بعضاً با افرادی روبه‌رو می‌شویم که پس از آن که ادله‌ی دعوت حق به طور مفصل برای آنها تبیین شود به گونه‌ای که دیگر هیچ عذر و بهانه‌ای که با آن محاجه نمایند، برایشان باقی نمی‌ماند، این ادله را کمابیش می‌پذیرند. این عده سپس به سراغ استخاره می‌روند و خداوند نیز نصرت احمد الحسن را برای آنها برمی‌گزیند ولی از آنجا که طرف، دل در گروی فرد دیگری دارد، خیرخواهی خداوند را رها می‌کند و به تبعیت از شخص محبوبش ادامه می‌دهد، با این پندار که خداوند با پیروی از او نیز برایش خیر می‌خواهد!!

حتی یک بار برایم پیش آمد که شخصی می‌گفت در طول عمرش همیشه استخاره می‌گیرد و طبق آن عمل می‌کند. وی هفت بار در خصوص پیروی از سید احمد الحسن علیه السلام استخاره گرفته و در پاسخ، سوره‌ی یس آمده و نتیجه‌ی استخاره بسیار خوب بوده ولی این مرتبه در عمل به استخاره مردد مانده است!! دلیلش هم این بود که می‌گفت وقتی هفت بار استخاره بر احمد الحسن بسیار خوب آمد، رفته و بر پیروی از فرد دیگری که به گمانش او یمانی بوده، استخاره کرده که آن هم بسیار خوب آمده است!!

از سید احمد الحسن علیه السلام درباره‌ی چنین افرادی سؤال کردم. ایشان فرمود:

«اینها بینوا هستند. شما دلایل را یکی پس از دیگری برایشان تبیین کنید و بیان دارید که چگونه وصیت، حجتی است قطعی برای کسی که به دنبال حق می‌باشد و کسی که از آن روی برگراند، هیچ عذری نزد خدا نخواهد داشت.

و اما درباره‌ی فرد استخاره کننده و امثال او، او از خدا خواست که درباره‌ی احمد الحسن او را آگاه سازد، خدا هم او را آگاه نمود؛ ولی وی به کلام خدا شک کرد و از آن روی برگرداند و به دنبال هوا و هوسش رفت و در مورد کسی غیر از او استخاره گرفت، چرا که این فرد

موافق با خواسته و میل او بود، خدا نیز او را به خودش واگذار نمود. استخاره بر غیر از کسی که خداوند برای پیروی از او خیری بخواهد، استخاره از شیطان است، نه استخاره از خدا. او از خدا طلب خیر کرد، خدا هم با او سخن گفت و به وسیله‌ی کتابش قرآن به او پاسخ داد، ولی او از کلام خدا رویگردان شد و هوا و هوس خودش و آنچه را که «نفس اماره‌ی بالسوء» (نفس امر کننده به بدی‌ها) به او نشان داد را پی گرفت.

کسی که با استخاره از خدا خیر می‌خواهد و خدا نیز او را آگاه می‌سازد و با کتابش بر او گواهی می‌دهد که احمد الحسن بر حق است، چگونه به این اطلاع‌رسانی و گواهی خدا کفر می‌ورزد؟! و پس از همه‌ی اینها چه می‌ماند به جز جهنم؛ جهنمی که آن فرد با روی گرداندن خویش در واقع آن را طلبیده و منتظر آن است؟!

آیا عاقلانه است که وی از خدا سؤال کند، سپس وقتی جواب را نپسندید، برگردد و دوباره سؤال کند و خدا پاسخش را بدهد، و باز هم برگردد و خدا به او پاسخ دهد و این کار را هفت بار تکرار کند؛ ولی هنگامی که دریافت این امر برای او سودی ندارد زیرا این راه پرخطر و روندگان آن نیز اندک‌اند. به سمت استخاره گرفتن بر این که آیا فلانی یمانی هست یا خیر متمایل گردد؟!

بسیار خب، آیا پاسخ خدا و شهادت او بازیچه است (پناه بر خدا) تا وقتی فرد پاسخ را نپسندد، برود و درباره‌ی فلانی سؤال کند؟ آیا خدا را به سخره گرفته‌اند؟! آیا خدا بابت این که چنین فردی را به خودش و آنچه نفسش و هوی و هوسش طلب کرده، وا گذاشته، شایسته‌ی ملامت است؟! و آیا این فرد با انجام چنین کاری، منتظر چیزی غیر از جهنم است؟!

اگر نه دلایل برای آنها سودمند است و نه پاسخ خدا، پس چه چیزی به حالشان سود می‌بخشد؟

حسبنا الله و نعم الوکیل».

• آیا احمد الحسن از مراجع خواسته از او معجزه بطلبند؟!

برخی افراد و چه بسا گروهی از مؤمنین، چنین گمان می‌کنند که سید احمد الحسن علیه السلام در بدو امر، طلب معجزه را بر مراجع عرضه داشته و تعیین نوع آن را هم به ایشان واگذار کرده است؛ یعنی نقش سید احمد الحسن علیه السلام آن است که هر چه مراجع پیشنهاد و طلب کنند

به اجرا درآورد!!

برخی این گونه متوهم شده‌اند؛ ولی واقعیت، همان چیزی است که سید احمد الحسن علیه السلام در کلام خویش تشریح می‌کند:

«در خصوص قضیه‌ی معجزه، ما به برخی از مراجع گفتیم که درخواست خود را مستند و مکتوب کنند و با صدور بیانیه‌ای رسمی تصریح نمایند بر این که حجت به وسیله‌ی معجزه شناخته می‌شود.

باید توجه داشت که ابتدا این مراجع بودند که خواستار معجزه شدند و پاسخ‌گویی به آنها برای بیان این مطلب بود که آنها یا دروغ‌گو هستند و جدیتی ندارند و فقط می‌خواهند مردم را به بی‌راهه بکشانند و این قضیه پس از آن روشن شد که ما به طور رسمی آنها را مورد خطاب قرار دادیم و آنها از پاسخ‌گویی سر باز زدند؛ و یا اگر هم پاسخ می‌دادند و بیانیه‌ای رسمی می‌نوشتند و درخواست خود را مستند می‌نمودند، در واقع از نادانی خود پرده برمی‌داشتند زیرا آنها راه شناخت حجت را به معجزه منحصر کرده‌اند، در حالی که معجزه تنها راه ممکن نیست بلکه (برای معرفت پیدا کردن نسبت به حجت الهی) راه‌های مختلفی وجود دارد.

مراجع و وکلای آنها به مردم گفتند: ایمان نمی‌آوریم مگر این که برای ما معجزه‌ای بیاورد. احمد الحسن پذیرش این درخواست را منوط به مستند و مکتوب کردن تقاضای‌شان کرد، با هدف آشکار شدن دو موضوع:

اول: آنها دروغ‌گو هستند و اگر خواسته‌ی خود را ننویسند و بین مردم منتشر نسازند، دروغ‌شان نمایان می‌گردد.

دوم: آنها نادان‌اند و با این اصل اعتقادی که حجت با نص شناخته می‌شود، مخالفت می‌ورزند. این که آیا حجت را با معجزه می‌توان شناخت یا نه موضوعی مورد اختلاف است؛ حال چگونه است که مراجع تنها راه شناخت حجت را اظهار معجزه می‌دانند؟!

این پاسخ برخی از کسانی است که به دروغ می‌گویند احمد الحسن آمده و خودش از همان ابتدا به مراجع گفته است که هر معجزه‌ای می‌خواهند از او طلب کنند».

• حجت بودن مهدیین علیهم السلام

بعضی‌ها در تلاش‌اند از طریق ایجاد شک در امامت مهدیین صلوات الله علیهم اجمعین،

حجیت آنها و وجوب اطاعت از ایشان را مشکوک جلوه دهند، با این استدلال که امام صادق (علیه السلام) امامت آنها را نفی نموده است!!

متن روایت: «ابوبصیر می‌گوید به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: ای پسر رسول خدا من از پدرت (علیه السلام) شنیدم که فرمود: پس از قائم، دوازده امام می‌باشد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: (پدرم) گفته: دوازده مهدی و نگفته دوازده امام، و لیکن آنها گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات و دوستی ما و شناخت حق ما دعوت می‌کنند»^۱.

این در حالی است که بسیاری از کتاب‌های دعوت مبارک یمانی به این شبهه پرداخته و کاملاً واضح به آن پاسخ داده‌اند مبنی بر این که امام صادق (علیه السلام) در این روایت درصدد نفی امامت مهدیین (علیهم السلام) نیست بلکه آن حضرت می‌خواهد کلام پدرش امام باقر (علیه السلام) را برای ابوبصیر که ناقل خبر است تصحیح نماید. این که آیا مهدیین (علیهم السلام) دارای مقام امامت هستند یا خیر، موضوعی است که روایات بسیاری به آن پرداخته و بیان داشته‌اند که آنها نیز ائمه‌اند. همان طور که مقام امامتی که حضرت ابراهیم (علیه السلام) به آن نائل شد - طبق نص قرآن کریم - او را از متصف شدن به تشیع بهترین خلق پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) - به نص روایات شریفه - مانع نگشت.

به هر تقدیر، پاسخ‌های متعدد و روشن در کتاب‌های دعوت مبارک یمانی منتشر شده است؛ با این حال نگاهی داریم به پاسخ سید احمد الحسن (علیه السلام) برای این افراد، از منظری دیگر. ایشان (علیه السلام) می‌فرماید:

«موضوع نقض امامت مهدیین، ناقض حجیت آنها (یعنی این که آنها حجت‌های الهی می‌باشند) نیست؛ یعنی ضرورتی ندارد که حجت، امام هم باشد. این که آنها بخواهند امامت را از مهدیین نفی کنند مانع از التزام بندگان از اطاعت آنها نیست زیرا آنها حجت‌های الهی هستند. حضرت یونس (علیه السلام) حجت خدا بود ولی امام نبود؛ حال آیا فرمان‌برداری از او واجب نیست؟ همچنین زکریا و یحیی (علیهم السلام) نیز حجج الله هستند ولی امام نمی‌باشند؛ آیا اطاعت از آنها لازم نیست؟ امامت یک مقام است.

اگر چه ادله‌ی زیادی وجود دارد که امامت مهدیین را ثابت می‌کند ولی من می‌خواهم چیزی را برای شما آشکار سازم؛ اینها نادان‌اند زیرا معتقدند نفی امامت یک نفر، به منزله‌ی نفی

حجت الله بودن او است، در حالی که چنین چیزی صحیح نیست. می توان ثابت کرد که یک نفر حجت الله و خلیفه‌ی الله و اطاعت از او واجب باشد و لکن امام نباشد، مانند آدم، یونس، یحیی و زکریا علیهم السلام.

این افراد جاهل چیزی نمی دانند؛ آنها بر این باورند که حجت معصوم، حتماً باید امام باشد و بر همین اساس می کوشند امامت را از مهدیین نفی کنند در غیر این صورت اگر می دانستند و متوجه بودند که «اگر انسانی حجت الله و خلیفه‌ی الله باشد، لازم نیست که حتماً امام باشد»، درصدد نفی امامت مهدیین بر نمی آمدند؛ زیرا در آن صورت خواهند دانست که نفی امامت مهدیین، ایشان را در نفی حجت بودن آنها سودی نمی رساند؛ حجتی که روایاتی آن را ثابت نموده و صراحت دارند بر این که مهدیین پس از ائمه حجج الهی و اوصیای پیامبر پس از ائمه می باشند. پس اگر ایشان قادر به درک چیزی بودند، متعرض این مورد نمی شدند (و سراغ چنین موضوعی نمی آمدند).

همان طور که واضح است آن مقدار که نیاز است، اثبات حجت الهی بودن آنها است و اگر حجت الهی بودن آنها ثابت شود، مسأله خاتمه یافته و بحث روی این که آیا آنها ائمه هستند یا این که مقام امامت را دارند یا نه، زاید و از مطلوب به دور است.»

• خروج در روایت یمانی!

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«... خروج سفیانی، یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز خواهد بود؛ درست مانند دانه‌های تسبیح یکی پس از دیگری خواهند آمد. به هر سو که بنگری ترس و وحشت و اضطراب خواهد بود. وای به حال کسی که با آنها درافتد. در میان پرچم‌ها، پرچمی هدایت یافته‌تر از پرچم یمانی نیست؛ پرچم هدایت، همان است زیرا او به سوی صاحب‌تان دعوت می کند. هنگامی که یمانی خروج کرد، فروختن سلاح بر مردم و بر هر مسلمانی حرام می شود. هنگامی که یمانی خروج کرد به سوی او به پا خیز چرا که پرچم او پرچم هدایت است و رویگردانی از آن برای مسلمان، شایسته و جایز نیست و هر کس که چنین کند از اهل آتش است چرا که یمانی به حق فرامی خواند و به راه مستقیم دعوت می کند!».

برخی چنین فرض گرفته‌اند که نصرت و یاری یمانی مشروط به خروج او جهت جنگ و قتال است، و قبل از آن اطاعت از وی واجب نیست، چه برسد به یاری نمودن او. این پندار عده‌ای می‌باشد!

این در حالی است که روایت یمانی بیان می‌دارد که یمانی خلیفه و حجت الهی است، و از همان نخستین لحظه‌ای که خلیفه‌ی الهی دعوتش را آغاز می‌کند، طاعت و نصرت او واجب می‌باشد. این همان چیزی است که سید احمد الحسن (علیه السلام) و انصار او در کتب عدیده توضیح داده‌اند ولی ایشان (علیهم السلام) از این نکته غافل نمی‌ماند که در قالب یک سؤال نظر طالبان حقیقت را به وجود خطا در این فهم از روایت یمانی، جلب نماید و می‌فرماید:

«در روایت آمده است که یمانی صاحب پرچم است یعنی وی فرمانده ارتش می‌باشد و نیز در آن آمده که وقتی یمانی خروج کرد، قیام با او یعنی نبرد همراه وی واجب می‌شود. حال آیا معقول است که فردی در رکاب فرماندهی که قبلاً با او بیعت نکرده و به او ایمان ندارد بجنگد؟».

برخی نیز از این روایت چنین فهمیده‌اند که این سه یعنی یمانی، خراسانی و سفیانی، دعوت خود را در یک روز آغاز می‌کنند و در یک روز ظاهر می‌شوند زیرا طبق متن روایت، آنها در یک روز واحد خروج می‌کنند.

البته واضح است که بین یکی بودن زمان خروج آنها برای نبرد، و یکی بودن شروع دعوت آنها از مردم برای گرد آمدن زیر پرچم‌شان، ملازمی وجود ندارد و این که خروج برای نبرد به طور کامل تاکید شده است.

سید احمد الحسن (علیه السلام) خطاب به چنین سؤال کننده‌ای فرمود:

«آیا گمان می‌کنی آنها ظرف بیست و چهار ساعت ظاهر می‌شوند و لشکریان را تجهیز می‌کنند و با ارتشی انبوه به نبرد روی می‌آورند؟ آیا عقل چنین درکی را قبول دارد؟».

• هنگامی که او را دیدید با او بیعت کنید!

از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که مسلمانان را به یاری حضرت مهدی (علیه السلام) فرامی‌خواند نقل شده که فرمود: «... هنگامی که او را دیدید با او بیعت کنید حتی به صورت سینه‌خیز بر روی برف زیرا او مهدی خلیفه‌ی خدا است». این معنا نزد شیعه و سنی وارد شده است.

با استناد به این روایت، برخی از افراد دیدن مهدی با چشم قبل از بیعت را شرط بیعت و ایمان آوردن به آن حضرت قلمداد کرده‌اند. به نظر این افراد قبل از مشاهده‌ی آن حضرت با چشم و قبل از ملاقات ایشان، بیعتی برای مهدی علیه السلام نخواهد بود. آنها می‌گویند کلمه‌ی «رأیتموه = او را دیدید» در حدیث، این شرط را لازم و ضروری نموده است.

سید احمد الحسن علیه السلام در پاسخ به این سؤال فرمود:

«همین که برخی او را ببینند، در تحقق «رأیتموه» کفایت می‌کند و گرنه آیا عاقلانه است که مثلاً هفت میلیارد انسان بر روی زمین، با حجت خدا بیعت نکنند تا یکی یکی با او روبه‌رو شوند؟ این کار به چه مقدار زمان نیاز خواهد داشت، صد سال، دویست سال، سیصد سال یا بیشتر؟!»

• ارسال از جانب ایلیا

موضوع ارسال از جانب ایلیای نبی برایم مقداری مبهم بود، لذا چنین پرسیدم: با مراجعه به مطالب کتاب «وصی و رسول امام مهدی علیه السلام در تورات، انجیل و قرآن» و نیز «نامه‌ی هدایت»، موضوع ارسال از سوی حضرت عیسی علیه السلام واضح می‌شود ولی به نظر می‌رسد قضیه‌ی ارسال از جانب ایلیا علیه السلام این چنین نیست.

ایشان علیه السلام فرمود:

«آیا منظورت نصی از تورات است؟ این قضیه که ایلیا مرفوع (بالا برده شده) است و آنها منتظر اویند، موضوعی بدون اشکال است؛ مراد از ارسال هم این است که ارسال امام مهدی علیه السلام همان ارسال آنها است.

در خصوص مسلمانان، به اختصار به آنها می‌گوییم که ایلیا و عیسی علیه السلام هر دو تابع و پیرو امام مهدی علیه السلام هستند. هنگامی که او می‌فرستد، آنها نیز ارسال کننده‌ی کسی که امام مهدی علیه السلام گسیل داشته است، به شمار می‌روند؛ به این اعتبار که آنها پیرو و یاور حضرت می‌باشند».

ایستگاه چهارم:

مسائل مربوط به مخالفین دعوت حق و عقاید آنها

• عقاید بدعت‌آمیز شیعیان مرجع‌گرا

روزگار باعث شده ما از انسان‌های نادانی که دم از عقیده می‌زنند واقعاً شگفت‌زده شویم؛ و این چه مصیبت عظیمی است! این افراد، معصوم را با اموری چند که مهم‌ترین آنها از این قرار است می‌شناسند: انداخته شدن معصوم نزد درندگان و خورده نشدن او توسط این حیوانات، باقی ماندن اثر قدم او بر سنگ سخت، سخن گفتنش به همه‌ی زبان‌ها، هر کجا که برود سایه نداشته باشد و نظایر آن.

گمان می‌کنند این قانونی است که به وسیله‌ی آن معصوم شناخته می‌شود و این‌ها ویژگی‌هایی است که همواره ملازم معصوم می‌باشد و کسی که طبق خواسته‌ی خداوند سبحان به این موارد (گاهی) دست یابد یا نیابد، بر سبیل اعجاز نیست.

اما گواهی خدا بر حقانیت خلیفه‌اش، نوشته‌ی رسول خدا ﷺ که طبق فرموده‌ی خود آن حضرت، بازدارنده‌ی امت از گمراهی است، علم معصوم، بینش و استواری او در متشابهات دین الهی از الف تا یاء آن، همچنین سخنان روشن‌گر بزرگان علمای عامل شیعه مبنی بر این که اساس شناخت معصوم، نص (وصیت) و علم است و همین، امتیاز شیعه از دیگر گروه‌ها می‌باشد، برای این مدعیان هیچ ارزش و اعتباری ندارد!!

سید احمد الحسن علیه السلام در خصوص این عقاید بدعت‌آمیز می‌فرماید:

«بر انصار واجب است که بدانند عقاید از هر روایتی اخذ نمی‌شود حتی اگر آن روایت با واقعیت جاری تعارض داشته باشد.

برخی عمامه‌داران جاهل به سراغ آنها می‌آیند و به ایشان می‌گویند: این روایت قائل بر این است که معصوم از ویژگی‌ها و صفاتی چند برخوردار می‌باشد: سایه ندارد، جای پایش در سنگ می‌ماند، همه‌ی زبان‌ها را می‌داند و این‌ها معجزه‌ای موقت و گذرا نیست که ممکن است به اذن خدا صورت بگیرد یا نگیرد، بلکه طبق ادعای ایشان، اینها یک سری ویژگی‌ها و

صفات دائمی و همیشگی در خلیفه‌ی الله است.

این رأی، باطل است و به وضوح با واقعیت تناقض دارد، و فقط انسان‌های کم‌خرد به چنین چیزی قائل‌اند.

حال اگر قرار باشد از هر روایتی، عقیده اخذ شود، آیا آنها معتقدند طبق آنچه در برخی روایات آمده معصومین علیهم‌السلام در رحم (مادر) حمل نمی‌شوند؟!

آنچه من می‌خواهم انصار بدانند این قاعده است که: عقیده از چنین روایات آشفته‌ای برگرفته نمی‌شود؛ و نیز این که: انصار نگویند ما هر روایتی را قبول می‌کنیم. این، سخن باطلی است و کسی که به آن قائل باشد نیز بر باطل است و بین او و کسی که روایات آل محمد علیهم‌السلام را طبق هوی و هوس خودش رد می‌کند تفاوتی وجود ندارد. بین کسی که روایات غلات^۱ و روایات باطل را می‌پذیرد با کسی که روایات راستین آل محمد علیهم‌السلام را رد می‌کند، تفاوتی وجود ندارد.

آیا هیچ عالم به عقاید شیعه پیدا می‌شود که معتقد باشد معصوم به طور دائم به این صفات متصف است: سایه ندارد، جای پایش در سنگ می‌ماند، به همه‌ی زبان‌ها سخن می‌گوید و ...؟! این سؤال خطاب به کسانی است که ادعا می‌کنند اینها صفات معصوم است. در حقیقت آنها فقط یک سری روایات آحاد متروک که علمای عقاید به آنها اعتقادی ندارند را به میان می‌آورند. با توجه به این که این مساله موضوع اعتقادی مهمی محسوب می‌شود، آنها چگونه به این چیزها معتقد شده‌اند و بر چه اساس و معیاری، چنین نوعی از اعتقاد صورت بسته است؟!

در نتیجه، اگر عقیده‌ی آنها صحیح نباشد، با چنین عقیده‌ی باطلی جزو محاربین و دشمنان حضرت مهدی علیه‌السلام خواهند بود. لذا چاره‌ای ندارند جز این که در ابتدا صحت این عقاید را با استناد به دلایل مقبول طبق شیوه‌ی خودشان یعنی با دلیل قطعی یعنی روایات متواتر یا نص صریح قرآنی یا دلیل عقلی صحیح اثبات کنند. البته دست آنها از همه‌ی اینها خالی است؛ حتی علمایشان نیز این روایات را رد می‌کنند. لذا این روایات قابلیت آن را ندارد که به آنها اعتقاد بسته شود، بلکه روایاتی وجود دارد که در تضاد کامل با آنها بوده و واقعیت نیز چنین است.

اگر یکی از صفات حضرت موسی علیه السلام به عنوان مثال این بوده که جای پایش بر سنگ می‌مانده، پس دیگر چه نیازی به عصا و غیر آن داشته است؟ اگر طبق گفته‌ی آنها، در کاخ فرعون، جای پای موسی علیه السلام بر سنگ حک شده باشد پس دیگر معجزات به چه کارش می‌آمده است؟!

و اما در مورد ائمه علیهم السلام، آیا آن طور که اینها تصور می‌کنند جزو سیره‌ی ائمه علیهم السلام این بوده است که در نتیجه‌ی حک شدن جای پایشان بر سنگ، ائمه علیهم السلام زمین خانه‌های مردم را با قدم‌هایشان خراب می‌کردند (در حالی که هرگز چنین نبوده است)؟! به خدا سوگند این پاره‌سرای‌ها اصلاً ارزش پاسخ‌گویی ندارد یعنی واقعاً چه طور می‌شود که ویژگی امام این باشد که همواره رد پای او بر سنگ بماند؟ آیا او «بولدوز» است که راه برود و خانه‌های مردم و خیابان‌ها را خراب کند؟ این چرندیات چیست؟!

این عمامه‌داران جاهل با این عقاید باطل خود، از هم اکنون مقدمات قتل حضرت مهدی علیه السلام را فراهم می‌کنند زیرا اگر آن حضرت فردا آمد و در مسجد کوفه نماز گزارد و رد پایش بر زمین مسجد کوفه نماند و آن را خراب نکرد، به مردم می‌گویند ببینید، این شخص حضرت مهدی علیه السلام نیست. آنها فقط آن مهدی‌ای را طالب‌اند که وقتی در مسجد کوفه گام برمی‌دارد، از در ورودی تا منبر، سنگ‌فرش مسجد را با آثار قدم‌هایش که بر زمین می‌ماند تخریب کند و مردم هم باید هر هفته تا دورترین نقاط سنگ‌فرش‌ها را تعویض کنند و کار امام هم این است که بار دیگر آن را بشکنند و خراب کند!!! چون آنها معتقدند که این از ویژگی‌های امام به شمار می‌رود!!!

آنها با این مزخرفات، مردم را منحرف می‌کنند همان طور که فرعون (لعنت الله) قوم خود را منحرف نمود. متأسفانه انصار به خود زحمت نمی‌دهند تا حداقل با مطالعه و کمی تفکر، پاسخ این احمق‌ها را بدهند.

کسی که به سراغ شما می‌آید و می‌گوید اینها صفات ثابت و همیشگی معصوم است و معجزه‌ای نیست که گاهی حادث شود و گاهی از آن خبری نباشد و چه بسا گاهی با یک حجت ائفال بیفتد و با دیگری حاصل نشود (مانند عصای موسی علیه السلام)، باید دلیل قطعی بر این ادعای خود بیاورد، و همان طور که قبلاً بیان داشتم این دلیل یا باید روایات متواتر، یا دلیل قطعی از قرآن، یا دلیل عقلی قطعی باشد؛ در حالی که آنها هیچ یک از این دلایل را در اختیار

ندارند.

آنچه را که به شما می‌گویم درک کنید و آویزه‌ی گوش خود نمایید: آنچه از این نادان‌ها خواسته شده عبارت است از دلیل قطعی بر این که چنین خصایصی، صفت همیشگی و ملازم حجت است نه این که آنها به طور موردی با حجتی از حجج الهی حادث شده باشد؛ فرق بین این دو بسیار است!

اینها انسان‌هایی نادان هستند که انصار باید نحوه‌ی تعامل و رفتار با آنها را بدانند و بشناسند.

وقتی آنها با این روایات به سراغ انصار می‌آیند، انصار نباید با تسامح و سهل‌انگاری با آنها رفتار کنند زیرا این روایات نه جزو ملاحم است و نه جزو روایات فقهی؛ بلکه این روایات، اعتقادی بوده و عقیده فقط با دلیل قطعی اثبات می‌گردد.

دشمن شما ابتدا باید طبق اسلوب و شیوه‌ی عقایدی خودش، دلیل بیاورد، و در ادامه، بحث بر سر این است که آیا این ویژگی‌ها به طور مستمر در خلیفه‌ی الهی وجود دارد یا خیر؟ خداوند شما را توفیق دهد! شما باید با پاسخ‌گویی به اشکالات مخالفین، شکاف‌های دیگر انصار را پر کنید و ترمیم نمایید. اکنون انصار باید در برابر اشکالاتی که فعلاً مطرح می‌شود، کاملاً قوی و مستحکم باشند، تا ما کارمان را از سر بگیریم.»

برخی افراد دلک‌پیشه، مایلند از هر روایت به هر صورت که باشد، اخذ عقاید کنند و بر این اساس معصوم را به صفاتی که پیشتر اشاره شد متصف گردانند. هدف آنها از این کار، تلاش برای رد دعوت مبارک یمانی است، آن هم پس از آن که دلایل آن گریبان‌گیرشان شده و راه فراری از آن ندارند. ایشان علیه السلام در این خصوص فرمود:

«روایتی هست که می‌گوید ائمه علیهم السلام در رحم‌ها حمل نمی‌شوند و از ران راست متولد می‌گردند. آیا اینها نیز به این روایت عقیده دارند؟ یا قضیه برای آنها مبتنی بر اساس هوی و هوس است؟ کدام یک از علمای عقایدی شیعه چنین اعتقادی دارد؟ آیا به نظر آنها، از هر روایتی می‌شود عقیده اخذ کرد؟!»

نه علمای شیعه چنین عقیده‌ای دارند و نه ما بر این عقیده هستیم. پس آنها این اعتقادات را از کجا آورده‌اند؟»

همچنین ایشان علیه السلام فرمود:

«آنها می‌گویند: از جمله ویژگی‌های معصوم این است که سایه ندارد، بر زمین نرم جای پایش نمی‌ماند ولی بر روی سنگ اثرش باقی می‌ماند؛ این صفات دائمی است و ما ایشان را با این صفات می‌شناسیم.

از آنها پرسید:

آیا فقط بدن معصوم سایه ندارد یا لباس‌هایش نیز بی‌سایه است، یعنی آیا هر وقت که وی لباس‌هایش را عوض کند، لباس‌های جدیدی که به تن می‌کند نیز بی‌سایه می‌شود؟! و آیا فقط قدم‌های معصوم بر شن بی‌اثر است و بر سنگ اثرگذار، یا این که پاپوش امام نیز بر شن اثری ندارد و بر سنگ اثرگذار است?!

و اگر آن‌طور که این افراد ادعا می‌کنند، اینها نشانه‌های همیشگی امام می‌باشند و معجزاتی گذرا نیست، پس آیا اثرگذاری قدم امام بر سنگ، آن دسته از خانه‌های مردم و اماکن عمومی مفروش با سنگ که امام بر آنها داخل می‌شود را نیز شامل می‌گردد یا خیر؟ و آیا هر گاه امام وارد خانه‌ای شود، زمین خانه را با نقش‌گذاری قدم‌هایش بر سنگ خراب می‌کند و اهل خانه به تعویض سنگ‌فرش خانه مجبور می‌شوند، و آیا امام این خسارتی که از تخریب خانه‌ی مردم به وسیله‌ی او پدید آمده است را جبران می‌کند یا خیر؟! نکند سطح سنگ‌فرش خانه‌های مردم، از این خصوصیت ویژه‌ای که امام به آن متصف است مستثنی است؟! یعنی در این حالت یک معجزه‌ی برعکس اتفاق می‌افتد به این صورت که امام یکی از ویژگی‌های همیشگی‌اش را تغییر می‌دهد و به این ترتیب در خانه‌های مردم، گام‌هایش بر سنگ تاثیری بر جای نمی‌گذارد!

حال اگر ظاهر روایات، با ظاهر صریح قرآن تعارض داشت چه کنیم؟ آیا جز این است که روایات یا باید مردود شمرده شود و یا تأویل گردد؟ آیا ائمه به عرضه‌ی حدیث به قرآن دستور نداده‌اند، و نیز ترک آنچه مخالف قرآن است؟! چرا که ائمه به آنچه معارض قرآن است تکلم نمی‌کنند.

بسیار خب، حجج و خلفا الهی انسان‌اند و طبق گفته‌ی قرآن در برخورداری از صفات جسمانی انسانی، همچون دیگران می‌باشند و خصوصیات ویژه و خارق‌العاده‌ای ندارند: «قُلْ إِمَّا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ» (بگو من فقط انسانی هستم همانند شما، به من وحی می‌شود هر آینه خدای شما خدایی است یکتا هر کس

دیدار پروردگار خویش را امید می‌بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد) (کهف: ۱۱۰).

آیا حجت، قبل از این که با عمل و اخلاص ارتقاء یابد، این ویژگی‌های معجزه‌آسا را به همراه داشته است یا خیر؟

اگر بگویند: خیر، رشته‌ی خود را پنبه کرده‌اند و قضیه فیصله می‌یابد و مشخص می‌شود که اینها معجزات موقتی بوده که گاهی اتفاق می‌افتاده و گاهی حادث نمی‌گشته است، و از نوع صفات جسمانی که همیشه و در همه جا همراه حجت باشد نیست.

و اگر بگویند: آری، قبل از آن که حجت در این دنیا امتحان شود و اخلاص او ثابت گردد و به مقامی که او را شایسته‌ی رسالت گرداند ارتقاء یابد پس از آن که در این عالم در حجاب تن جای بگیرد، قدم او همیشه بر سنگ نقش می‌گذارد و هرگز سایه‌ای نداشته باشد زیرا این صفات جسمانی ملازم با حجت است، در این صورت امتحان و آزمایش این انسان چه می‌شود و حال آن که او با نشانه‌ها و معجزاتی دائمی که همیشه همراهش است برتری و فضیلت یافته است؟!

حال آیا این عدالت است که به این حجت که از همان ابتدا معجزه دارد، همان اجر و ثوابی داده شود که به مؤمنی که با شهادت امتحان می‌شود و بر خلاف حجت، از ابتدا هیچ معجزه‌ای همراه او نیست، داده شود؟ بماند که حجت بر این مؤمن برتری نیز داده شده است! پس عدالت خدا کجا است؟ چه طور ممکن است بین مردمی که می‌خواهند وارد فضای امتحان شوند، عدالت برقرار باشد در حالی که یکی از آنها پاسخ سؤالات و حتی بیشتر از آنها را در دست دارد و دیگری فقط سؤالات را دارد و از پاسخ‌ها چیزی در دست او نیست و وی باید خودش تلاش کند و پاسخ‌ها را بیابد.

مصیبت اینجا است: آن که با داشتن پاسخ‌ها برتری یافته، بیشتر از آن بیچاره‌ای که ستم

دیده و پاسخ سؤالات به او داده نشده، اجر و پاداش می‌گیرد!

در حقیقت این عقاید آشکار کننده‌ی ذهن پوچ کسانی است که به آن‌ها باور دارند، و

حتی بیانگر بی‌ایمانی آنها نسبت به قرآن و عدالت خدای سبحان است.»

• حسد، مدعیان علم را کور ساخته است!

برخی از آنها اخیراً شروع به دم جنباندن کرده‌اند و در شبکه‌های ماهواره‌ای مزدور، درباره‌ی دعوت حق یمانی به سخن پراکنی روی آورده‌اند. این در حالی است که سال‌ها است صدای انصار حضرت مهدی (علیه السلام) بلند است و آنها را به برگزاری یک رشته مناظرات علمی و وزین دعوت کرده‌اند تا از این رهگذر، حقیقت بر مردم آشکار شود. این دعوت همچنین پابرجا و برقرار است ولی آنها طبق معمول هر بار این دعوت را با دلایل غیرموجهی رد می‌کنند؛ همان طور که دعوت مبارک را بدون دلیل و مدرک دروغ می‌شمارند؛ و همان طور که بدون هیچ دلیلی، تقلید از غیرمعصوم را واجب جا زده و آن را به صورت یک عقیده برای مردم درآورده‌اند.

سید احمد الحسن (علیه السلام) در مورد اینها و شگرد و اسلوب‌شان با ما سخن می‌گوید:

«آنها همان گونه‌اند که شاعر گفته:

«سای شب‌اند شیرهای ست و سرگردان کبرای است که از پیش روم می‌خندد»

آنها از مناظره با انصار می‌ترسند، چرا که مفتضح می‌شوند، لذا راهکاری نمی‌یابند جز پنهان کردن انصار در زندان‌ها، و استفاده از شیوه‌هایی که اسلاف‌شان در مواجهه با پیامبران و اوصیاء و انصار آنها به کار بستند، سپس به سراغ مردم می‌روند و آنها را به گمراهی می‌کشانند.

و لیکن اگر آنها اندیشه به خرج می‌دادند، می‌دانستند که نتیجه‌ی این کار آنها زیان‌کاری در دنیا و آخرت است؛ همان طور که برای اسلاف‌شان که با همین شیوه و روش، به نبرد با پیامبران و اوصیاء برخاستند چنین چیزی حاصل گشت.

آنها بر همین منوال خواهند بود و در همین مسیر به حرکت خود ادامه خواهند داد. آنها از برگزاری مناظرات مرتب و سازمان یافته با انصار ناتوانند زیرا در آن صورت رسوایی و آشکار شدن جهلشان در مقابل چشم دیگران قطعی خواهد بود؛ و برای گمراه ساختن مردم، به دم جنباندن در تاریکی شب ادامه می‌دهند.

اگر به ایشان بگویم: بیایید یک رشته مناظره‌ی سازمان یافته و پی در پی با هم داشته باشیم که با بحث پیرامون عقیده به مهدیین آغاز شود و در جلسه‌ی دوم، شیوه و اسلوب شناخت حجت را به بحث بنشینیم و جلسه‌ی سوم نیز به تطبیق این شیوه بر مصداق کنونی آن احمد الحسن پرداخته شود، آنها از شما قبول نمی‌کنند زیرا می‌دانند شکست و رسوایی آنها حتمی است؛ یا این که به آنچه شما ایمان آورده‌اید آنها نیز ایمان می‌آورند.

لذا هنگامی که با آنها به مناقشه می‌پردازید، دائماً تقلا می‌کنند یک موضوع فرعی، دور از موضوع و جدلی را به بحث بگذارند و به این سان از مباحثه علمی ساخت یافته دوری کنند.

سبحان الله، حسد آنها را کور ساخته است!

چند سال پیش یکی از آنها را در یکی از شبکه‌ها دیدم که داشت با مجری برنامه صحبت می‌کرد. هر دوی اینها مخالف و دشمن دعوت بودند و با آن سر ستیز داشتند. مجری صفحات یکی از کتاب‌هایم را کپی کرده بود و بخش‌هایی از آن را می‌خواند، سپس به طرف دیگر گفت: به نظر می‌رسد این فرد عالم یا فقیه است (عبارتی به این مضمون را به کار برد) و منظورش این بود که این فرد، از مقداری علم و دانش برخوردار است که قصد دارد با آن مردم را به گمراهی بکشانند.

ولی رفیق شیخش به دلیل آن که حسد شدیداً وی را کور ساخته بود، حتی این را هم منکر شد، به گونه‌ای که به مجری پرخاش کرد و به او گفت: «نه نه نه...». و چند بار این کلمه را تکرار کرد. «هیچ بهره‌ای از علم ندارد. چیزی بلد نیست. هیچ چیز نمی‌فهمد. یک فرد عامی و بی‌سواد است که حتی از ساده‌ترین چیزها هم بی‌خبر است» تقریباً چنین عباراتی به کار برد.»

• برخی گمان می‌کنند که وی علم منطقی نمی‌داند!

برخی افراد (وابسته به شیوخ) حرف‌های بیهوده می‌زنند و می‌گویند احمد الحسن علم منطقی نمی‌داند. این در حالی است که حوزه‌ی علمیه آنها، حتی از بین کسانی که آموزش ابتدایی را سپری نکرده باشند نیز طلبه می‌پذیرد. آموزش در این حوزه‌ها همان طور که مشخص است دارای مراحل مختلفی می‌باشد. منطقی در ابتدای آموزش حوزوی و دقیقاً در

سال اول، آموزش داده می‌شود و این به آن معنا است که حتی کسی که آموزش ابتدایی را طی نکرده باشد، می‌تواند منطق را بفهمد و درک کند، چه برسد به دیگران. به هر حال، در پاسخ به این دروغ از احمد الحسن علیه السلام شنیدم که فرمود:

«بسیار خوب، احمد الحسن فارغ التحصیل رشته‌ی مهندسی عمران است. آیا ممکن است شخص عاقلی پیدا شود و باور کند که یک مهندس عمران نمی‌تواند منطق بفهمد و حال آن که فارغ التحصیل دوره‌ی ابتدایی هم قادر به درک منطق است؟! آیا اینها ذره‌ای عقل دارند؟ حتی بلد نیستند چگونه دروغ بگویند؟ حداقل دروغ‌شان را طوری سر هم کنند که قدری عاقلانه باشد!».

• سؤالاتی که ایشان برای بحث و مناقشه مطرح کرده است ولی طبق معمول کسی پاسخ گو نیست!

مگر اینها عالم نیستند؟ و به پیروان خود نمی‌گویند: احمد الحسن فردی جاهل و بی‌سواد است و حتی ساده‌ترین چیزها را هم نمی‌داند؟

بسیار خوب، حال به پرسش‌های او پاسخ بدهید. من نمی‌گویم بر کتاب‌های او که نزدیک به پنجاه جلد در حوزه‌های مختلف معرفت دینی است، ردیه بنویسید! تمام این کتاب‌ها در سایت رسمی دعوت ایشان منتشر شده و می‌توانید آنها را رایگان دانلود و مطالعه نمایید.

دعوت ایشان را مطرح می‌کنم تا به سؤالاتی که ماه‌ها است ایشان در صفحه‌ی رسمی‌اش در فیس‌بوک عرضه نموده، پاسخ دهید؛ پس چرا از مقابل کسی که ساده‌ترین چیزها را هم نمی‌داند، فرار می‌کنید یا به سکوت بسنده می‌نمایید؟!

متذکر می‌شوم این سؤالاتی که الان آنها را می‌خوانیم، مربوط به موضوعاتی است که با شبهات ملحدین و ابطال آنها و نیز اثبات وجود خدا ارتباط تنگاتنگی دارد و این موضوعی است به غایت مهم، همان‌طور که مشخص است. این متن دعوت ایشان علیه السلام خطاب به آنها است:

«من درصدم مطرح کردن موضوعات علمی مربوط به آفرینش و اثبات وجود یا عدم وجود خدا می‌باشم.

این مباحث علمی، بسیار مهم می‌باشد و آنچه من در میدان علمی می‌بینم عبارت است از

پیروزی علمی الحاد (بی‌خدایی) آن هم با برتری بسیار بالا بر کسانی که مدعی نمایندگی ادیان هستند؛ کسانی که عالم نام نهاده شده‌اند چه مسلمان شیعه باشند، چه سنی، چه وهابی و چه مسیحی یا یهودی؛ در حالی به مناقشات علمی پاسخ می‌دهند که چیزی از آنها سر در نمی‌آورند و نمی‌دانند دانشمندان زیست‌شناسی تکاملی و دیگران چه گفته‌اند و چه مطرح کرده‌اند. آنها همچون کسانی هستند که به قول معروف بد شنیدند و بد پاسخ دادند. به همین دلیل کتابی به نگارش در آورده‌ام که اکنون تقریباً کامل شده و در آن مهم‌ترین نظریات علمی که به لحاظ آزمایشگاهی، ریاضی و نظری به اثبات رسیده است را به بحث و بررسی گذاشته‌ام. به خواست خدا در آینده در صورت وجود افرادی که بعد معرفتی کتابی که نگاشته‌ام را درک نمایند، کتاب را منتشر خواهم نمود؛ زیرا درک آن به ناچار نیازمند به اطلاعاتی در زمینه‌های زمین‌شناسی تاریخی (تاریخ زمین)، تاریخ باستان، باستان‌شناسی (علم تاریخ)، علم زیست‌شناسی تکاملی، فیزیک نظری، کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی، مهندسی ژنتیک، پزشکی، فلسفه و نظایر آن می‌باشد.

سوالات مورد بحث:

نظر علمای شیعه، سنی، وهابی و مسیحی در خصوص دو نظریه‌ی پیدایش و ارتقاء یا همان طور که بین عامه‌ی مردم شایع است نظریه‌ی تکامل یا نظریه‌ی داروین چیست؟ پاسخ علمی کسانی که این نظریه را رد می‌کنند چیست؟ از دید کسانی که نظریه‌ی تکامل را قبول دارند، راه اثبات وجود خدا در چهارچوب زندگی زمینی کدام است؟ عقیده‌ی آنها نسبت به نظریه‌ی ژن خودخواه چیست؟

آنها در مورد نظریه‌ی پوسته‌ها یا نظریه‌ی ام^۱ و نیز وجود بیش از چهار بعد در این هستی و این که تا کنون یازده بعد شناسایی شده چه دیدگاهی دارند؟

آنها در خصوص آنچه پروفیسور استیون هاوکینگ اخیراً در باب اصل کیهان و پیدایش آن مطرح کرده و گفته نظریه‌ی ام و نظریه‌ی فیزیک کوانتوم برای تفسیر «پیدایش هستی از عدم» کفایت می‌کند چه ایده‌ای دارند؟

آنها در خصوص سخن فیزیکدان‌ها مبنی بر این که مجموع انرژی مثبت و منفی در جهان مادی برابر با صفر است، چه نظری دارند؟

حضرت آدم علیه السلام چه هنگام بر این زمین زندگی می کرده است؟ من تاریخ دقیقی از آنها نمی خواهم بلکه به طور اجمال مثلاً بگویند دهها هزار یا صدها هزار یا میلیون ها سال پیش. طوفان نوح در کجا حادث شده است؟ طوفان نوح چه هنگام رخ داد؟ تاریخ دقیقی از آنها نمی خواهم بلکه به طور اجمال مثلاً بگویند دهها هزار یا صدها هزار یا میلیون ها سال پیش. این طوفان به چه صورتی روی داده و چگونه همان طور که در قرآن ذکر شده، امواج آن کوه آسا بوده است؟

آیا طوفان همه ی زمین را دربرگرفت؟ آیا با طوفان نوح همه ی موجودات زنده ی روی زمین از بین رفتند؟

اگر جواب آنها این است که طوفان همه جای زمین را درنوردید و تمام موجودات زنده یا لاقط حیوانات روی زمین را به کام مرگ کشاند، توجیه آنها برای وجود حیواناتی در جزیره های جدا افتاده مانند کیسه داران استرالیا و حیوان فوسا (fossa) در ماداگاسکار و بسیاری موارد مشابه دیگر چیست؟

این پرسش های علمی، با اثبات یا انکار وجود خدا مربوط می باشد و لذا کسانی که ادعای نمایندگی ادیان را دارند باید به همه ی آنها پاسخ بدهند؛ آن هم پاسخی سازهایی سازگار با علم نوین و نه پاسخی هایی روایی یا متون دینی ظنی الصدور یا ظنی الدالات که با امور علمی کاملاً ثابت شده مانند واقعیت های تاریخ زمین شناسی و آنچه در لایه های زمین قرار دارد، سر ناسازگاری داشته باشد. اما متون دینی، یا صحیح نیستند و یا باید تأویل شوند زیرا با حقایق علمی ثابت شده ناسازگار می باشند.

لذا بر فقهای ادیان است که به پرسش های فوق الذکر پاسخ های علمی ارائه نمایند. البته من بر این باورم که آنها قادر به ارائه ی هیچ پاسخ علمی ارزشمندی نیستند؛ بلکه هر آنچه که من به آن برخورد کردم، عبارت بود از درک نادرست از موضوعات علمی، و پاسخ آنها نیز از همین درک و فهم غلط ناشی می شود؛ یعنی مثلاً آنها فرض می گیرند که تئوری تکامل قائل به فلان مورد است و سپس خودشان به این قول پاسخ می دهند و پیش خود چنین در نظر می گیرند که به نظریه ی تکامل پاسخ داده اند، در حالی که آنها در واقع به دید غلطی که نسبت به تئوری تکامل دارند پاسخ داده اند، و نه به آنچه که واقعاً نظریه ی تکامل از آن سخن می گوید.

به نظر من این برهه که ما در آن زندگی می‌کنیم و آنچه در این زمینه‌های علمی مطرح می‌شود بسیار بیشتر از این کسانی که ادعای عالم دینی بودن را دارند، با دین و وجود خدای سبحان ارتباط مستقیم دارد.

نوشته‌ها و گفته‌های فقهای شیعه، سنی و مسیحی که من بر آنها وقوف یافته‌ام، در واقع نوشته‌ها و گفته‌هایی بی‌مایه است که فقط به درد بازار گرمی خودشان می‌خورد و فقط به کار فریفتن برخی پیروان خرفت و تخدیر شده‌ی آنها که به جهل راضی‌اند می‌آید، نه بیشتر و ردیه‌های آنان نمی‌تواند شخصی که به طور جدی از علومی چون زیست‌شناسی تکاملی، علم ژنتیک و فیزیک سررشته دارد را قانع نماید بلکه این فرد آنها را افرادی ساده، جاهل و دروغ‌گو درمی‌یابد و نه چیز دیگر.

به خواست خدا، در این کتاب بخشی از گفته‌ها و نوشته‌های آنها را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهم تا خودتان سطح علمی آنها را دریابید و خودتان خواهید فهمید که چرا آنها در مواجهه با احمد الحسن فاقد اسلوب علمی هستند و لذا به دروغ و افترا متوسل می‌شوند و یا با کمک نیروهای نظامی هوادار خود برای یورش به مکتب احمد الحسن در نجف یا حمله به خانه‌ی وی با استفاده از انبوه نیروهای مسلح روی می‌آورند. اکنون دلیل این اقدامات به روشنی برای شما آشکار می‌شود به این ترتیب که وجود آشکار احمد الحسن در بین مردم، تست رسوایی آنها را پایین خواهد انداخت و جهل و نادانی‌شان را بر ملا خواهد ساخت. ان شاء الله در این کتاب، بی‌مایگی علمی و فکری آنها را به شما نشان خواهم داد.

از طالبان علم این درخواست را دارم که همگام با من، اندکی به خودشان زحمت بدهند و به آموختن و مطالعه بپردازند. به خدا سوگند برای ما دردآور است که ببینیم مردم در دام افراد حيله‌گری می‌افتند که با سوء استفاده از جهل مردم نسبت به مسائل خاص علمی یا دینی، آنها را از حق دور می‌سازند؛ همان طور که امروزه در عمل می‌بینیم فقهای گمراه با دروغ و جوب تقلید از غیرمعصوم، آنها را فریب داده‌اند.

اگر کسی نظر و ایده‌ی خاصی بر پایه‌ی آراء آنها دارد، آن را عرضه نماید؛ به خواست خدا بر نوشته‌های او اطلاع می‌یابم و با مکتوباتم با او تعامل می‌ورزم.

در کتاب «وهم الحاد» که ان شاء الله به زودی آن را منتشر می‌کنم، من به سهم خودم به این پرسش‌ها و بسیاری سؤالات دیگر پاسخ داده‌ام. این کتاب همچنین حاوی مطالبی

است که شاید بتوان آن را مناظره‌ی علمی با پروفیسور ریچارد داوکینز که یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان زیست‌شناسی تکاملی در عصر حاضر به شمار می‌رود، و همچنین با پروفیسور استیون هاوکینگ، یکی از برجسته‌ترین دانشمندان فیزیک نظری و ریاضیات کاربردی، متخصص در حوزه‌ی کیهان‌شناسی و صاحب نظریه‌ی ثابت شده‌ی پرتوزایی سیاه چاله‌ها، به شمار آورد.

منتظر پاسخ مراجع به این پرسش‌ها و مسایل می‌باشم تا مناظره بین من و ایشان آغاز شود اگر آنها رديه‌ای در زمینه‌ها و موضوعاتی که بیشتر علیه آنها مطرح نموده بودم، داشته باشند. همچنین به آنها پیشنهاد می‌کنم که برای فهم این موضوعات و اصطلاحات، از اساتید دانشگاه‌ها کمک بگیرند تا مرا در مناظره خسته نکنند».

پاسخ‌های شما کجا است؟ لااقل دفاع شما از دین خدا در برابر شبهات ملحدین کجا است؟

تا کی داستان دنباله‌دار فریفتن مردم بیچاره باید ادامه پیدا کند!!

اکنون سید احمد الحسن (علیه السلام) پرسش جدیدی را برای شما مطرح می‌کند، شاید که پرده‌های سکوت را بدرد و یکی از شما برای پاسخ دادن تکانی به خود دهد. ایشان می‌فرماید:

«من سؤالی از آنها دارم و البته گمان نمی‌کنم بتوانند آن را پاسخ بدهند؛ که آن، اولین سؤالی است که شاید به ذهن انسانی که از او ایمان به خدا را طلب می‌کني، متبادر شود: خدا خلق را در کجا به وجود آورده است؟

ده‌ها سال زمان بگیرند و دست به دست هم بدهند و پاسخ این سؤال را برای ما بیاورند. همه‌ی جواب‌های آنها از دو حالت خارج نیست: یا به وادی تعدد لاهوت مطلق فرو می‌غلطند مانند وهابیت، و یا از تبیین و توضیح پاسخ درمی‌مانند.

واقعیت آن است که من تا کنون ندیده‌ام کسی از آنها به این سؤال پاسخ بدهد یا اصلاً به سراغ آن رفته باشد، به غیر از وهابی‌ها که می‌گویند: خداوند خلق را در خارج از ذات آفریده. قطعاً این به معنای تعدد قُدما است زیرا این خارج، یا حادث است یا قدیم. اگر قدیم باشد تعدد لاهوت پیش می‌آید و اگر این خارج حادث باشد، پس کجا خلق شده است؟ این دیدگاه به تسلسل می‌انجامد تا در نهایت به تعدد لاهوت مطلق خاتمه یابد.

دومین پاسخ احتمالی این است: خداوند خلق را در ذات آفریده و این یعنی ذات محلی برای حوادث شده و این یعنی حادث بودن ذات و نقض لاهوت مطلق. اما شکل سوم: خداوند خلق را نه در ذات آفریده و نه در خارج از آن؛ که البته چنین سخنی، پاسخ محسوب نمی‌شود.

طبق شناختی که من دارم، آنها از روبه‌رو شدن با این مسئله فرار می‌کنند. آری از برخی وهابی‌ها پاسخی یافتیم مبنی بر این که خلق در خارج از ذات است. البته همان طور که مشخص است دین وهابیت کاملاً واژگونه است و تعدد لاهوت برای آنها اهمیتی ندارد. من صدها سؤال از این دست دارم که آنها از پاسخ دادن به آنها عاجزند.

برخی از آنها می‌گویند: می‌خواهیم با احمد الحسن مناظره کنیم. بعد از این که خونش را مباح کردند و دولت را بر کشتن او تشویق و ترغیب نمودند، حال در مورد چه چیزی می‌خواهند مناظره کنند؟! این در حالی است که کتاب‌ها در دسترس‌شان است و آنها از پاسخ‌گویی به آن ناتوانند. به آنچه در کتاب‌هایم آمده پاسخ بدهند و اگر ببینم آنچه نوشته‌اند ارزش پاسخ‌گویی دارد، خودم پاسخشان را می‌دهم. برخی نادان‌های آنها در شبکه‌های ماهواره‌ای لب به سخن گشوده و اشکالات بی‌مایه‌ای که علیه دعوت دارند را برملا ساخته‌اند. انصار نیز با نوارهای ویدیویی و مقالاتی که در یوتیوب، فیس‌بوک و دیگر ابزار انتشار مطلب و برقراری ارتباط اینترنتی منتشر نموده‌اند، پاسخ آنها را داده‌اند. اکنون سطح نازل آنها مشخص شده و معلوم گشته که اشکالات بی‌مایه‌ی آنها فاقد ارزش است و نیز آشکار گشته که آنها نسبت به ساده‌ترین امور علمی نیز جاهل‌اند؛ حال این جاهلان با چه چیزی می‌خواهند با احمد الحسن مناظره کنند؟! آن‌ها آنچه در چنته داشته‌اند را در شبکه‌های ماهواره‌ای مطرح کرده‌اند و انصار به آنها پاسخ داده‌اند و چهل و بی‌مایگی ایشان را هویدا ساخته‌اند.

یعنی اگر به عنوان مثال از آنها بپرسی: طوفان نوح کجا رخ داد و جفت حیواناتی که او با خود حمل کرد چه بودند؟ آیا قادرند پاسخی علمی و باارزش بدهند که با واقعیت کنونی سازگاری داشته باشد و خود را مضحکه‌ی دانشمندان زیست‌شناسی و زمین‌شناسان ننمایند؟! اینها اغلب جاهل‌اند».

اکنون آیا کسانی که خود را عالم می‌نامند، به جای این که مردم را به رد دعوت یمانی

آل محمد همان کسی که آل محمد علیهم السلام در مورد او گفته‌اند وی تنها کسی است که هرگاه درباره‌ی چیزهای مهم و بزرگ از او سؤال شود می‌تواند جواب دهد، فرا بخوانند، آیا نباید به این سوالات پاسخ گویند؟!

• نیاکانشان پدرم امام حسین علیه السلام را کشتند، آیا قضیه خاتمه یافت؟

در مملکتی که مسئولانش مدعی‌اند در آن آزادی بیان وجود دارد و همه‌ی افراد از جمله اقلیت‌های دینی، با آسودگی خاطر در آن زندگی می‌کنند، یکی از انصار که فردی سالمند و بیمار بود دستگیر شد. از نظر زندانبان‌ها جرم او این بود که به دعوت مبارک یمانی ایمان آورده بود!!

این مطلب بر سید احمد الحسن علیه السلام گران آمد، به طوری که از ایشان شنیدم که در مورد آن فرد و زندان‌بانانش فرمود:

«آنچه آنها انجام می‌دهند ستمی بزرگ است و به خاطر آن همه چیز را از دست خواهند

داد.»

به هر حال، سید احمد الحسن علیه السلام چند تن از برادران را به پیگیری موضوع گماشت تا برای آزادی او کوشش کنند و از طریق برقراری ارتباط با برخی افراد منصف، او را از زندان برهانند؛ چرا که وی از روی ستم و دشمنی دستگیر شده و هیچ گناهی از او سر نزده بود. ولی تلاش افراد پیگیر، با استهزا و مسخره و خنده از جانب روبه‌رو شد. البته رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است^۱ و خداوند سبحان به فضل و رحمتش او را از زندان رها کند.

الحمد لله این قضیه خاتمه یافت ولی هنوز که هنوز است ذهن من، برخی از جملات ایشان علیه السلام را در خود نگاه داشته است؛ جملاتی که روزگار آنها را خواهد نگاشت و وقتی از آزار و اذیت او و انصارش سخن بگویند، ننگ سیرت دشمنان را آشکار خواهد کرد:

«چه بسا ما زیاد صبر می‌کنیم، بسیار زیاد! ولی فرجام دشمنی هر کس با ما، چه بسا

بدترین چیزها برای او باشد چه در دنیا و چه در آخرت!

نیاکانشان پدرم امام حسین علیه السلام را در بیابان کشتند. آیا قضیه فیصله یافت یا این که

خداوند در دنیا و آخرت خوار و ذلیل‌شان فرمود؟!

به خدا سوگند اگر احمد الحسن را یکه و تنها در بیابان بکشند و جنازه‌اش را مخفی سازند، اگر او از سوی خدا باشد، عاقبت کارشان خواری در دنیا و آخرت خواهد بود ولو پس از گذشت مدت زمانی چند. چه قدر اینها جاهل‌اند!! آیا آنها تا این حد کورند؟!

پس از کارهایی که در محرم سال ۱۴۲۹^۱ انجام دادند، اعم از کشتن و مثله کردن و سوزاندن اجساد و به زندان افکندن و ترسانیدن هر کس که دستشان به او رسید، پس از انجام همه‌ی این کارها، نتوانستند دعوت حق را محو و نابود سازند. آنها از امکانات و لشکریان و رسانه‌های چند کشور برای نابود ساختن دعوت حق و یکسره کردن کار احمد الحسن و ده‌ها تن از همراهان او بهره جستند ولی نتیجه آن شد که نه تنها به کام خود نرسیدند بلکه رسوا و بی‌آبرو شدند. آیا برای آنها این یک نشانه و دلیل نیست؟ اگر تعقل کنند و اندیشه به خرج دهند!

• **شد آنچه وعده داده شده بود، آیا عقیده‌ی تقلید از غیر معصوم سودی**

به حالشان داشت؟

اوضاع مکانی که درباره‌ی آن با شما صحبت کردم و همان که سید احمد الحسن علیه السلام فرمود: «آنها به دلیل رفتارهایی که با انصار دارند، همه چیز خود را می‌بازند» آرام بود ولی ناگهان انفجاری حاصل شد و هنگامه و هیاهویی در همه‌ی سطوح به راه افتاد که اغراق آمیز نیست اگر بگوییم: آنها تا زمان نوشتن این سطور، در رنج و عذابند.

سخنان ایشان علیه السلام دوباره در گوشم طنین‌انداز شد که فرمود:

«الآن آن قدر به دعوت مهدویت بخندند تا به قفا بیافتند، همان طور که سخنگویشان

چنین گفته است. آیا وی نگفته: برخی از دعوت‌های مهدویت مضحک و خنده‌دار است؟ در حالی که او دعوت حق را قصد کرده است! بسیار خب، آن قدر بخندد تا به پشت بیافتد؛ و چنگ بزنند به سخنان پوچ و مهملی که خود به آن اعتقاد دارند و مردم فریب خورده را نیز مجبور می‌کنند که به آن معتقد باشند، که عبارت است از عقیده‌ی وجوب تقلید از غیر معصوم؛

در حالی که آنها هیچ آیه و روایت قطعی الصدور و قطعی الدلالتی که بر عقیده‌ی آنها مهر تایید بزند در دست ندارند و همچنین از هر دلیل عقلی نیز بی‌بهره‌اند مگر دروغ‌پردازی و مغلطه‌ی رجوع جاهل به عالم؛ و حال آن که حتی این قاعده‌ی عقلی بر خودشان منطبق نیست چرا که گفته‌های آنها صرفاً بر اساس ظنیات است و بر چه اساسی در دین الهی رجوع به ظن و گمان واجب شده است؟!!

همه‌ی اینها با این فرض است که آنها ظن و گمانی در اختیار داشته باشند ولی آنچه در چنته دارند در اغلب موارد از نادانی و وهم و پندار فراتر نمی‌رود، مانند احکام تلقیح مصنوعی، نماز خواندن در قطب و غیره.

با همه‌ی اینها، به دعوت حق می‌خندند. به خدا سوگند من نمی‌دانم آنها که حال و روزشان چنین است، به چه چیزی می‌خندند؟! آیا در دستان‌شان چیزی باقی گذارده‌ایم که آن را بی‌ارزش نکرده باشیم؟! و آیا در دستان ما چیزی بوده که توانسته باشند آن را بی‌ارزشی کنند؟! شاید خنده‌ی آنها از آن جهت است که توانسته‌اند همچنان افراد بیچاره‌ای که از آنها پیروی می‌کنند را فریب دهند.

به هر تقدیر، امروز بسیار بخندند که فردا گریه‌هایشان طولانی خواهد بود؛ چه بسا اگر این حال ننگین آنها ادامه یابد، گریه‌شان پایانی نخواهد داشت.»

به مناسبت به میان آمدن عقیده‌ی تقلید از غیرمعصوم، ایشان (علیهم‌السلام) درباره‌ی برخی از اشخاصی که این عقیده را بر منبرها و شبکه‌های ماهواره‌ای تبلیغ و ترویج می‌کنند فرمود:

«الآن ماجرای این و دار و دسته‌اش، واقعاً شگفت‌آور است. نه از خدا می‌ترسند و نه از حساب‌کشی الهی. برایشان آشکار شد که عقیده‌ی وجوب تقلید از غیرمعصوم بدعت است و هیچ دلیل عقلی و نقلی بر آن وجود ندارد، حال چگونه مردم را به این عقیده دعوت می‌کنند؟! آنها همان کاری را می‌کنند که قریش در ابتدای امر کردند «**اخذتهم العزة بالاثم**» (در **گناه کاری دچار خودخواهی شده‌اند**).

و اما مردم، متأسفانه آنها حتی بین استنباط حکم فقهی و عقیده‌ی وجوب تقلید از غیرمعصوم که مراجع‌شان مدعی هستند، تمایز قایل نیستند.»

ایشان (علیهم‌السلام) همچنین درباره‌ی مغالطه‌ی «رجوع جاهل به عالم» که دست‌آویز خود قرار می‌دهند و گمان می‌کنند دلیلی کافی برای وجوب رجوع مردم به آنها است، فرمود:

«یک دلیل عقلی دارند که عبارت است از: مراجعه‌ی جاهل به عالم؛ و برای آن مثال مراجعه‌ی بیمار به پزشک را بیان می‌کنند، و این را دلیلی بر وجوب تقلید از آنها به شمار می‌آورند. این لغو و باطل است زیرا در اینجا سخن از دین و عاقبت ابدی انسان است؛ این مساله باعث می‌شود که عالمی که در امور دین به او رجوع می‌شود هیچ خطایی نداشته باشد حتی یک درصد؛ زیرا خطای او به معنی هلاکت ابدی کسی است که از او پیروی می‌نماید. پزشک عادی، غیر معصوم است و ممکن است در تشخیص بیماری دچار اشتباه شود و چه بسا در روند درمان هم خطا کند و به همین دلیل است که حتی در ساده‌ترین عمل‌های جراحی، امکان مرگ یا عدم موفقیت وجود دارد. ولی در مورد دین و عاقبت ابدی انسان، احتمال وقوع چنین رویدادی غیر قابل قبول است زیرا هلاکت همیشگی فرد را به دنبال خواهد داشت.

البته باید در نظر داشت که از نظر علمی، این قاعده فاقد اشکال است ولی عالم در آن **فقط معصوم** است و لا غیر و در نتیجه این قاعده دلیلی است بر انحصار تقلید از معصوم و حجت؛ اما اینها ظن و گمان را در پیش گرفته‌اند. در مسائل غیر دینی، رجوع به کسی که از روی ظن و گمان عمل می‌کند واجب نیست، حال چگونه است که در امور دینی رجوع به چنین فردی را واجب شمرده‌اند؟!»

• دلیل آنها بر نیابت عامه!

در تکمیل بحث قبلی، اگر کسی به سخنان برخی از آنها در مورد نیابت عامه که گمان شده از سوی حضرت مهدی علیه السلام صادر شده است مراجعه کند، بی‌شرمی آنها را که به صورت کاملاً مفتضحانه‌ای جلوه‌گر شده عیان می‌بیند. اینجا سؤالی که مطرح می‌شود این است: دلیل بر نیابت عامه از امام چیست؟

ایشان علیه السلام در این خصوص فرمود:

«یعنی به نظر من، دلیل آنها همان مثل عراقی است که می‌گوید «ما کردیم و شد!»، یعنی همین طور بدون دلیل، این کار را انجام داده‌اند و چنین ادعایی مطرح نموده‌اند و گرنه دلیل آنها چیست؟»

آیا طبق قواعد خودشان، این یک موضوع مهم اعتقادی نیست و به دلیل قطعی احتیاج ندارد؟! پس چرا حتی بدون اندک دلیلی، در چنین وادی سهمناکی قدم گذاشته‌اند، و حال آن که حتی یک روایت مستند که متن آن بر این موضوع دلالت کند یافت نشده است! اینها واقعاً چه جراتی بر خدا دارند!».

از ایشان درباره‌ی توقیع حضرت مهدی (علیه السلام) که حضرت در آن، شیعان را به راویان حدیث ارجاع داده است، پرسیدم. ایشان (علیه السلام) فرمود:

«توقیع در زمان نیابت خاصه و مربوط به آن است و با نیابت عامه که آنها از آن دم می‌زنند چه ارتباطی دارد؟!»

متأسفانه مردم بیچاره، فریب خورده‌اند و آنچه بر شیعیان آل محمد (علیهم السلام) رخ می‌دهد را این گروه فریبکار انجام داده‌اند؛ گروهی که بین آنها و اصحاب سقیفه هیچ تفاوتی وجود ندارد.».

• رؤیاهای دروغین می‌سازند، با چه هدفی؟!

رؤیاهای کلمات خدایند. این مفهوم در روایات بسیاری وارد شده است. لکن برخی افراد به حدی جرأت و جسارت پیدا کرده‌اند که با هدف رد دعوت حق، به دروغ‌گویی و رؤیابافی روی آورده‌اند و قصد و غرضشان نیز دور نگاه داشتن مردم از ایمان به دعوت حق و مشوش ساختن امور بر آنان است. من خودم این مطلب را بارها شاهد بوده‌ام. هدف آنها از دست زدن به این تلاش نافرجام و زبونانه چیست؟

سید احمد الحسن (علیه السلام) در خصوص بیان هدف این کار لشکریان ابلیس (لعنت الله) می‌فرماید:

«تلاشی ناامیدانه:

«بَلْ قَالُوا أَضْعَافٌ أُحْلَمَ بِلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ» (گفتند: نه، خواب‌های پریشان است، یا دروغی است که می‌بندد یا شاعری است، پس برای ما از آن گونه که به پیامبران پیشین داده شده بود، معجزه‌ای بیاورد) (انبیاء: ۵). کسانی که به ملکوت آسمان‌ها کفر می‌ورزند، این گفته را تکرار می‌کنند و در همه‌ی زمان‌ها، فرستادگان الهی را تکذیب می‌نمایند. آنها با هر رسالتی این کار را تکرار می‌کنند. از جمله تلاش‌های نومیدانه‌ی آنها برای اثبات این که خواب‌های مؤمنین صرفاً خواب‌هایی پریشان است، دروغ بستن به خدا و خواب‌سازی

می‌باشد: «وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ» (و از آیات او سرپیچی می‌کردید) (انعام: ۹۳). این کار نزد خدا بسی عظیم است ولی برای این نگونساران کاری سبک و آسان است. آنها در کمال خونسردی و به سادگی، در تلاشی مذبحانه برای عیب‌جویی نسبت به شهادت خدا در برابر مؤمنین، خواب‌های دروغینی ضد خلیفه‌ی الهی در زمان‌شان گرد می‌آورند، و همزمان می‌گویند ما به رؤیا اعتقادی نداریم و آن را به عنوان دلیلی برای تشخیص و شناسایی خلیفه‌ی خدا در زمینش قبول نداریم. همین موضوع، دروغ‌پردازی آنها را برملا می‌سازد و تلاش آنها برای فرار از ملزم شدن آنها به هزاران رؤیایی که مردم دیده‌اند و برای تشخیص خلیفه‌ی الهی واضح و آشکار می‌باشند را هویدا می‌سازد؛ مردمی که از دروغ‌پردازی‌های آنها احتراز کردند و رؤیاهای‌شان موافق نص خلیفه‌ی قبلی خدا بود.

همچنین آنها وقتی دروغ می‌گویند و خواب‌هایی را به هم می‌بافند، توجه ندارند که پس از حضرت آدم (علیه السلام) شناسایی این موضوع کار بسیار آسانی شده است زیرا نصی از خلیفه قبلی وجود دارد که نص الهی است. نص خدا بر خلیفه‌ی خودش از طریق رؤیا، کاملاً بر او منطبق است و در این بین ناسازگاری و اختلافی وجود ندارد. لذا هر کس رؤیای دروغین و باطلی به هم ببافد که با نص خلیفه‌ی سابق متفاوت باشد، روشن می‌شود که وی بر خدا دروغ بسته است.

به طور کلی اینها می‌خواهند با دروغ به نتیجه برسند، لذا با این سخن که: رؤیاهای (دروغین) آنها، رؤیاهای (صادقه) مؤمنین را نقض و باطل می‌کند لذا حجیت خواب مؤمنین منتفی است، در پی خدشه‌دار کردن رؤیا هستند. در واقع آنها می‌کوشند یا می‌خواهند با افترا بستن بر ملکوت آسمان‌ها، بر ملکوت آسمان‌ها خرده بگیرند؛ یعنی با شیوه‌ای که در کمال پلیدی و شیطنت است می‌خواهند بگویند: اخباری که از ملکوت آسمان‌ها آمده ضد و نقیض و لذا بی‌ارزش است. این به آن معنا است که آنها اساساً به باطل بودن رؤیا عقیده دارند و می‌گویند رؤیا نه ارزشی دارد و نه حجیتی. کسی که معتقد است رؤیا از ملکوت آسمان‌ها آمده و کلام خدا است، به طور قطع و یقین می‌داند که رؤیاهای همگی در یک مسیر قرار دارند و جملگی به یک حقیقت واحد اشاره می‌نمایند، زیرا اینها کلمات خدا هستند و لذا واقعاً هیچ تضارب و تضادی بین آنها جاری و ساری نیست.

آری، بین رؤیای واقعی و دروغ و وهم و بی‌خردی شیطنت‌آمیزی که از خدشه‌دار کردن

رؤیای مؤمنین شروع می‌شود و با خرده‌گیری بر ملکوت آسمان‌ها ادامه می‌یابد و با تکذیب قرآن خاتمه می‌یابد، تعارض و ناسازگاری وجود دارد؛ آن گاه که نهایت کارش این سخن است: «وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (و گفتند: چرا از جانب پروردگارش آیاتی بر او نازل نمی‌شود؟ بگو: خدا به گواهی میان من و شما کافی است، آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است می‌داند) (عنکبوت: ۵۰ تا ۵۲). بلکه حتی تکذیب واقعیتی است که تاریخ از شهادت خدا نسبت به کسانی که به عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و حسن و حسین علیهم السلام و ایمان آورده‌اند، نقل کرده است. آیا اکنون قضیه روشن شد و غرض آنها از این کار پلیدشان مشخص گشت؟ این، متن دیگری از ایشان علیهم السلام است که در آن، چگونگی تشخیص کسی که در رؤیا دروغ‌گویی کرده است را بیان می‌دارد:

«آن کس که مدعی است خوابی دیده که احمد الحسن را تایید نمی‌کند، چه می‌خواهد بگوید؟! در حالی که مردمی از کشورهای مختلف و با عقاید گوناگون، هزاران خواب دیده‌اند مبنی بر این که احمد الحسن حق است. او چه می‌خواهد بگوید؟ می‌خواهد بگوید: ملکوت متباین و متناقض است؟! وی در پی آن است که ملکوت آسمان‌ها را خوار و ذلیل کند؟!»

اگر ملکوت به دست خداوند است پس در این جا، ما هم راست‌گو داریم و هم دروغ‌گو و نحوه‌ی تمایز قابل شدن بین این دو نیز واضح است: به این صورت که هر کس رؤیایی موافق با وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ببیند، راست‌گو و هر کس که دروغ بگوید و رؤیایی بر خلاف وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حکایت کند، دروغ‌گو است.»

همچنین ایشان علیهم السلام در خصوص چنین افرادی که خواب‌های دروغین و ساختگی خود را بین مردم منتشر می‌کنند و در همین موقع دشمنی خود با احمد الحسن و دعوتش را آشکارا ابراز می‌دارند، فرمود:

«این مساله برای آنها فرجامی ندارد. آسان‌ترین کار پیش آنها دروغ‌گویی است، و آسان‌تر از آن سوگند. سوگند دروغ خوردن پیش آنها بسیار ساده و سبک است. کسی که می‌گوید خوابی بر ضد احمد الحسن دیده می‌خواهد به کجا برسد؟ آیا درصدد آن است که با هزاران رؤیایی که تایید کننده‌ی احمد الحسن است و آنها را مردمی از کشورهای مختلف و با عقاید

گونگون که ارتباطی با احمد الحسن ندارند دیده‌اند، معارضه کند؟! آیا معقول است که رؤیاهای این افراد، با رؤیای یک فرد مدعی که خودش اعتراف کرده با احمد الحسن دشمن است، معارض باشد؟ چه طور ممکن است رؤیای جعلی او، با رؤیاهای مردمی که نه سر و سرّی با احمد الحسن دارند، نه با او ارتباط دارند و نه به او ایمان آورده‌اند، تاب مقاومت داشته باشد؟ به خدا سوگند یگانه هدف و غرض چنین شخصی این است که می‌خواهد بگوید هم ملکوت و هم رؤیا، چیزهای بی ارزشی هستند!!

اینها به جایی رسیده‌اند که ابلیس از رسیدن به آنجا ناتوان است! کسی که در مورد رؤیا بر خدا دروغ می‌بندد، روز قیامت با مسیلمه و سَجَّاح محشور می‌گردد، زیرا او نیز همچون اینها بر خدا دروغ بسته است؛ لذا کاملاً طبیعی است که بینی او به خدا سوگند دروغ می‌خورد زیرا وی اصولاً بر خدا دروغ گو است. ان شاء الله خیر است، ولی فقط به هوش باشید که اینها از ابن عاص بدترند، و بیش از او باید از اینها برحذر باشید (و انتظار شیطنت داشته باشید).

• بعضی از آنچه با حق و با صاحب آن انجام دادند

یکی از پرسش کنندگان نامه‌ای خطاب به سید احمد الحسن (علیه السلام) نوشت و در آن از ایشان تقاضا کرد که وضعیت و حقانیت خود را تبیین نماید. از جمله چیزهایی که وی در نامه قید کرده بود این بود: «... و اما اگر شما از کسانی هستی که با متاع آخرت در طلب دنیا هستند، داد و ستد تو سودی به بار نیاورد و پیروز نگردی. سخن ما را باور کن و بپذیر که بین من و مرگ، هیچ پرده‌ی پوشاننده‌ای وجود ندارد و من نمی‌خواهم با روی سیاه پروردگارم را ملاقات کنم، هنگامی که از من درباره‌ی قیام با کسی که به حق قیام و به آن دعوت کرد سؤال کند و من جوابی نداشته باشم، چرا که حق و اهل آن را واگذاشتم و یاری ننمودم».

متن ذیل بخشی از پاسخ سید احمد الحسن (علیه السلام) خطاب به این شخص است:

«... خداوند توفیقت دهد! بدان که من با وصیت پیامبر خدا محمد (صلی الله علیه و آله) که آن حضرت آن را نگهدارنده از گمراهی وصف نموده، احتجاج کرده‌ام. ما صحت صدور این وصیت را ثابت نمودیم و نیز ضرورت انطباق آن بر مدعی‌اش به جهت تحقق هدف آن را به اثبات رساندیم ... مخالفین ما نه تنها هیچ دلیل شرعی و عقلی بر درستی عقیده‌ی کسانی که دم از وجوب

تقلید از غیر معصوم می‌زنند ندارند، بلکه آنها از رد دلیل قطعی که من آورده‌ام کاملاً ناتوان هستند؛ پس کسی که پیرو باطل آنها باشد (همان باطلی که بدون هیچ دلیل شرعی و عقلی آن را عرضه می‌دارند و ترویج می‌کنند) و حق ما و دین حق الهی ما که همان دین انبیاء و محمد ﷺ و آل محمد ﷺ است و ما بر آن دلیل شرعی قطعی اقامه نموده‌ایم را ترک کند، هیچ عذری در پیشگاه الهی ندارد.

کسانی که خود را آیات و مراجع می‌نامند، از رو به رو شدن با من و مناظره‌ی مستقیم با من فرار می‌کنند. من وقتی در منطقه‌ی النصر در نجف بودم، درب خانه‌ام شبانه روز گشوده بود و هر فردی را می‌پذیرفتم. در آن هنگام مناظره‌ی مستقیم را به آنها عرضه داشتم و آمادگی خود را برای مناظره در هر مکانی که آنها انتخاب کنند حتی اگر در کتابخانه‌ها و دفاتر آنها باشد، اعلام نمودم ولی سال‌هاست که بدون نتیجه منتظر مانده‌ام!

آنها وقتی دریافتند که در برابر من فرومانده و عاجزند، نیروهای هوادار خود را برای کشتن یا بازداشت من تحریک کردند؛ به دفتر دعوت در نزدیکی حرم امام علی (علیه السلام) هجوم آوردند و تنی چند از مؤمنین بی‌گناه را فقط به این دلیل که جهل مراجع و ناتوانی آنها از مواجهه با علمی که احمد الحسن مطرح کرده بود را آشکار نموده بودند، دستگیر کردند. آنها دست به همه‌ی این کارها زدند تا از مناظره‌ی علنی با من فرار کنند؛ چرا که در آن صورت بی‌مایگی عقیدتی آنها و نیز دروغ بودن دین مرجع‌گرای‌شان که بر مبنای عقیده‌ی وجوب تقلید از غیرمعصوم بنا شده، بر ملا می‌گشت.

وقتی آنها به زور اسلحه، مرا به گوشه نشینی در خانه‌ام در اطراف نجف مجبور ساختند، باب مناظره را نبستم بلکه باب دیگری گشودم که تا امروز هم به روی آنها باز است؛ به این صورت که عقیده‌ی حق را در کتاب‌ها منتشر ساختم و از آنها خواستم که با مناظره‌ی مکتوب به آنها پاسخ دهند؛ ولی باز هم تا به امروز همان طور که خودت شاهد هستی استتکاف نموده و زیر بار نرفته‌اند.

چند روز پیش «کتاب وصیت مقدس» منتشر شد و در آن پاسخ دو مطلب وجود دارد یعنی صدور وصیت و قطعیت دلالت آن بر مصداقش هنگامی که وی چنین ادعایی می‌کند را در آن تبیین و تشریح نموده‌ام. حال همه‌ی آنچه را که در گذشته پیش آمده کنار می‌نهیم و از آنها می‌خواهم که بر این دو پاسخ، ردیه‌ای ارائه کنند. من از آنها درخواست دارم که

پاسخی علمی و بالارزش عرضه نمایند؛ مراجع نجف از مراجع قم کمک بگیرند و پاسخ بدهند تا به این ترتیب مناظره نوشتاری بین من و آنها آغاز گردد. ولی من پیشاپیش می‌گویم که آنها هرگز پاسخ نخواهند داد، زیرا اساساً آنها نیروهای نظامی را برای حمله به مکتب و بستن آن و نیز حمله به خانه‌ام در نجف تحریک کردند، و یگانه دلیل هم آن بود که از مناظره با من فرار کنند؛ حال من چه طور منتظر باشم که امروز بیایند و به من پاسخ بدهند؟! فقط یک راه باقی مانده که شاید نتیجه‌ای به دنبال داشته باشد و آن هم این است که شما آنها را به پاسخ‌گویی تشویق و مجبور نماید.

اگر نمی‌خواهند درباره‌ی دو پاسخ پیش گفته و در باب آنچه ما به آن معتقدیم مناظره کنند، پیشنهاد می‌دهم مناظره‌ی نوشتاری بین من و آنها در خصوص عقیده‌ی ایشان درباره‌ی وجوب تقلید از غیر معصوم آغاز گردد.

زبان و قلم بزرگان انصار حضرت مهدی (علیه السلام) خسته و فرسوده شد از بس که از نوجه‌های آنها از خطبا و مدعیان اجتهاد و مانند آن، مناظره‌ی علنی در شبکه‌های ماهواره‌ای را خواستار شدند تا از این رهگذر، عقیده‌ی حق بر مردم روشن گردد؛ ولی آنها طفره می‌روند و هر بار نیز برای فرار از مناظره با انصار حضرت مهدی (علیه السلام) بهانه‌ای علم می‌کنند.

ای کاش فقط از مناظره با انصار طفره می‌رفتند و سکوت پیشه می‌کردند؛ آنها به این بسنده نکرده و به دروغ‌پردازی برای فریب دادن مردم نیز روی آورده‌اند.

مثلاً کورانی و مرکز وابسته به سیستمی می‌گوید: اسم یکی از پدران من گاطع (کاطع) است. آنها در شبکه‌های ماهواره‌ای به طور مرتب این اسم را تکرار می‌کنند و می‌گویند: «پسر کویطع». چنین چیزی از حقارت فرد حکایت دارد و گرنه چه طور می‌شود که از یک فرد معمم و سال‌دیده، چنین رفتار سخیفی سر بزند و چنین دروغی به هم بیافد؟! این در حالی است که نام من در اسناد رسمی در عراق «احمد اسماعیل صالح حسین سلمان» است و در آن هیچ نشانه‌ای از اسم «کاطع» یا «قاطع» وجود ندارد. پس کورانی اسم کاطع را از کجا آورده است؟!

این هم دروغی از جمله دروغ‌های مرکز سیستمی و کورانی است و همچنین تلاش مذبوحانه‌ی آنها برای دروغ‌گویی به مردم و فریفتن آنها و با لقب زشت خواندن است. گویی آنها قرآن نخوانده‌اند که از این رفتار ناپسند نهی کرده است، حتی اگر لقب، صحیح و درست

باشد! چه برسد به این که در اسامی پدرانم، اسم «قاطع» وجود ندارد و این لقب، هرگز لقب من نبوده است!

به نظر من این گونه دروغ‌پردازی و جعلیات شایسته‌ی یک کودک نادان هم نیست درحالی سن و سالی از آنها گذشته و محاسنشان سفید گشته و عمامه به سر می‌گذارند؛ پس چگونه چنین رفتار سبکی انجام می‌دهند و از آنها دروغ و افترا صادر می‌شود و به این صورت لقب‌های زشت نسبت می‌دهند.

خدای متعال می‌فرماید: « وَلَا تَتَّبِعُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ » (و یکدیگر را به القاب زشت بخوانید، بد است عنوان فسق پس از ایمان آوردن، و کسانی که توبه نمی‌کنند، ستمکارانند) (حجرات: ۱۱). در وسایل الشیعه، ج ۲۱ ص ۴۰۰ باب کراهیت ذکر لقب و کنیه‌ای که صاحبش آنها را ناخوش می‌دارد یا احتمال می‌رود که آنها را ناخوش بدارد، آمده است: «محمد بن یحیی بن ابی عباد از عموی خود روایت کرد که گفت شنیدم از حضرت رضا علیه السلام روزی که سه بیت از یک شعر را خواند و کم پیش می‌آمد که آن حضرت شعر بخواند. من عرض کردم این شعرها از کیست؟ فرمود: یک عراقی از شما این شعرها را گفته است. من گفتم: این شعرها را خود ابوالعاهیه برای من خوانده است. حضرت فرمود: اسمش را بگو و این (یعنی نام بردن او به ابوالعاهیه) را رها کن. خداوند عزوجل می‌فرماید «و یکدیگر را به القاب زشت بخوانید»؛ شاید این مرد، این لقب را خوش نداشته باشد».

ولی آیا قضیه به همین جا خاتمه یافت؟ خیر.

کورانی گفته است: احمد الحسن صهیونیست است. دلیل وی بر این اتهام آن است که می‌گوید احمد الحسن طرفدار ستاره‌ی شش پر است در حالی که این ستاره را از مواریت انبیاء به شمار می‌آورد! این در حالی است که ستاره‌ی شش پر در آثار سومریان که کهن‌ترین تمدن شناخته شده بر زمین محسوب می‌شود یافت شده است؛ یعنی قبل از این که موسی بن عمران علیه السلام به دنیا بیاید و قبل از آن که چیزی به اسم یهود پدیدار شود. ولی کورانی بر این مطلب که ستاره‌ی شش پر فقط از ویژگی‌های صهیونیست‌ها می‌باشد و لاغیر پافشاری می‌کند و می‌گوید کسی که سنگ آن را به سینه می‌زند یا حقیقت آن را بیان می‌نماید و قائل است که این ستاره جزو مواریت پیامبران است، صهیونیستی است!

بر این اساس و طبق شیوه‌ی کورانی در نوع استدلالی که در پیش گرفته، کورانی، حوزه‌ی نجف، دولت فعلی عراق، استانداری فعلی کربلا و مدیریت موزه‌ی امام حسین علیه السلام در

کربلا را نیز متهم کرده که همه اینها صهیونیستی‌اند؛ زیرا از صندوق (منسوب به) فاطمه زهرا علیها السلام که به یک ستاره‌ی شش پر بزرگ مزین است و اکنون در موزه‌ای در ترکیه نگهداری می‌شود، نمونه‌ای ساخته و یک نسخه از آن را در موزه‌ی امام حسین علیه السلام در کربلا، در عراق و با اطلاع حوزه‌ی نجف قرار داده‌اند. حتی کورانی با این قیاس خود، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه زهرا علیها السلام را نیز به صهیونیستی بودن متهم ساخته زیرا فاطمه علیها السلام این صندوق را که منسوب به ایشان و بر آن ستاره شش پر نقش بسته است را در خانه‌اش که درب آن به مسجد پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه گشوده بود، نگهداری می‌کرد؛ یعنی به عبارت دیگر این ستاره‌ی شش پر در مسجد نبوی بوده است.

خداوند شما را به صلاح کند! همان طور که مشاهده می‌کنی آنها به دعوت حق، با دروغ و افترا پاسخ می‌دهند، و هر عاقلی حکم می‌کند بر این که: کسی که برای پاسخ‌گویی به ندای خصم خود، از روی عمد و قصد دروغ پیشه می‌کند، با این کار خود اعتراف کرده که از پاسخ‌گویی علمی ناتوان است و به همین دلیل، راه و رسم دروغ را در پیش گرفته است».

• این است سخن آنها درباره‌ی وصیت مقدس

سید احمد الحسن علیه السلام سخنانش را در مورد بعضی از گفته‌های دشمنان دعوت حق، برای کسی که از وی سؤال کرده بود، کامل نمود و فرمود:

«همچنین: از جمله دروغ‌هایی که به مردم می‌گویند این است که: راویان وصیت مجهول‌اند و به همین دلیل، سند وصیت ضعیف است. این در حالی است که ما صحت صدور وصیت را با تواتر و قرائن اثبات کردیم و انصار نیز این موضوع را تشریح کرده و روشن ساختند که وصیت جزو اقسام چهارگانه‌ی حدیث نیست تا به ضعیف بودن توصیف شود. علم رجالی که آنها به آن شادمان و مفتخراند، دروغ بزرگی است که مردم را با آن می‌فریبند؛ و اصولاً دست آنها از هر ماده‌ی رجالی معتبر و کافی خالی است ولی با آنها پایین آمدن تا شاید دروغ آنها بر مردم مظلوم فریب‌خورده کارگر نباشد. بیان داشتیم که سند وصیت صحیح است و همین بس که شیخ طوسی (رحمت الله) گواهی داده که راویان حدیث، از خاصه یعنی از شیعه‌ی امامیه‌اند. شما در رجال بر گفتار طوسی اعتماد می‌کنید حال چه شده که از حرف خود بازگشته‌اید و چرا کلام طوسی در اینجا برای شما بی‌ارزش شده است؟ یا نکند هوی و هوس

شما را به زمین زده و به حقیقتی که با تمایلات شما سازگار نیست دست رد زده‌اید چندی پیش این سؤال از من پرسیده شد و من بر آن پاسخ گفتم. سؤال و جواب را برای شما نقل می‌کنم:

سؤال:

برادر جعفر الشیبب از معنای سخن امام علی^{علیه السلام} در این که روایت وصیت با سند صحیح به ما رسیده سؤال می‌کند. ابوزینب

جواب:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصبر لله رب العالمين

و صبر الاعمى صبر و كل مصر لائم و المبرين و سلم تسلية

قبل از جواب، باید متذکر شوم که حجت الهی برای اثبات حق، به روش‌های جعلی و منحرف از حق نیاز ندارد ولی از روی شفقت بر مردم، بر بعضی از منحرفین به شیوه و اسلوب خودشان احتجاج می‌نماید و آن را مورد مناقشه قرار می‌دهد تا وهن و سستی آن را روشن سازد و قول صحیح از سقیم را تبیین نماید و آنها را با حجت و دلیل ملزم سازد، باشد که به سوی حق بازگردند.

از نظر آنها، اگر راویان روایت، شیعه‌ای عادل یا راست‌گو باشند، آن روایت را صحیح السند به شمار می‌آورند.

بنابراین برای صحت سند کافی است ثابت کنیم که:

۱. راویان آن شیعه‌اند.

۲. آنها راست‌گویند.

برای اثبات این که راویان وصیت، شیعه‌اند، همین بس که شیخ طوسی وصیت را ضمن روایات خاصه روایت کرده یعنی شیخ طوسی راویان آن را از خاصه (شیعه) به شمار آورده است. طوسی در کتاب الغیبة گفته است: «و اما آنچه از ناحیه‌ی خاصه روایت شده بیش از آن است که به شمار آید، ولی ما بخشی از آن را ذکر می‌کنیم...» (غیبت طوسی: ص ۱۳۷). سپس بعد از برشمردن روایات خاصه و از جمله وصیت، بر آن چنین تعلیق زده است: «اما آنچه بر صحت این اخبار دلالت می‌کند این است که شیعه‌ی امامیه این موضوع و روایات آن را نسل به نسل به صورت تواتر نقل و روایت کرده‌اند و طریق صحیح بودن این دسته از اخبار در

کتاب امامیه و نصوص و تصریحات بر ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) موجود می‌باشد و طریقه این روایات هم یکی است» (غیبت طوسی: ص ۱۵۶ و ۱۵۷).

همچنین می‌توانید به کتاب «انتصاراً للوصیة» نوشته‌ی شیخ ناظم العقیلی (خداوند حفظش کند) که در آن به تفصیل ثابت کرده روایان وصیت، شیعه‌اند، مراجعه نمایید.

در خصوص حکم به صدق تک تک روایان حدیث - که صدق ما را کفایت می‌کند- باید بگوییم ما به این موضوع نیازی نداریم، زیرا با استناد به دلیل شرعی ثابت نشده که کسی از آنها مقدوح^۱ است. مؤمن، در آنچه می‌گوید صادق به حساب می‌آید مگر این که خلاف آن به دلیل شرعی محرز شود.

ولی آنها می‌گویند مؤمن دروغ‌گو است مگر این که راستی و درست‌اش ثابت گردد. کسی که به چنین عقیده‌ای قائل است، در واقع پیروان خود را به فسق متهم کرده و آنها را دروغ‌گو به شمار آورده، مگر این که صدق تک تک آنها اثبات شود!

برخی از آنها می‌گویند: مؤمن در ظاهر مجهول الحال است تا آن گاه که صدق و راستی‌اش ثابت شود. می‌خواهند بگویند وضعیت ظاهری مؤمن و این که صادق است یا کاذب، صرفاً به وسیله‌ی حجت و دلیل شرعی شناخته می‌شود. این سخن آنها در تعارض با قرآن و شیوه‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قبول کردن حرف مؤمن و تصدیق مؤمن توسط ایشان بدون تحقیق بیشتر در مورد ایمان آنها می‌باشد. آیه‌ی قرآن به

وضوح سیره‌ی پیامبر در این خصوص را به تصویر می‌کشد. خدای متعال

می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤَدُّونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (بعضی از ایشان پیامبر را می‌آزارند و می‌گویند که او به سخن هر کس گوش

می‌دهد (ساده‌لوح است). بگو: شنونده‌ی سخنی (ساده‌لوحی) که به خدا ایمان

دارد و مؤمنان را باور دارد، برای شما بهتر است و رحمتی است برای آنها‌یی که

ایمان آورده‌اند و آنان که رسول خدا را بی‌آزارند به غذایی دردآور گرفتار خواهند

شد» (توبه: ۶۱)؛ یعنی کسانی که به عملکرد حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) اعتراض می‌کنند،

گفتارشان شبیه گفتار اینها است که می‌گویند وضعیت مؤمن مجهول است و بر

سخن او اعتمادی نیست تا آن گاه که راستی‌اش با دلیل محرز شود. لذا آنها از

شنونده بودن پیامبر و این که حضرت، کلام هر انسان مؤمنی را تصدیق می‌کند، خرده می‌گیرند و نسبت به آن انتقاد دارند: «وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ قُلُوبِنَا حَيْرٌ لَّكُمْ يَوْمِنَا بِاللَّهِ وَيَوْمِنَا لِلْمُؤْمِنِينَ» (و می‌گویند که او به سخن هر کس گوش می‌دهد (ساده‌لوح است). بگو: شنونده‌ی سخنی (ساده‌لوحی) که به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد، برای شما بهتر است)؛ یعنی حضرت محمد ﷺ به سخن هر مؤمنی گوش فرا می‌دهد و آن را تایید و تصدیق می‌کند و نمی‌گوید که «این مؤمن، مجهول الحال یا دروغ‌گو است مگر آن گاه که راستگویی‌اش ثابت گردد». بلکه برای پیامبر ﷺ همان طور که در آیه آمده است، مؤمن، راست‌گو است مگر این که کذب اثبات شود: «قُلْ أَدْنَىٰ حَيْرٌ لَّكُمْ يَوْمِنَا بِاللَّهِ وَيَوْمِنَا لِلْمُؤْمِنِينَ» (بگو: شنونده‌ی سخنی (ساده‌لوحی) که به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد، برای شما بهتر است) و «وَيَوْمِنَا لِلْمُؤْمِنِينَ» یعنی مؤمنین را باور دارد و تصدیق می‌کند.

این حکم قرآنی که می‌گوید مؤمن در ظاهر صادق است و مجهول الحال نمی‌باشد (برخلاف آنچه که اینها ادعا می‌کنند) برای ما کافی است. حال از آنجا که راویان وصیت، شیعیان مؤمن‌اند و مؤمن در ظاهر (و بدون نیاز به تفحص) راست‌گو است، لذا راویان وصیت، در ظاهر شیعیان صادق‌اند، و این موضوع صحت سند را برای افرادی که برای موضوع سند روایت و تصحیح آن اهمیت قائل‌اند و بر این موضوع اعتماد و تکیه دارند، اثبات می‌نماید.

مساله‌ی باطن مؤمن و این که آیا او واقعاً راست‌گو یا دروغ‌گو است، موضوعی است که خدا مردم را به آن مکلف ننموده و کسی از آن خبر ندارد، به جز رب الارباب عالم که به باطن‌ها، عالم است، و نیز هر کس که او بخواهد بداند.

به گمانم آنچه ارائه شد کفایت می‌کند ولی برای فایده‌ی بیشتر، این مطلب را نیز اضافه می‌کنم که سخن آنها مبنی بر این که مؤمن در ظاهر دروغ‌گو یا مجهول الحال است تا صدقش محرز شود، با آسان‌گیری شریعت اسلام در تعارض است و بر اساس چنین عقیده‌ای، باید بسیاری از دادگاه‌های شرعی، قضاوت‌ها، قراردادها و پیمان‌ها تعطیل شود؛ زیرا در ازدواج، طلاق، دادخواهی و مشاجرات نمی‌توان شاهدی پیدا کرد، مگر با مشقت جانکاه. تازه این در صورتی است که در شرط ثبوت عدالت و راست‌گویی برای آنها تسامح ورزیم و گر نه عدالت هیچ کس ثابت نمی‌شود مگر برای کسی که خودش تفتیش‌کننده و دقت‌کننده در موضوع باشد (طبق گفته‌ی آنها که عدالت و راست‌گویی فقط با کندوکاو و باریک بینی ثابت

می‌گردد). وانگهی خود مفتش و تحقیق‌کننده هم به کسی نیاز دارد که بر عدالت و صدقش شهادت بدهد تا بتوان گواهی او در حق دیگران را پذیرفت و این موضوع همچنان ادامه دارد و در نهایت به باطل می‌رسد. لذا با استفاده از این شیوه، عدالت هیچ کس ثابت نمی‌شود مگر کسی که حجتی از حجج الهی درباره‌ی او گواهی دهد که حجت او با دلیل ثابت شده یا حجیتش فقط بر خود تفحص‌کننده اثبات گشته باشد. واضح است که قاضی شرعی نمی‌تواند درباره‌ی عدالت همه‌ی مردم، خودش دست به کاوش و کنجکاوی بزند که در این صورت گواهی دادن برای قضا در اسلام به تعطیلی کشیده می‌شود.

بنابراین سخن آنها مبنی بر مجهول بودن وضعیت مؤمن، باعث دشواری تحصیل شهادت و دیگر موارد مشابه از قضایای عقود و ایقاعات، در دادگاه‌ها می‌شود. لذا این سخن آنها باطل و با سیره‌ی پیامبر حضرت محمد ﷺ و ائمه علیهم‌السلام، سیره‌ی اسلام و آسان‌گیری آن و نیز سیره‌ی قرآن و اجرای احکام آن در تعارض است.

این مطلب را هم اضافه می‌کنم که سخن آنها مبنی بر مجهول بودن وضعیت مؤمن، مستلزم بی‌اعتمادی به بازار مؤمنین می‌شود، چه برسد به بازار مسلمین؛ و حال آن که در روایات، اعتماد بر بازار مسلمانان جایز شمرده شده است و فقهای آنها به این امر فتوا می‌دهند.

یعنی روایات وارد شده از ائمه علیهم‌السلام مسلمان را در گفتارش مبنی بر تذکیه (صدیق صحیح) ماهی و ذبح و مانند آن صادق به شمار می‌رود، چه برسد به مؤمن! بنابراین درست آن است که به صدق مؤمن حکم کنیم، مگر آن گاه که دلیلی قطعی بر کذبش به دست آید.

کسانی که پس از این شرح و بیان، باز هم اصرار دارند که مؤمن مجهول الحال یا فاسق است مگر این که عدالت یا راستگویی‌اش ثابت شود، با خودشان است و نمی‌توان این را چیزی جز ستیزه‌جویی و فریب‌کاری بدون دلیل نام نهاد. بلکه دلایل کافی موید این مطلب است که مؤمن صادق می‌باشد و در گفتارش، راستی و درستی پیشه می‌کند. پیروان آنها سخنان‌شان را بشنوند و بدانند که آنها از دید فقهای گمراهی، فاسق، ناشناس، مجهول الحال و غیرصادق می‌باشند، حتی اگر محرز شود که آنها مؤمن‌اند؛ چرا که فقهای گمراه آنها را ملزم می‌کنند که هر فرد عدالتش را به اثبات برساند و این چیزی است که با روش آنها نمی‌توان آن را

با دلیل منطقی صحیح ثابت کرد؛ زیرا بر این قول اند که عدالت فرد با گواهی دو یا چند عادل ثابت می‌گردد و این عادلان نیز خود به گواهی دیگران محتاج اند و این موضوع همین طور پشت سر هم ادامه دارد تا به بطلان و تباهی می‌رسد.

بالاخر از همه‌ی این موارد پیش گفته شده، این عده که به علم رجال مفتخر و خرسندند، اصولاً هیچ ماده‌ی رجالی‌ای از جرح و تعدیل که بتواند تعداد قابل توجهی از اصحاب محمد ﷺ و آل محمد ﷺ را پوشش دهد در دست ندارند فلذا آنها حق ندارند در این باب سخن بگویند. آنها اصولاً از مایه‌ی جرح و تعدیل شایسته و قابل قبول بی‌بهره‌اند، زیرا صدها هزار نفر از اصحاب پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ وجود دارد که جز تعداد بسیار اندکی، از مابقی‌شان خبر و نشانی در کتاب‌های رجال پیشینیان نیست. حال اگر قضیه بر این منوال باشد، پس آنها می‌توانند هر روایتی را که نمی‌پسندند و یا هر حدیثی که با خواسته‌های‌شان هم‌سو نیست را به آسانی و با این بهانه که این راوی مجهول الحال است یا در کتب رجال پیشینیان نامی از او نیامده، رد کنند؛ و حال آن که از اکثریت، نامی به میان نیامده است. وانگهی حقیقتی که عامه‌ی مردم از آن بی‌خبرند این است که: این افراد اصولاً از هر نوع مبنای منطقی قابل قبول و محکمه پسند برای توثیق (تعیین وثاقت راویان احادیث) بی‌بهره‌اند. کسی که به دنبال مطالب بیشتر است، می‌تواند به آنچه شیخ ناظم (که خداوند حفظش کند) در این خصوص تشریح کرده است، مراجعه نماید.

والصمد للعرب العالِمین:

بنابراین، خداوند به شما توفیق عنایت فرماید:

ما: حجت خود را با دلیل شرعی و عقلی ثابت کردیم که در کتاب‌ها منتشر شده است. آخرین این کتاب‌ها نیز کتاب «وصیت مقدس» است. آنها هیچ ردیه‌ای ندارند جز روی آوردن به دروغ و تلاش‌های مذبحخانه و بی‌ثمر که همان طعن در سند وصیت متواتر و مقرون است. بالاخر از همه‌ی اینها، همین که طوسی، رجال وصیت را به خاصه توصیف کرده است، سند آن صحیح شمرده می‌شود. آنها و تمام علمای متاخر، ریزه‌خوار گفته‌های طوسی در رجال هستند و شایسته نیست که قول طوسی در رجال را به خاطر قول متاخرین رد کنند که در این صورت اندک چیزی که در دست دارند و نام علم رجال بر آن می‌نهند را به طور کامل ویران می‌کنند. درحقیقت گفتار متاخرین در

مورد رجال برابر با عدم و نابودی آن است زیرا که صرفاً گفتاری خالی از هر گونه دلیل شرعی می‌باشد.

آنها: از ارایه‌ی دلیل شرعی یا عقلی بر عقیده‌شان مبنی بر وجوب تقلید که دین مرجع‌گرای خود را بر پایه‌ی آن بنا می‌کنند، عاجزند؛ زیرا هیچ آیه‌ی قرآنی محکم الدلاله و هیچ روایت قطعی الصدور و قطعی الدلاله و نیز هیچ دلیل عقلی تامی بر این عقیده در دست ندارند. قاعده‌ی وجوب رجوع به عالم که از آن دم می‌زنند، بر ایشان منطبق نیست زیرا آنها در بهترین حالت، عرضه‌کننده‌ی ظن و گمان هستند، و لذا جزو گمان‌برندگان محسوب می‌شوند. حقیقت آن است که این عده بعضاً فقط اوهام و خیالات خویش را عرضه می‌دارند، مثل احکام نماز در مناطق نزدیک به قطب. حتی برخی از این افراد که خویشان را مرجع نام می‌نهند، قادر به درک آنچه به آنها گفته می‌شود نیز نیستند؛ در حالی که ما از آنها اقامه‌ی دلیل بر عقیده‌شان بر وجوب تقلید از غیرمعصوم را خواستاریم، می‌بینیم که آنها دلیل خود در باب رجوع به متخصص را ارائه می‌کنند!

این سخن در بهترین حالتش، صدور جواز است و نه وجوب؛ حتی در همین جواز هم بحث و جدل وجود دارد. این که آنها چنین سخنی را به عنوان دلیل عقلی ارائه می‌کنند، به این معنا است که یا نمی‌دانند ما به ایشان چه می‌گوییم یا خود اذعان دارند که عقیده‌شان باطل و بدعت است و دلیلی بر آن ندارند و پس از آن که ما بطلان آن را نمایان ساختیم، از عقیده‌ی واجب بودنش دست کشیدند و آن را به جواز یا استحباب تنزل دادند. اگر قضیه چنین است، پس باید چشم‌پوشی از عقیده‌ی باطل‌شان را علنی کنند و بگویند که از وجوب به جواز کوچ کرده‌اند تا ما نیز بحث و مناقشه‌ی خود با ایشان را به همین وادی سوق دهیم و در باب عقیده‌ی جدیدشان با آنها مباحثه و مناظره کنیم.

تو را به خدا سوگند، چه طور ممکن است فرد عاقلی که بر آخرت خود بیمناک است، این حقیقتی که احمد الحسن به او عرضه نموده را واگذارد و به اوهام و اشتباه‌هایی چنگ زند که از سوی کسانی که خود را مرجع می‌نماید ارائه گشته است؟ به خدا سوگند، من از سر دل‌سوزی برای این افرادی که خود را مرجع نام نهاده‌اند هراسانم، و نیز بر ضعف و ناتوانی آنها در دفاع از عقایدشان که به فضل و توفیقی که خداوند ارزانی ما نموده، از هم گسیخته و متلاشی شده است، نگرانم. آنها را دعوت می‌کنم که به خود بازگردند. همه‌ی ما به سوی مرگ روانیم و به زودی هم ما و هم آنها مورد سؤال و محاسبه قرار خواهیم گرفت. من گمان نمی‌کنم منصب‌ها و پیشوایی دینی به همه‌ی این محنت‌ها و مشقت‌ها بیارزد و این که به خاطر آن، آخرت خود را بفروشند و دانسته، راه گمراهی را برگزینند و مردم را به ضلالت بکشانند و به خشم و عذاب الهی گرفتار شوند. دربارهی مردم بیچاره‌ای که آنها را با سخنان واهی بی‌واقع و بی‌دلیل مانند عقیده‌ی دروغین‌شان در وجوب تقلید از غیرمعصوم به گمراهی می‌کشانند و از حق دور می‌سازند، تقوای الهی پیشه کنند».

ایستگاه پنجم:

اشاره به گوشه‌هایی از رفتار ایشان با مردم و انصارش

• شما بار زحمت آنها را از دوش من برداشته‌اید

این سخنان سید احمد الحسن علیه السلام است که در آن برای انصارش شهادت می‌دهد؛ کسانی که حق را برای مردم آشکار می‌سازند و در این راه از بسیاری از مردم، آزار و اذیت‌های فراوانی از قبیل ریشخند و استهزاء و مانند آن را متحمل می‌شوند:

«خداوند شما را در برابر این افراد یاری کند! به خدا سوگند من با آنها رویارو نشده‌ام، شما بار زحمت آنها را از دوش من برداشته‌اید؛ ولی به خدا سوگند، گاهی اوقات می‌نشینم و بر آنچه برای حضرت علی علیه السلام رخ داد اشک می‌ریزم. امثال کسانی که با آنها مواجه می‌شوید بر سرش یورش بردند و به او گفتند: چند تار مو در ریش من است! و این از بهیمت و حیوان صفتی آنان است.»

• هر یک از شما باید یک امت باشد

اکنون بیاناتی از سید احمد الحسن علیه السلام را که خطاب به انصار گرامی‌اش ایراد فرموده نقل می‌کنم.

و اما ماجرای آن: یکی از انصار که در گرویدن به دعوت مبارک حق تاخیر می‌ورزید، نوشته‌ای خدمت سید احمد الحسن علیه السلام فرستاد و در آن بابت تعلل خود در نصرت ایشان و لبیک‌گویی به دعوتش عذرخواهی کرد. وی از ایشان درخواست کرد با توسل به مادرش فاطمه زهرا علیها السلام برای او و خانواده‌اش دعا کند، و این که اگر آنها جزو اشقیاء هستند، خداوند اسم‌شان را از پرورده‌ی اشقیاء پاک کند و به برکت محمد و آل محمد علیهم السلام در طومار سعیدان ثبت و ضبط فرماید.

از آنجا که سید علیه السلام معتقد بود پاسخ او حالت عمومی دارد، لذا آن را برای همه‌ی مؤمنین

منتشر می‌کنم، شاید که به قلبی وارد شود که در آن اندیشه نماید و آن گونه شود که حجت و خلیفه‌ی الهی خواستار آن است.
این متن کلام ایشان (علیه السلام) است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
وَالصَّلٰةِ لِلرَّبِّ الْعَلِیْمِ
وَصَلِّ الْعَدْرَ صَدْرًا وَكُلَّ مَعْدَرٍ لِّلْاِثْمِ وَالْمَصْرِیْحَ وَسَلْمَ تَسْلِیْمًا
اِسْلَامَ عَلَیْقِمَ وَرَحْمَةَ اللّٰهِ بَرَكَاتَهٗ

از خدا مسئلت می‌نمایم که شما را بر هر خیر موفق بگرداند و از هر شر و پلیدی دور بدارد. من بنده‌ی مسکین که به غفران و رحمت پروردگارش چشم امید دارم، چه هستم که بگویم این سعادت‌مند است و آن شقی!

من آمده‌ام تا به حق شهادت دهم و راه حق و حقیقت را آشکار سازم؛ آمده‌ام تا شالوده‌ی باطل را در هم شکنم و به حول و قوه‌ی الهی و با کمک کسانی که به آن ایمان دارند، ساختار حق را بنا سازم؛ بلکه من خود یکی از نشانه‌های راه هستم؛ پس بر حذر باشید از این که به نشانه مشغول شوید و غایت و هدف را از یاد ببرید. غایت شما رسیدن است و هدف‌تان معرفت. بلکه از خداوند درخواست دارم و به شما بزرگان ارجمند امیدوارم که شما نیز این گونه نشانه‌هایی در مسیر الهی باشید، و به منزله‌ی دلالت‌هایی در مفازها (بیابان‌های بی آب و علف) و هدایت‌کنندگان به حق و به خدای سبحان، که افراد ره گم کرده را هدایت و راهنمایی می‌کنید، باشید.

یقین کامل داشته باشید که خدای سبحان همواره با شما است. برای خداوند سبحان اخلاص ورزید. هر یک از شما باید به تنهایی حق را برگیرد و جز خدا چیز دیگری را با آن را نبیند، و با همه‌ی باطل با یقین ستیز کند، به این ترتیب هر یک از شما باید خود یک امت باشد.

بپرهیزید از این که بر کسی توکل و تکیه نمایید. بر حذر باشید از این که بر احمد الحسن بنده‌ای که مرگ فرجام او است توکل کنید؛ بلکه توکل‌تان فقط بر خدایی باشد که هرگز نمی‌میرد: «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (و توکل کنندگان بر خدا توکل کنند) (ابراهیم: ۱۲). پروردگار شما برترین پروردگار است، زیرا او کریمی است که خودش را به متقین با یقین

مخلص عطا می‌کند. در راه خدا جهاد کنید و بکوشید که چنین باشید؛ تا به وسیله‌ی شما خفتگان بیدار و مردگان زنده گردند، و با شما کوران ببینند و کران بشنوند. هر یک از شما یقین کامل داشته باشد که اگر به تنهایی حق را به دوش کشد و با باطل مبارزه نماید، خدای واحد را یاری نموده است.

و سپاس خدایی را که بر من منت نهاد و مرا شناخت عطا فرمود و با شما سروران گرامی و نیکوکار، یک جا گرد آورد؛ فضل خداوند بر من بزرگ است و امید دارم که بزرگواران انصار حق، با دعای خویش بر من منت نهند.

و سپاس خدایی که مرا جبار و شقی نساخت
و از خدا برای خود و شما طلب مغفرت می‌نمایم.
گناهکار تقصیرکار

«صمد الصبح - ۲۰ ذی‌الحجه ۱۴۲۸ هـ - ق»^۱

• کسی که گمان می‌کند ریسمان‌اش (دل‌بستگی) به دنیا را قطع کرده است

ما همواره دنیا را به دار سراب و خیال توصیف می‌کنیم ولی با وجود فهمی که نسبت به این حقیقت داریم، یا دست کم چیزی که در این باره از طریق متون دینی فراوان به گوشمان خورده است، باز هم ریسمان‌های (دل‌بستگی) دنیا همچنان محکم و استوار است، ولی شاید در ذهن بعضی چنین خطور کند که وی برخی از این رَسَن‌ها را قطع کرده است.

یک بار در این خصوص از سید احمد الحسن (علیه السلام) پرسیدم. ایشان فرمود:

«انسان همواره و تا آخرین لحظه‌ی عمرش با نفسش، هوا و هوسش، دنیا و زیبایی‌ها و تجملات آن، و با شیطان در حال مجاهده است. کسی که بگوید رشته‌های وابستگی به دنیا را گسسته است، دروغ گو است و چنین کسی به درد عظیمی که او را در ظلمت به قید و بند می‌کشد یعنی عُجَب و خود بزرگ‌بینی، مبتلا گشته است. انسان باید به طور دایم خودش را سرزنش کند و خویشتن را مقصر و ستمکار و گنهکار بداند. ما عمل می‌کنیم ولی برای

عمل مان قیمت و ارزشی تعیین نمی‌کنیم. کسی هست که کارهای ما را قیمت‌گذاری کند، و کسی هست که به آن جزا و پاداش دهد».

ولی آیا این به آن معنا است که انسان همواره سر به زیر بماند؟ یا نه چه بسا بتواند نشانه‌ی رضا را در چهره‌ی کسی که اعمال را جزا می‌دهد و قیمت می‌نهد، نظاره کند؟ این چیزی است که به ذهنم خطور کرد و آن را از ایشان علیه السلام سؤال کردم. ایشان علیه السلام در پاسخ فرمود:

«این مساله به کسی که جزا می‌دهد بازمی‌گردد؛ او اگر بخواهد مژده می‌دهد و گرنه خیر؛ چرا که او از ارواح و آنچه که به صلاح آن است آگاهی دارد؛ یعنی چه بسا شما را با خبر کند که کار نکویی انجام داده‌ای و شما را عجب دربرگیرد. پس او به آنچه شما را به اصلاح می‌آورد، داناتر است. خداوند متعال می‌فرماید: «لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْقُوْزُ الْعَظِيمُ» (بشارت است ایشان را در دنیا و آخرت، سخن خدا دگرگون نمی‌شود، این است کامیابی بزرگ) (یونس: ۶۴).

• نصیحتی برای هر یک از انصار که به مناظره می‌پردازد

این متن اندرز سید احمد الحسن علیه السلام به تک تک آن دسته از انصار بزرگوارش است که به مناظره و بیان حق برای مردم روی می‌آورند:

«به و به تمام کسانی از انصار حضرت مهدی علیه السلام (خدا حفظشان کند) که به مناظره می‌پردازند

بسم الله الرحمن الرحيم

والصلاة لله رب العالمين

و صلوات الله على منتهى الواسع والثناء والتمجيد والحمد لله رب العالمين

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

از شما خواهش می‌کنم که بر خدا توکل کنی، توکلی حقیقی با همه‌ی قلبت؛ و بر فهم و درکت تکیه‌نمایی، بلکه خود را برای خدای سبحان خالص کنی تا جایی که خود را نبینی بلکه او را نظاره‌گر باشی؛ فقط او را! در آن هنگام خدا با زبان تو سخن می‌گوید و آنچه را که بخواهد به وسیله‌ی تو می‌گوید و به واسطه‌ی تو حقش را ظاهر می‌گرداند.

برحذر باش از این که عَرَّه شوی یا به خود گمان‌ها ببری. «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَهْتَشْ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كَلَّ مُخْتَالٍ فَخُورًا» (با تکبر، از مردم روی مگردان و با خودپسندی بر زمین راه مرو، زیرا خدا هیچ نازخرامنده‌ی فخرفروشی را دوست ندارد) (لقمان: ۱۸). از کجا آمده‌ای، مبداء تو کجا است و سرانجام تو به کجا ختم می‌شود؟ اگر تو خویشتن را یاد کردی و از خدایت غفلت ورزیدی، در ظلمت هستی و مبداء تو «نطفه» و فرجام تو نیز «جسدی» خواهد شد که اگر به خاک سپرده نشود، کسانی که امروز با آنها زندگی می‌کنی، آرزو می‌کردند که ای کاش تو نبودی؛ و اگر خدا را یاد کردی و از جمله کسانی بودی که در هر لحظه و هر آنی به یاد خدا هستند، تو نور و روح قدسی می‌شوی که فرشتگان او را مسح می‌کنند و با نزدیک شدن به او، به آن تبرک می‌جویند. در آن هنگام مبداء و منتهای تو خداوند سبحان که بسی برتر و والاتر است، خواهد بود. در کار خود نظاره کن، و در حال خود بیاندیش و بنگر که کدام یک می‌خواهی باشی.

خداوند سبحان و تعالی شما را دوست می‌دارد و لذا اگر از یاد او غفلت بنمایید و چنین بیندارید که شما با خویشتن خویش و با قدرت خودتان توانا هستید و غالب، او شما را برای شیطان وانمی‌گذارد تا بر شما چیره گردد، بلکه متذکر و متنبه‌تان می‌سازد، همان طور که پیشینیان شما را با شکست و عجز در برابر دشمنان و کفار، متذکر ساخت و تنبیه نمود. آری شما اُحَد و حنین را به یاد می‌آوردید؛ آن هنگام که مسلمانان پنداشتند می‌توانند به وسیله‌ی خودشان به پیروزی دست یابند، و از یاد خدا غافل شدند، و خداوند به آنها رحم فرمود و ایشان را به وجود سبحانش متذکر ساخت، و این زمانی بود که خداوند طعم شکست و ناکامی را به آنها چشاند؛ از آن رو که پیروزی حقیقی، پیروز شدن بر نفس و اخلاص برای خداوند متعال است. می‌فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كُرُوتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَصَافَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَكَلْتُمْ مُدْبِرِينَ» (خدا شما را در بسیاری از جاها یاری کرد و نیز در روز حنین، آن گاه که انبوهی لشکرتان شما را به شگفت آورده بود ولی برای شما سودی نداشت و زمین با همه‌ی فراخیش بر شما تنگ شد و بازگشتید و به دشمن پشت کردید) (توبه: ۲۵).

مبادا به خاطر نصرتی که محقق ساخته‌ای، خوشحال و سرمست شوی، مگر این که خرسندی شما به خاطر پیروز شدن دین خدا باشد، و نه برای خودت و به خاطر خودت، و این

سخن خدای متعال را به یاد آر که فرمود: «لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» (سرمست مباش، زیرا خدا سرمستان را دوست ندارد) (قصص: ۷۶) و نیز فرمود: «لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (تا بر آنچه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و به آنچه به دستتان می‌آید شادمانی نکنید و خدا هیچ متکبر خودستاینده‌ای را دوست ندارد) (حدید: ۲۳).

خداوند شما را به صواب راهنمایی کند (تسدید کند)! و بدانید کسی که خواهان چیزی باشد، خودش را برای رسیدن به آن آماده می‌سازد. پس شما همگی چونان بنیانی پولادین باشید و توان خود را بسیج کنید، و خویشتن را با علم و عمل مجدانه و اخلاص برای خدای سبحان آماده نمایید. بر شما باد به پاکیزگی و نماز و دعا! خداوند شما را توفیق دهد و به صواب، رهنمون گردد (تسدید نماید) و به نصرتی شکست‌ناپذیر یاری کند! حداقل قبل از هر مناظره و مقابله، غسل کنید، غسل توبه، تا در حالی به عرصه‌ی رزم وارد شوید که از گناهان خویش خارج گشته باشید. پس از هر مناظره نیز دو رکعت نماز شکر برای خدای سبحان به جا آورید تا او بر شما رحم آورد و از فضل خودش بر شما بیافزاید: «وَإِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ۖ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (و پروردگارتان اعلام کرد که اگر مرا سپاس گوئید، بر نعمت شما می‌افزایم، و اگر کفران کنید، بدانید که عذاب من سخت است) (ابراهیم: ۷). و چه عظیم نعمتی است که شما جزو بندگان شاکری باشید که خداوند در ملاً اعلی مدح و ثنایتان گفته است: «اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٍ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ» (ای خاندان داوود، شکرگذار باشید و اندکی از بندگان من سپاسگزارند) (سبأ: ۱۳)

مزنب مقصر

اصغر المصنع - رمضان المبارک ۱۴۴۱ هـ ق. ۱.

• مرثیه خوانی ایشان بر انصار شهیدش

سید احمد الحسن (رحمته الله) بر شهدای انصار خویش ندبه کرده است؛ کسانی که در سال ۲۰۰۸ از روی ظلم و جور کشته شدند؛ کسانی که خون‌های پاکشان بیشترین تاثیر را در فراگیر

ساختن دعوت حق و رساندن آن به اقصی نقاط عالم داشت. متن زیر، بیانیه‌ی ایشان در خصوص این شهدا (خداوند مقامشان را رفیع گرداند) می‌باشد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَقِّ وَالْوَعْدِ

وَالْحَقِّ وَالْوَعْدِ وَالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَقِّ وَالْوَعْدِ وَالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَقِّ وَالْوَعْدِ

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند، بعضی بر سر پیمان خویش جان باختند و بعضی چشم به راهند و هرگز پیمان خود را دگرگون نکرده‌اند) (احزاب: ۲۳).

السلام على الشهداء السعداء.

السلام على أحياء الله وأحياء رسوله.

السلام على من صدقوا ما عاهدوا الله عليه.

السلام على من شهدوا أن لا إله الا الله بدمائهم الطاهرة المقدسة.

سلام بر شهدای نیکبخت.

سلام بر دوستان خدا و دوستان رسولش.

سلام بر کسانی که بر آنچه با خدا پیمان بستند وفا کردند.

سلام بر کسانی که با خون پاک و مقدس خود شهادت دادند که خدایی جز خدای یگانه

نیست.

من شهادت می‌دهم که شما همراه با برگزیدگان خدا از خلقش در علین هستید، زنده‌اید

و روزی می‌خورید.

شهادت می‌دهم که شما امت میانه (بهترین امت) و بر مردم شاهد هستید: «وَكَذَلِكَ

جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (آری چنین است که شما را

بهترین امت‌ها گردانیدیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد).

شهادت می‌دهم که شما شفیعان شفاعت شده‌اید.

و شهادت می‌دهم که خون‌های پاک شما که جاری گشت، سرّی است از اسرار خدا و نشانه‌ای است از نشانه‌های این عالم که فرشتگان آن را می‌شناسند، و کلید دولت عدل الهی است. پس سلام بر شما روزی که به دنیا آمدید و روزی که به شهادت رسیدید و روزی که برانگیخته خواهید شد.

حزن و اندوه من بر شما هرگز فروکش نکند، نه به خدا سوگند، پس از این روز هرگز؛ تا آن گاه که به جوار شما منتقل شوم. اما تا وقتی که جان در بدن داشته باشم، اشک و سرشک من بر شما جاری است. به خدا سوگند در قلب احمد الحسن درد و زخمی عمیق بر جای نهادید که شفا نمی‌یابد مگر آن گاه که در سرای ارجمندی که به آن منتقل شدید شما را دیدار کنم. پس سلام بر شما باد ای عزیزان احمد الحسن و روح و قلب او!

سلام بر مجروحین و اسرای مظلوم. به خواست خدا التیام جراحات‌های شما و آزادی اسرای تان عاجل خواهد بود، و نیز نشانه و رحمتی از جانب رب العالمین بر مؤمنان، و کیفر و نعمتی بر کافرین مزدور آمریکا و مزدوران سفیانی و دجال خواهد بود که خداوند آنها را لعنت کند و در دنیا و آخرت خوار و ذلیل گرداند!

سلام بر خانواده‌های مؤمنی که عزیزان خود را از دست داده‌اند و به ویژه مادران فرزند از دست داده. امیدوارم از احمد الحسن درگذرید. به خدا سوگند این که طاغوتیان مزدور دجال یک چشم آمریکا هزاران بار مرا بکشند، آسان‌تر است از این که به یکی از انصار پاکه اذیت و آزاری برسد. من سخنی جز این نمی‌گویم که ما برای دنیا آفریده نشده‌ایم تا خواهان جاودگی یا زندگانی طولانی در آن باشیم. برترین مردم کسی است که عاقبت را بشناسد و برای بار سفر بستن توشه گرد آورد. من کسی را که بهتر و والاتر از این پاکان، توشه برچیده باشد نمی‌شناسم. به خدا سوگند آنها بندگان باتقوا و علمای عارفانند، و خداوند عاقبت آنها را با تمامی خیر که همانا شهادت حقیقی است و جز پیامبر یا وصی یا مؤمنی که خداوند قلبش را به ایمان آزموده به آن نمی‌رسد، ختم فرموده است.

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (و زمین به نور پروردگارش روشن شود و نامه‌های اعمال را بنهند و پیامبران و گواهان را بیاورند و در میان مردم به حق داوری شود و بر کسی ستمی نرود) (زمر: ۶۹).

سلام خداوند بر آنان تا هنگامی آسمانها و زمین برقرارند!

إنا لله وإنا إليه راجعون

همه از خداییم و به سوی خدا باز می‌گردیم
وسیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون و العاقبة للمتقین
و کسانی که در حق آل محمد ستم کردند، به زودی خواهند دانست که به چه مکانی باز
می‌گردند و فرجام نیکو از آن پرهیزکاران است.

اصح الصصح - صرم الصرام ۱۴۲۹ هـ - ق.

• ایشان دمی از یاد انصارشان که در زندان‌ها پنهان گشته‌اند، غافل نیست

سال‌ها است که ده‌ها تن از انصار حضرت مهدی علیه السلام در عمق زندان‌ها و تاریکی‌های زیرزمین‌ها محبوس گشته‌اند. اگر چه ممکن است برادران انصار آنها خاطری آسوده داشته باشند و زندگانی برای آنها شیرین و گوارا باشد ولی این خوشی هیچ راهی به قلب سید احمد الحسن علیه السلام ندارد.

این بعضی کلمات ایشان علیه السلام در پیشگاه پروردگار کریمش در رجب گذشته می‌باشد:

«السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

ان شاء الله در خیر و عافیت به سر برید.

اگر امکان دارد این خبر را به انصار برسانید که برای فرج و گشایش در کار اسرای انصار، روزهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ را روزه بگیرند و عمل داوود را به جای آورند. خداوند توفیق‌تان دهند.»

• نقش زنان در یاری حق

یکی از خواهران مؤمن درباره‌ی وظیفه‌ی زنان در نصرت حق در زمان کنونی (تاریخ پرشش به چند سال قبل بازمی‌گردد) و این که حدود تقیه چیست و با کسانی که با ما اظهار دشمنی می‌کنند چه طور باید برخورد کرد، سؤال کرد.

از آنجا که در پاسخ ارائه شده، آموزه‌ها و عبرت‌هایی نهفته است که می‌تواند برای همگان و به ویژه خواهران مؤمن سودمند باشد، لذا جواب سید احمد الحسن علیه السلام به این پرسش را نقل می‌کنم:

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَاصْبِرْ لِّلْحَرْبِ الْعَالَمِیْنِ

وَاصْبِرْ لِّلْعَذْرِ مَعْرُومٍ وَكُلِّ مَعْرُومٍ لَّا تَمُوتُ وَاصْبِرْ بِسَلْمٍ تَسْلِیْمًا

زن مؤمن مانند مرد مؤمن است. زن مؤمن نماز می‌گزارد، روزه می‌گیرد و به آنچه مورد رضای خداوند سبحان اوست عمل می‌کند دقیقاً مانند مرد مؤمن، مگر در برخی تفصیلات و خصوصیات. زن مؤمن مکلف است که نسبت به دین خود معرفت یابد و در حد وسعش، حق را به مردم بشناساند و ابلاغ نماید: «لَا یُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلاَّ وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (خدا هیچ کس را جز به اندازه‌ی طاقتش مکلف نمی‌کند. نیکی‌های هر کس از آن خود اوست، و بدی‌هایش از آن خود اوست) (بقره: ۲۸۶).

در بیان حق و ابلاغ به مردم کوتاهی نکنید، چه تبلیغ چهره به چهره باشد و چه از طریق رسانه‌هایی که در دسترس‌تان است مانند اینترنت؛ همان طور که بسیاری از برادران انصار شما، به انتشار مقالات در روزنامه‌هایی که در اینترنت منتشر می‌شود و مردم در بخش عمده‌ای از کشورهای جهان مطالعه می‌کنند، مبادرت ورزیده‌اند. این کار بسیار اثرگذار بوده و باعث گرویدن برخی مردم از کشورهای مختلف شده است.

همچنین بانوان مؤمن می‌توانند به اندازه‌ی وسع و توان خود، کارهایی برای خویش تنظیم و تعریف کنند و به برپایی مجالس عزا در مناسبت‌های مربوط به مصائب آل محمد ﷺ اقدام کنند و حق را به مردم بشناسانند و باطل را تبیین کرده و اهل باطل را مفتضح سازند. حضرت زینب ﷺ پس از واقعه‌ی کربلا، نقش بسیار عظیمی در تبیین حق و رسوا نمودن باطل برعهده داشت. از خداوند مسئلت می‌نمایم که شما خواهران را در رویارویی با طاغوتیان این زمان موفق بدارد، همان طور که حضرت زینب ﷺ را در رسواسازی و بی‌آبرو کردن اهل باطل و بیان جنایات و سرکشی‌ها و طغیانشان توفیق عطا فرمود.

و اما تقیه، ابزاری است که مؤمن با آن از زندگی‌اش محافظت می‌کند تا حق را نصرت دهد. تقیه این نیست که آدمی فقط به خاطر محافظت از زندگی‌اش، نسبت به آن بیم داشته باشد و از آن مراقبت کند. فرو گذاشتن و یاری نکردن حق، ربطی به تقیه ندارد و جزو آن نیست. از خداوند مسئلت دارم که اسباب را برای شما فراهم سازد و کارها را برای شما آسان گرداند تا حق را نصرت دهید و حق را بر دست و زبان شما هویدا گرداند و شما را در حرکت

بر مسیر زنان صالح مانند فاطمه علیها السلام و زینب علیها السلام و خدیجه علیها السلام و مریم و زن مؤمن و نیکوکار فرعون که خانه‌ای نزد خدا را بر زینت و زخرف دنیا ترجیح داد، قرار دهد: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنِ الْاَقْوَمِ الظَّالِمِينَ» (و خدا برای کسانی که ایمان آورده‌اند، زن فرعون را مثل می‌زند آن گاه که گفت: ای پروردگار من، برای من در بهشت نزد خود خانه‌ای بنا کن و مرا از فرعون و عملش نجات ده و مرا از مردم ستمکار برهان) (تحریم: ۱۱). وی با طاغوت دست و پنجه نرم کرد و تا به آنجا از حق دفاع نمود که راضیه، مرضیه، مجاهد و شجاع به سوی پروردگارش شتافت و خداوند در برترین کتابی که نازل فرموده یعنی قرآن، یادى از او به میان آورده است؛ این همان فضل بزرگ است: «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ» (عمل کنندگان باید برای چنین پاداشی عمل کنند) (صافات: ۶۱)

و السلام علیکم ورحمت اللہ وبرکاتہ»

• کشته شدن حجت خدا، پیامد تفرقه و چنددستگی

روزنه‌ای از روزنه‌های رساندن حق به مردم گشوده شده بود. بین افراد مؤمنی که روی آن، کار می‌کردند اختلاف پیش آمد و این مساله به گشوده شدن روزنه‌ی دیگری در عین باقی ماندن روزنه‌ی اول منجر شد. برخی از آنها چنین اظهار نظر کردند که شاید کاری که از آنها سر زده است، مورد رضای خلیفه‌ی خدا نباشد و حتی برخی از آنها گفتند برای بستن روزنه‌ی جدید آماده‌اند، اگر این کار منظور نظر سید علیه السلام باشد.

ایشان علیه السلام در پاسخ فرمود:

«چرا آن را ببندند؟ این کار نیکویی است. خداوند به آنها و به کارشان برکت دهد! از خدا مستلت می‌نمایم که آنها را موفق بدارد و خیر آخرت و دنیا را ارزانی‌شان فرماید! و اما در مورد اختلافات بارها گفته‌ام: «اصلاح میان خودتان» از برترین اعمال و مورد رضایت خدا و رسولش است، لیکن چه چیزی در دست من است؟ و آیا لشکر علی علیه السلام از او فرمان‌بری کردند تا امروز همگان از من گوش بگیرند؟!

مهم این است که به عمل پردازند و خود را نجات دهند. آنچه برای حجج الهی اهمیت دارد همین است؛ این که مردم، خودشان را برهاند و از جهنم فاصله بگیرند. آنها به اصلاح

میان مؤمنین روی می‌آوردند ولی کسی نباید از حق رویگردان و متنفر شود، ولو با کلمه‌ای که موجب آزار او است؛ و چه بسا نتیجه‌ی اختلاف و دو دستگی، کشته شدن حجت الهی باشد، همان طور که برای حضرت علی (علیه السلام) حادث گشت».

بر ما لازم است که بارها و بارها در این بخش از کلام ایشان تأمل کنیم. به گمان من، این قسمت نیازی به شرح و حاشیه‌پردازی ندارد. از خدا مسئلت می‌کنم که با محافظت خویش، آل محمد (علیهم السلام) را حفظ فرماید و مؤمنین را همیشه و همراه با یکدیگر متحد نماید.

در مورد اصلاح و رهانیدن مردم از آنچه مؤمنین در گرفتاری‌ها واقع می‌شوند، گفتار ایشان (علیهم السلام) را ملاحظه می‌کنیم:

«شیطان معمولاً می‌کوشد هر کس را که بتواند به گمراهی بکشاند، ولی ما در پی آنیم که حتی المقدر اصلاح نماییم. از برادران تان سؤال کنید که من چند بار کوشیدم به هر وسیله‌ای که می‌شد، حیدر مشنت و پیروانش را به سوی حق هدایت کنم. به طور کلی ما همواره می‌کوشیم حتی المقدر با کمترین خسارت، از فتنه‌ها بیرون بیایم و تا آنجا که امکان دارد، هیچ غنیمی به شیطان ندهیم».

• خطاب به کسانی که آزاری اندک از مؤمنین را بر نمی‌تابند!

یکی از برادران مؤمن در یکی از عرصه‌های عمل در زمینه‌ی دعوت حق حضور فعالی داشت. سید احمد الحسن (علیه السلام) روزی او را نیافت و سراغش را گرفت. پاسخ دادم که این برادر گفته به خاطر دلیلی، از کار منصرف شده است.

دلیل انصراف او این بود که یکی از برادران مؤمن، وی را نصیحت کرده بود و احتمالاً نصیحتش به گونه‌ای بر این فرد ثقیل و سنگین آمده بود، لذا تصمیم گرفته بود از آن به بعد در میدان عمل حاضر نشود.

ایشان (علیهم السلام) وقتی قضیه را متوجه شد فرمود:

«خواهش می‌کنم به او خبر بدهی که بیاید و برادرانش را تحمل کند، نصیحت را از آنها بپذیرد و جزو متکبرین نباشد. امام حسین (علیه السلام) پذیرفت که حیوانات سینه‌اش را لگدکوب کنند و شما آزار اندکی از یک مؤمن را بر نمی‌تابید! کسی که برای خدا فروتنی کند، خدا او را بالا

می‌برد.

به او بگو که از شیطان استعاده (دوری) کند و در عرصه‌ی کار حاضر شود و بر آزار مؤمنی که وی را می‌رنجاند صبر پیشه نماید و یا اگر کسی نصیحتش کرد، او را تحمل کند».

• نحوه‌ی تعامل با افراد مشکوک

شماری از برادران انصار با مشکلی دست و پنجه نرم می‌کنند که خلاصه‌ی آن چنین است: برخی از کسانی که مدعی ایمان به دعوت حق هستند، بعضاً حرکات و رفتاری از خود نشان می‌دهند که آنها را در موضع شک و بدگمانی قرار می‌دهد. خصوصاً با توجه به این که افراد مؤمن به دعوت حق، از مردم چه مصیبت‌هایی که نکشیده‌اند و چه بسا همین موضوع، آنها را در این شک کردن معذور بدارد.

یک روز درباره‌ی چگونگی تعامل با چنین گروه‌هایی که در آنها راست‌گو از بدخواه قابل تشخیص نیست و چه بسا برخی از آنها در دستگیری برادران مؤمن و بازجویی از آنها مشارکت و همکاری داشته‌اند، سؤال کردم.

ایشان علیه السلام در جواب فرمود:

«همیشه به انصار می‌گویم: هر کس که گفت من مؤمنم، با او بر اساس این که وی فرد مؤمنی است تعامل کنید و او حقوق مؤمن را بر شما پیدا می‌کند؛ ولی در عین حال محتاط و دوراندیش باشید».

• هر کسی به حضور در مجلس امام حسین علیه السلام توفیق نمی‌یابد!

سید احمد الحسن علیه السلام انصار خود را به برپایی مجالس عزا به مناسبت شهادت سیدالشهدا و اهل بیت و اصحاب طاهر آن حضرت علیه السلام تشویق و ترغیب می‌نماید. یکی از انصار در یکی از مناطق به برپایی مراسم مربوط به ایام حزن آور عاشورا اقدام کرد ولی تعداد همه‌ی کسانی که در آن مجلس شرکت کردند حتی با حساب کردن کودکان به پانزده نفر هم نمی‌رسید.

یکی از آنها از کم بودن حاضرین در مجلس امام حسین علیه السلام گلایه کرد؛ و حال آن که تعداد افراد حاضر در مجالس بازدارندگان از دعوت حق از شماره بیرون بود.

ایشان علیه السلام در پاسخ فرمود:

«آیا با امام حسین (علیه السلام) هزاران نفر همراهی کردند تا در مجلس حقیقی او هزاران نفر حاضر شوند؟»

این توفیق عظیمی است که هر کسی بر آن موفق نیست و اگر هم کسی موفق شد، چه کسی می‌تواند بگوید او ثابت قدم خواهد ماند؟!

سال‌ها قبل آنها را با دلایل آشکار به وحشت انداختیم در حالی که حاکمان و علمای دین با امکاناتی که در اختیار داشتند، بر حق برتری یافته بودند و چه بسا بسیاری از آنها به کسی که چیزی در اختیار نداشت و می‌خواست آنها را که کرامات بسیاری در اختیار داشتند را به پایین بکشد، مسخره می‌کردند؛ ولی امروزه حاکمان سقوط کردند و از زیان‌کارترین افراد گشتند؛ فقط دنیا را از دست ندادند بلکه دنیا و آخرت را از کف دادند. انشاء الله روز این راه‌گم‌کردگان نزدیک است و روزی که به آنها وعده داده شده است را خواهید دید.

در روزی که اطرافیان آنها از سفرا و وزرا و غیره از همراهی با آنها دست می‌کشند در آن روز آنها را مطرود و منفور خواهید یافت، و همان کسانی که برای جنگ با آل محمد فراهم می‌کردند، آنها را خوار می‌کنند.

تقریباً یک سال پیش خوابی درباره‌ی دیدم که گویی او به دعوت ایمان آورده بود. چه بسا دیوارِ گرداگرد این گمراهان از جایی که نمی‌دانند، فرو خواهد ریخت و آن‌گاه است که مردم به خواست خدا هدایت خواهند یافت.»

• اهمیت مطالعه و پژوهش در حوزه‌ی مهدویت

چه بسا گاهی اوقات برخی از دیگر امور دعوت یا امور مختلف زندگی، عده‌ای از ما را از حضور در درس و بحث در حوزه‌ی مبارک مهدویت چه به صورت میدانی و چه به صورت اینترنتی بازدارد. در حقیقت من خودم سرگردان بودم که آیا در درس حوزه حاضر شوم یا به کارهای عملی دیگر بپردازم.

نظر ایشان (علیه السلام) به این شرح است:

«خداوند توفیقت دهد! تدریس بسیار مهم است تا به این ترتیب مؤمنین را برای امری بس مهم مهیا سازید؛ اما پرداختن به کار میدانی هم ممکن و قابل انجام است. همچنین می‌توانی گاهی اوقات که مشغول کاری هستی (و فرصت نمی‌کنی)، به عنوان مثال یک

جلسه (سخنرانی) را ترک گویی یا در یک روز دو جلسه را با هم انجام دهی یعنی می‌توانی وضعیتت را مرتب و جمع و جور نمایی، ان شاء الله. خداوند توفیقت دهد! اگر به دست من بود، با شما در تدریس در حوزه مشارکت می‌کردم چرا که این موضوع، حائز اهمیت است و ان شاء الله ثواب عظیمی هم دارد زیرا این کار عبارت است استحکام بخشی عقائدی دولت حق، ان شاء الله».

• تعبیر خواب

یکی از انصار خوابی دید که خلاصه‌اش چنین است: خواب دید که گویی عمامه‌ی سفید بزرگ قومی در یک منطقه، از او گرفته شد و به یکی از انصار پوشانده شد. وقتی عمامه بر سر وی جای گرفت، او با نگرستن در آینه به مرتب کردن آن پرداخت، مادرش نیز او را تماشا می‌کرد. آن قسمت از عمامه که با پیشانی در تماس بود، مقداری چرک و کثیفی داشت. پایان رؤیا.

من داستان را بر سید احمد الحسن علیه السلام تعریف کردم. ایشان در تعبیر رؤیا فرمود:

«در خواب، عمامه به مواردی چند اشاره می‌کند؛ از جمله علم و معرفتی که شخص از آن بهره‌مند است، و به فرمانروایی و حکومت دنیوی نیز اشاره دارد، چرا که عمامه‌ها به منزله‌ی تاج عرب می‌باشند یعنی تاج پادشاهان آنها. گمان نمی‌کنم این فرد از علم زیادی برخوردار بوده باشد، لذا عمامه‌ی او به فرمانروایی دنیوی‌اش حکایت دارد؛ ان شاء الله که خیر است.

عمامه‌ی این فرد از آن رو سفید است که وی به اسم پیامبر خدا و به اسم دین و به اسم خدا حکم می‌راند. سفیدی نماد عدل است و چرک نماد ستم؛ شریعت به قدر سهل‌انگاری در آن ظالمانه شده بوده است یعنی در اصل سفید و پاکیزه است ولی آنها با مس کردن آن با تشریح و تنفیذ باطل، آن را به ستم آلودند.

این چکیده‌ای از معنا و تعبیر رؤیا است و من از خداوند برای شما عافیت در دین و دنیا را خواهانم.»

• با سید خود مدارا کنید!

یکی از برادران مسئولیت رساندن سؤالی به سید احمد الحسن علیه السلام را بر عهده داشت.

سؤال درباره‌ی برخی امور شخصی یکی از انصار بود. وی پاسخ سید (علیه السلام) خطاب به او را برای من نقل نمود. من نیز به نوبه‌ی خود آن را اینجا برای همه‌ی مؤمنین درج می‌کنم، امید که باعث اندرز و عبرتی برای ما باشد.

«خدا توفیقت دهد! این قضیه به خود وی بازمی‌گردد. خواهش می‌کنم سؤالات در چهارچوب موضوعات فقهی، عقایدی و قرآنی باشد. اما در مورد امور خاص و شخصی، هر کس می‌تواند آنچه را که برایش مناسب و متناسب است برای خود مقرر گرداند. از شما خواهش می‌کنم پیش از آن که به ارائه‌ی سؤالی اقدام نمایید، فکر کنید. خداوند به شما جزای خیر عنایت فرماید!».

• اهتمام ایشان نسبت به هدایت مردم و محبتی که ایشان به مردم دارد

سید احمد الحسن (علیه السلام) همواره رساندن پیام حق به مردم، سلوک مهربانانه با آنها و نیز دعوت نمودن مردم بر اساس حکمت و دانش به حق و راه مستقیم را به انصارش توصیه می‌کند؛ همچنین به تلاش برای هدایت مردم، به هر صورت ممکن و با هر وسیله‌ای که مقدر و در دسترس آنها باشد.

ایشان (علیه السلام) در خصوص تبلیغ مردم و رساندن پیام حق به آنها فرمود:

«خداوند توفیقان دهد! تبلیغ باید مستمر باشد و به شکلی نیکو صورت گیرد نه با درنگ و سستی؛ ولی با این حال احتیاط و دوراندیشی را از یاد نبرید؛ همان احتیاطی که امکان ادامه‌ی کار را به شما می‌دهد و نیز شما را از شر شیاطین انس و جن (خداوند خوارشان گرداند) محفوظ می‌دارد».

ایشان (علیه السلام) که خودشان به تبلیغ مردم همت گماشته‌اند می‌فرماید:

«در مورد تبلیغ بارها گفته‌ام که تبلیغ کنید ولی با احتیاط؛ البته احتیاط و ملاحظه‌کاری، به معنی ترک تبلیغ نیست. من در مناسبت‌ها برخی بیانی‌ها را به دست خودم بین مردم توزیع می‌کردم. جز احتیاط چاره‌ای نیست، تا کار ادامه یابد؛ یعنی نباید بی‌گدار به آب زد. همچنین به بهانه‌ی احتیاط ورزی نباید عمل را رها کنید؛ باید کارتان منظم و حساب شده صورت پذیرد».

ایشان (علیه السلام) همچنین فرمود:

«از خداوند مسئلت می‌نماییم که مردم را هدایت و حال آنها را اصلاح فرماید. دعوت مردم به سوی حق را رها نکنید ولی این دعوت باید با نظم و ترتیب انجام شود. خداوند توفیق‌تان دهد! آن کس که خدا هدایت را خواهان است، هدایت می‌گردد این شاء الله». حتی ایشان علیه السلام به کیفیت چگونگی ارایه‌ی موضوع علمی به آنها نیز اهتمام می‌ورزید؛ چگونگی ارایه‌ی دعوت مبارک حق جهت هدایت بهتر برای قبول حق. یک روز به یکی از انصار فرمود:

«از برادران شما خواسته بودم که جزوه‌هایی در زیارت شعبانیه توزیع کنند. یکی از آنها گفت: آنها اعلامیه‌ای ترتیب دادند که در آن، بیانیه‌ی یمانی و برخی از ادله‌ی دعوت درج شده بود. از این کلام برمی‌آید که آن اعلامیه، یک نوشتار پراکنده و پریشان است زیرا در تبلیغ مختصر، بیانیه‌ی یمانی مفید نیست و درج آن در جزوه‌ی تبلیغاتی فایده‌ای ندارد. از شما خواهشمندم اگر جزوه‌ای تبلیغی داری، آن را به ایشان بدهی یا یک جزوه‌ی مختصر تبلیغاتی برای ایشان گردآوری نمایی، خداوند توفیق دهد! که در آن دعوت را به همراه برخی روایات مطرح نموده باشی. این جزوه باید کوچک و مختصر باشد و نه پیچیده، تا هر کس بتواند آن را بخواند. افزون بر این، در این جزوه آدرس‌های اینترنتی و دفاتر روزنامه را نیز درج نما تا انتها.»

یک روز ایشان علیه السلام خواستار کار بر روی پژوهش‌های تطبیقی شد، با این امید که این نوع مطالب تحقیقی، در شناساندن حق به مردم اثرگذار باشد. ایشان علیه السلام فرمود:

«از خداوند مسالت دارم شما را توفیق دهد و گام‌های تان را استوار سازد! اگر وقت داری، یک رشته سخنرانی‌هایی در تبیین علومی که در کتاب‌های «نبوت خاتم» و «توحید» و «متشابهات» و غیره آمده برگزار کن. خداوند توفیق دهد! این سخنرانی‌ها ثبت و ضبط شود تا مثلاً در عراق منتشر گردد تا مردم حق و علم را بشناسند و فرق بین حق و باطل را دریابند؛ یعنی این سخنرانی‌ها باید یک مجموعه‌ی مدون و برنامه‌ریزی شده باشد تا به خواست خدا در عراق منتشر گردد. بر خدا توکل نما! خداوند عمل‌تان و اخلاص‌تان را به شما می‌نمایاند و گام‌های تان را استوار می‌سازد!».

ایشان علیه السلام سفارش بسیاری درباره‌ی انسان‌های فریب خورده‌ای که توسط برخی از راهزنان اغفال شده‌اند داشتند و می‌فرمود:

«خداوند توفیق‌تان دهد! مردم ساده‌اند. کسانی که می‌خواهید با آنها گفت و شنود کنید، تقریباً چیزی درباره‌ی دعوت و ادله‌ی آن نمی‌دانند. برخی افراد نادان، رؤیا را به ریشخند می‌گیرند و به آن می‌خندند در حالی که آنها نمی‌دانند که با این کار، به ابراهیم و یعقوب و یوسف و دیگر پیامبران الهی می‌خندند».

ایشان علیه السلام در خصوص ارائه‌ی تبلیغ به طلاب و اهل علم فرمود:

«خداوند توفیق‌تان دهد! سعی کنید که کمابیش پیام را به طلبه‌های علم نیز برسانید چه بسا خداوند حال برخی از آنها را اصلاح فرماید؛ زیرا طبق آنچه که یکی از برادران‌تان به من گفته، در حوزه‌ی نجف تا کنون تعدادی اندک ایمان آورده‌اند. چند روز پیش خوابی دیدم:

شیخی را دیدم که او را می‌شناختم. وی فردی عالم و در حوزه، معروف و سرشناس است. وی نشسته بود و به گروهی از شیوخ در مسجدی در حوزه‌ی نجف درس می‌داد. یکی از این شیوخ، گویی دعوت را در اثنای درس مطرح کرد. این شیخی که دعوت را عرضه کرده بود، گویا به دعوت ایمان داشت و از جلسه‌ی درس خارج شد. من استاد را می‌دیدم که پنداری به دعوت ایمان دارد و یا شدیداً به آن متمایل است، ولی از واکنش حوزه یا چیزی از این قبیل بیم داشت و احتیاط می‌نمود. گویا استاد سر به زیر افکنده بود و چیزی نمی‌گفت ولی پنداری در دلش به دعوت ایمان آورده بود یا به چنین چیزی تمایل داشت. رؤیا تمام شد. چه بسا برخی از معممین (روحانیون) هدایت یابند؛ لذا ابلاغ و رسانیدن حق به آنها را رها نکنید، باشد که هدایت گردند!».

وانگهی احياناً از نشانه‌های صلاح این است که شما به طور تصادفی با شخصی برخورد می‌کنی و حق را برای او تبیین می‌نمایی و او دعوت شما را می‌پذیرد و از کسانی می‌شود که توفیق یاری آل محمد را می‌یابد!! در حالی که خیری در او به نظر نمی‌رسد. مثل این افراد بسیارند که خداوند به آنها توفیق یاری آل محمد را می‌دهد.

سید احمد الحسن علیه السلام به ما تعلیم داده که در برخورد با افرادی از این دست چه کنیم.

ایشان علیه السلام فرموده است:

«اینها انسان‌هایی ساده‌اند. برای آنها بیان نمایید که افرادی وجود دارند که جزو اولیاء خدا شده‌اند مانند وهب و حال آن که دوره‌ی اسلام آوردن وی کوتاه بود. اینها نیاز دارند که

بفهمند مردمانی وجود دارند که به محض این که با خلفای الهی برخورد داشتند، از اولیاء الله و از مقربین گشتند؛ در حالی که علمای دین از پیوستن به خلفای الهی ناکام ماندند. همان طور که این قضیه برای حضرت عیسی علیه السلام رخ داد. افراد زناکار و لشکریان طاغوت که دین را نمی‌شناختند، به عیسی علیه السلام ملحق گشتند و جزو اولیاء الله شدند، در حالی که علمای یهود و افراد متدین بزرگ و سرشناس، شکست خوردند و حضرت عیسی علیه السلام را یاری نمودند. بیان چنین مطالبی نیز برای آنها سودمند است».

ایشان همچنین چگونگی احتجاج صحیح و اصولی را به انصارش آموزش می‌دهد. هدف نهایی ایشان از این کار، تلاش برای هدایت مردم است. ایشان علیه السلام می‌فرماید:

«شما از قرآن و سنت ثابت دلیل ثابت شده‌ای به او ارائه می‌دهی و او به سراغ اشکال‌گیری از دلیل می‌رود، یعنی وی دلیل نقض ندارد بلکه فقط اشکالی وارد نموده است. رفتن به سراغ اشکال‌گیری بر دلیل بدون ایراد دلیل نقض، به این معنا است که دلیل، حجت را بر او تمام و واجب نموده و از آنجا که او بر رد دلیل به دشواری برخورده، لذا فقط به خرده‌گیری بر آن بسنده کرده است. به اشکالات پاسخ داده می‌شود ولی اینها تمامی ندارد، دقیقاً مانند اشکالاتی که مسیحی‌ها بر قرآن و حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌گیرند، و نیز همچون اشکالات اهل سنت بر ائمه علیهم السلام تا انتها».

با این حال، ایشان نحوه‌ی پاسخ‌گویی به اشکالات آنها را به ما آموزش می‌دهد و نیز ما را به آن سفارش می‌کند؛ و این کار از روی شفقت و دلسوزی بر آنها است تا دیگر هیچ عذر و بهانه‌ای برایشان باقی نماند.

رفتار ایشان نسبت به انصارش: نسبت به همه‌ی آنها مهربان و رؤوف است. نسبت به بیچارگان دلسوز و بخشنده و نسبت به ایتمام، مشفق و مهربان است.

ایشان علیه السلام سفارش می‌کردند که به آن دسته از مؤمنین که گناهی می‌کنند و توبه می‌نمایند، اهتمام ویژه‌ای شود. ایشان علیه السلام درباره‌ی یکی از انصار که وضعیتش را توصیف کرده بودم فرمود:

«خداوند توفیق‌تان دهد! اگر وی ندامتش را ابراز کرد، او را با آغوش باز پذیرا باشید و نسبت به وی توجه فراوانی نشان دهید. خداوند شخص توبه‌کار را دوست دارد، شما نیز او را دوست بدارید و بسیار به او اهتمام ورزید. خداوند توفیق‌تان دهد! شاید خداوند با رحمت خویش

او را مورد عفو و رحمت قرار دهد».

از جمله سیرت ایشان آن است که پیگیر احوال انصارش در همه جا هست، و بسیار از آنها سراغ می‌گیرد. هنگامی که به وی خبر رسید که انصاری با زبان‌های مختلف به حق ایمان آورده‌اند، فرمود:

«کسانی که به حق ایمان می‌آورند، به تعلیم و آگاهی‌بخشی به آنها و استوارسازی عقیده‌شان مبادرت ورزید و کتاب‌های استدلالی به زبان خودشان را برای‌شان فراهم آورید».

• برخورد ایشان با مال و اموال

یکی از برادران که مسئول اداره‌ی بیت المال در یکی از مناطق بود می‌گفت اموال مختلفی به بیت المال می‌رسید که برخی از آنها حقوق واجبه و برخی دیگر کمک‌هایی مربوط به پشتیبانی از دعوت حق و بخشی هم هدایایی از طرف برخی انصار برای سید احمد الحسن علیه السلام بود.

وی می‌گفت: به خدا سوگند روزی ندیدم ایشان چیزی از این‌ها را بردارد یا حتی به چیزی از آنها دست بزنند. وقتی از ایشان در مورد نگه داشتن اموالی که در اختیارم بود سؤال می‌کردم و این که آیا ایشان کمبودی دارد یا نه، می‌فرمود:

«خداوند توفیقت دهد! من فقط به دعای شما محتاجم نه چیز دیگر و دلیلی ندارد که چیزی باقی بگذاری. خداوند توفیقت دهد! در همه چیز تصرف نما و آن را به انصار نیازمند بده، یا برای پشتیبانی از دعوت خرج کن، ان شاء الله. از خداوند مسئلت دارم که به فضل و منتش، برای شما و به وسیله‌ی شما گشایشی حاصل فرماید!».

از جمله رفتار ایشان چنین است که سهمی از بیت المال برای خانواده‌های ایتام، بیوه زنان، فقرا و نیازمندان در نظر گرفته بود. این کار ایشان با وجود کمی امکانات و منابع صورت می‌گرفت و همین امر باعث شده بود دعوت الهی حتی از گشودن یک شبکه‌ی وسیع اطلاع رسانی مانند شبکه‌ی تلویزیونی که به عنوان مثال انصار از طریق آن بتوانند حق را به مردم برسانند، بازماند. همچنین این تنگدستی باعث شده بود مسئولین بیت المال احیاناً به کم کردن مستمری این مستضعفین دست بزنند و حال آن که خود مستمری چیز اندکی بود. ایشان علیه السلام می‌فرمود:

«خداوند توفیق‌تان دهد! شما کارهایتان را بر اساس مال و اموالی که موجود است سامان دهید. ان شاء الله خداوند به شما وسعت می‌دهد. به هر حال اگر با کمبود پول روبه‌رو هستید، از مستمری‌ها بکاهید تا همان مقدار که در اختیار دارید، شما را بس باشد. کارتان را به همین روش به جلو پیش ببرید».

• آن زن در حالی که بر فرزندانش می‌گریست، جان داد

من به همراه یکی از مؤمنین، برای دیدار با برخی از انصار در حال مسافرت به شهری بودم که خبر وفات والدهی سید احمد الحسن (علیه السلام) (خداوند رحمتش کند) را شنیدم. پس از مدتی برای عرض تسلیت خدمت ایشان رسیدم و گفتم:

انا لله و انا الیه راجعون. وسیعلم الذین ظلموا آل محمد حقهم ای منقلب ینقلبون (و کسانی که در حق آل محمد ستم کردند، به زودی خواهند دانست که به چه مکانی باز می‌گردند). خداوند به مناسبت شهادت طاهره‌ی مظلومه که آزار دید و صبر پیشه کرد و قرار گرفتن او در جوار رحمت الهی، اجر عظیم به شما عنایت فرماید. خدا شکیبایی شما در مصیبتش را نیکو گرداند و لا حول و لا قوة الا بالله.

ایشان (علیه السلام) در پاسخ فرمود:

«خداوند پاداش شما را عظیم گرداند و اعمال‌تان را قبول فرماید! خداوند به شما برترین پاداش نیکوکاران را عطا فرماید!

چند روز قبل از وفات ایشان، خوابی دیدم که مرا هراسان و بیدار کرد، و من این خواب را به وفات ایشان تعبیر نمودم.

دو هفته قبل از وفات ایشان، علویه^۱ خوابی دید به این مضمون که: تابوتی وجود داشت که من و پدرم و علویه از سه جهت بر آن نماز می‌خواندیم. در آن تابوت چیز بزرگ و مهمی قرار گرفته بود.

علویه نیز دو روز قبل از وفات والده، خوابی دیده بود به این ترتیب که: ایشان فوت کرده و کفن پیچ شده بود و من و علویه نزدیک آن بودیم و آن را بر دوش گرفتیم.

۱ - احتمالاً منظور از «علویه» همسر سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌باشد (مترجم).

در سال ۲۰۰۶ وقتی از خانه‌ای که والده (رحمها الله) در آن بود خارج شدیم و به سبب پیگیری شدید ستمگران نتوانستیم به آنجا برگردیم، من در نجف در خانه‌ای دیگر که ستمگران به آنجا حمله‌ور شدند و ما مجبور به ترک آنجا شدیم، خوابی دیدم. خواب این بود: من در جایی ایستاده بودم و دیدم که انفجاری بزرگ که گویی انفجار اتمی بود روی داد به طوری که انسان‌های بسیار زیادی جان باختند یعنی چه بسا نصف مردم، یا برخی جاها از مردم خالی شد. پس از این ماجرا من ایستادم و به پوشیدن لباس‌های نظامی مشغول گشتم. یک پرچم بزرگ و بسیار مهم نیز برداشتم. با این که من در مرکز عراق بودم، به سمت شمال حرکت کردم و به سمت خانه‌ی پدرم (رحمه الله) که به همراه والدہام (رحمها الله) در آن زندگی می‌کردم متوجه شدم. وقتی به خانه نزدیک شدم، از دور دیدم تمام زمین سبز و بسیار زیبا شده است. همچنین فرزندان برادر بزرگترم را دیدم. سپس دختر برادرم را دیدم که از دور دست به من گفت: حال همه‌ی ما خوب است، فقط عمه زینب وفات کرده است!

سپس خواهرم را نیز از دور دیدم که خطاب به من گفت: او در حالی وفات کرد که بر فرزندانم می‌گریست. آرزو می‌کرد که آنها را برای یک لحظه هم که شده ببیند.

من وقتی این مطلب را شنیدم، نتوانستم حرکت کنم. بر زمین خم شدم و نشستم و شروع به گریه کردم و گفتم: دیگر چه باقی مانده است؟ و صداها‌ی بلندی در آسمان‌های هفت‌گانه می‌شنیدم که گویی فرشتگان گریه می‌کردند. رؤیا تمام شد.

این رؤیا قدیمی است و قبلاً من آن را برای چند تن از انصار تعریف کرده‌ام. فقط از این غصه می‌خورم که وی فرزندان را ندید و حال آن که او آنها را بزرگ کرده بود. همچنین از این که آنها را از او دور کردم، دردمندم ولی البته اگر آنها را نزدیک او می‌گذاشتم، آنها را می‌کشتند».

• آیا احمد الحسن دنیاطلب است؟! •

این بخشی از پاسخی است که سید احمد الحسن (علیه السلام) در پاسخ به سؤال کننده‌ای با امضای فراس الوادی بیان نموده است:

«... و اما سخن شما (خداوند توفیقت دهد) که گفته‌ای: «و اما اگر شما از کسانی هستی که با متاع آخرت در طلب دنیا هستند، داد و ستد تو سودی به بار نیاورد و پیروز نگردی».

آری، درست می‌گویی اگر من جزو کسانی بودم که دنیا را طالب‌اند! لکن مثلاً من چگونه در پی دنیا هستم؟

گمان نمی‌کنم کسی که طالب جاه و بزرگی باشد، همانند مسیری که من رفته‌ام را طی کند. من قبل از دعوت گوشه‌گزین بودم و اکنون گوشه‌گیری‌ام بیشتر شده و من و عیالم در زمین خدا آواره و رانده شده‌ایم. همان طور که طاغوتیان با پدران ائمه‌السلام علیهم‌السلام چنین کردند در حالی که آنها برای من‌الکوی شایسته‌اند. حق برای صاحبش جز خداوند سبحان، دوست و رفیقی باقی نمی‌گذارد.

محبوب‌ترین مردم نزد من مادرم بود که قبل از این دعوت، حتی برای یک روز نیز از او جدا نشده بودم، لیکن مجبور شدم که از او دور شوم تا زمانی که وی جان باخت. او در حالی وفات کرد که من از ایشان دور بودم و او را وداع ننمودم. آیا کسی که طالب دنیا باشد، این گونه در راهی دشوار و وحشت‌آور، سلوک می‌کند و جرعه جرعه درد و غصه می‌نوشد؟!

من گمان نمی‌کنم کسی که به دنبال مال و منال باشد، برای مؤمنین در هر شهری، بیت المال تاسیس کند و یک سیستم حسابرسی راه‌اندازی نماید؛ به طوری که هر پولی که وارد بیت المال می‌شود، ثبت می‌گردد و هر مبلغی هم که خارج می‌شود نیز ثبت می‌شود. وکلایی که برای دریافت خمس اجازه دارند افراد شناخته شده‌ای هستند، مثل سید حسن الحامی و شیخ صادق‌المحمدی و اینها (مبالغ دریافتی را) نه به من می‌فرستند و نه برای خودشان برمی‌دارند بلکه این مبالغ، به بیت المال تحویل داده می‌شود و مسئولان بیت المال نیز آن را بین فقرا، بیچارگان، ایتام، بیوه زنان، طلاب علم و غیره و حتی کسانی که به دعوت ایمان ندارند توزیع می‌کنند.

من بیش از مخارج معیشت روزانه و اجاره‌ی خانه‌ای که خانواده‌ام را در آن پناه داده‌ام، هیچ مال و اموال شخصی دیگری ندارم. آری، همه‌ی آنچه تحت مالکیت من است، یک قطعه زمین کشاورزی کوچک در اطراف نجف است که آن را برای سکونتم خریده‌ام. من از سرِ ابراز همدردی و غمخواری با فقرا، در آن زمین یک خانه‌ی بسیار کوچک ساخته‌ام و گفتم تا زمانی که در عراق هستم، همانند فقرا زندگی می‌کنم. شاید روزگار بگردد و روزی از روزها این خانه را ببینید. بخشی از پولی که این خانه را با آن خریدم، هدیه‌ی برادر بزرگم (خداوند حفظش کند) بود و بخش دیگرش را از یکی از یارانم که او نیز از گروندگان به

دعوت حق است، یعنی شیخ ابومحمد زیادی (خداوند حفظش کند) قرض کرده بودم. این مبلغ را با درآمد زمین پس از کشت و زرع در آن، تسویه نمودم. هنگامی که شیخ ابومحمد در حضور چند تن از انصار، مبلغ را به من تحویل داد بر روی اوراق مالی کلمه‌ی فدک مهر شده بود. در همان روز هم کتاب الغیبة که بر آن کلمه فدک مهر شده بود به من هدیه شد. من گفتم: سبحان الله اینها نشانه‌هایی است که یکی از پس دیگری می‌آید. این قضیه را گروهی از انصار (خداوند حفظشان کند) شاهد بودند؛ از جمله شیخ ابومحمد الزیادی و شیخ ابو حسن الزیادی و شیخ ابوحسین (خداوند حفظشان کند).

به هر تقدیر، در سال ۲۰۰۷ من به همراه همسر و فرزندانم ساعتی قبل از یورش نیروهای نظامی هوادار مرجعیت که با تحریک مرجعیت به حمله دست زده بودند، از این زمین خارج شدم. وقتی مرا در آنجا نیافتند، محل را قبضه کردند و بر آن نگهبان گماشتند و پس از چندی آنجا را ترک کردند؛ و چه قدر شبیه به فدک است، و چه قدر کار زشت آنها شبیه کار کسانی است که بر خانه‌ی مادرم زهر علیه السلام حمله بردند.

از سال ۲۰۰۷ تا چند روز پیش، هیچ اطلاعی در مورد این قطعه زمین نداشتم تا این که یکی از مؤمنین به نام شیخ ابو حسن و برخی از شیوخ عشایر نجف (خداوند خیرشان دهد) تلاش کردند آن را بازگردانند. سپاس خدایی را که برایم از مادرم فاطمه زهرا علیها السلام و پدرم امیرالمؤمنین علی علیه السلام الگویی قرار داده است:

بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما أظلته السماء، فشحّت علیها نفوس قوم وسخت عنها نفوس آخرین. وما أصنع بفدک وغیر فدک والنفس مظانها فی غد جدث تنقطع فی ظلمته آثارها، وتغیب أخبارها، وحفرة لو زید فی فسحتها وأوسعت یدها حافرها لاضغطها الحجر والمدر، وسدّ فرجها التراب المتراکم، وإمّا هی نفسی أروضها بالتقوی لتأتی أمنة یوم الخوف الأكبر، وتثبت علی جوانب المزلق.

آری، از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است، فدک در دست ما بود که مردمی بر آن بخل ورزیده، و مردمی دیگر سخاوت‌مندانه از آن چشم پوشیدند، و بهترین داور خداست. مرا با فدک و غیرفدک چه کار؟ در حالی که جایگاه فردای آدمی گور است، که

در تاریکی آن، آثار انسان نبود و اخبارش پنهان می‌گردد. گودالی که هر چه بر وسعت آن بیافزایند، و دست‌های گورکن فراخش نماید، سنگ و کلوخ آن را پر کرده، و خاک انباشته رخنه‌هایش را مسدود می‌کند. من نفس خود را با پرهیزکاری می‌پرورانم، تا در روز قیامت که هراسناک‌ترین روزهاست در امان، و در لغزشگاه‌های آن ثابت قدم باشم.

شاید برخی افراد با هدف ارضای شهوت جنسی، به دنبال دنیاخواهی باشند ولی من قبل از دعوت فقط با یک زن ازدواج کرده‌ام و او مادر فرزندان من است و در زندگی‌ام هیچ زوجه‌ی دیگری چه دائم و چه موقت غیر از او نداشته‌ام؛ پس کجا است این دنیاطلبی؟!

من - و پناه می‌برم به خدا از منیت - تا به امروز هرگاه به همراه برخی انصار باشم و به غذا پختن نیاز پیدا کنیم، خودم بلند می‌شوم و غذا می‌پزم و هنگامی که به کسی برای شستن ظرف‌ها نیاز پیدا کنیم، با دست خودم آنها را می‌شویم، هر چند انصار درخواست می‌کنند که مرا خدمت نمایند ولی این افتخار من است که آنها را خدمتگزاری کنم. آیا کسی که دنیاطلب باشد، این گونه عمل می‌کند؟!

من - و پناه می‌برم به خدا از منیت - خودم مایحتاج منزل را از بازار خریداری می‌کنم و هیچ محافظ مسلح یا غیرمسلحی ندارم؛ و سپاس خدایی را که مرا ایمن ساخت و مرا به چنین چیزی نیازمند و مجبور نساخت.

قبول نمی‌کنم که کسی دست مرا ببوسد و دستم را دراز نمی‌کنم که مردم بر آن بوسه بزنند؛ بر خلاف رفتار مراجع و برخی از وکلای آنها.

اینها واقعیت‌هایی است که قبلاً انصار از آنها مطلع بوده‌اند. الآن هم انصاری که نزدیک من هستند از اینها اطلاع دارند؛ یعنی این موارد چیزهایی مخفی نیستند بلکه مورد مشاهده‌ی مردم بوده است، چه در حال و چه در گذشته.

پس کجاست آن دنیایی که من طالب آنم؟! و چگونه و با چه چیزی در طلب آن بوده‌ام؟! خداوند شما را به صلاح آورد!

در روایات آمده است که بوسه جز بر دست پیامبر یا وصی روا نیست؛ حال آیا معقول است این عده که نه جزو پیامبرانند و نه از اوصیاء، دست خود را جلو ببرند تا مردمی که در پی آخرتند بر آن بوسه بزنند؟! و احمد الحسن که وصی است در حالی که نمی‌پذیرد احدی از مردم دستش را ببوسد، دنیاطلب به شمار رود؟!!

به خداوند سوگند، نمی‌گویم که نسبت به احمد الحسن بی‌انصافی کردید بلکه اگر این

گونه فکر می کنید و این گونه حکم می رانید، به عقل های خودتان بی انصافی روا داشته اید. به خودتان رحم کنید تا خداوند بر شما رحمت آورد! این کسانی که وجوب تقلید را بر شما فرض گرفته اند، سوداگران مرغ و مستغلات و پیرو شهوات اند. اینها نه خواهان آخرت اند و نه ربط و رابطه ای با آخرت دارند. شما این را می دانید و خودتان ایشان را در عراق مشاهده کرده اید. در خارج دیده اید که پسران شان را برای جمع آوری خمس و اموال و کفاره ی قضا نزد شما به کشورهای غربی می فرستند، (آن هم) به بهانه ی تبلیغ! ای کاش از آنها می پرسیدید: چرا از طلاب حوزه ی نجف، فقط پسران تان را به کشورهای غربی گسیل می دارید؟ چرا دفاتر آنها را پسرانشان مدیریت می کنند و هر طور که بخواهند، بدون هیچ بازرسی یا مقررات یا حسابرسی در مال و اموال دخل و تصرف می نمایند؟!

به خودتان رحم کنید تا خداوند بر شما رحمت آورد! عقل و خردتان را برای تمییز و شناخت حقیقت به کار بندید. طالبان دنیا را از نحوه ی رفتار و سلوک و عملکردشان بشناسید.

والسلام علیکم ورحمة اللہ وبرکاتہ

اصد الصبح - زوالصبح ۱۴۲۳ هـ - ق ۱»

فسلام علیک ایها العبد الصالح وعلی آبائک الطاهرین و آبنائک المهدیین و شیعتکم المتتبعین

سلام خدایتوای عبد صالح و بردران طاهر تو و بر پسران مهدیین تو و بر شیعیان متجب تو باد!

أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَنْصُرَكَ نَصْرَ عَزِيزٍ أَوْ يَمُكِّنْ لَكَ فِي أَرْضِهِ

از خداوند مسئلت می نمایم که پیروزی شکست ناپذیری نصیب تو فرماید و تو را در زمین تسلط و توان عطا نماید!

و الحمد لله رب العالمین

و صلی الله علی محمد و آل محمد و الأئمة و المهدیین و سلم تسلیماً کثیراً